

ضرورت سازمان‌یابی سراسری کارگران

و

استراتژی ما

حشمت محسنی

حشمت محسنی

ضرورت سازمان‌یابی سراسری کارگران و استراتژی ما

حشمت محسنی

تاریخ: شهریور 1380

طرح روی جلد: کریم

انتشارات : سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

#####

- 5..... فصل اول: نگاهی به عوامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران.....**
مختصات دولت به عنوان عامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران
ویژگی ساختار اقتصاد به عنوان عامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران
موانع ساختاری طبقه کارگر برای سازمان‌یابی
- 43..... فصل دوم: نگاهی به عوامل مساعد سازمان‌یابی کارگران.....**
شرایط مساعد سیاسی برای سازمان‌یابی سراسری
شرایط مساعد اقتصادی و اجتماعی برای سازمان‌یابی سراسری
وضعیت انفجاری مردم و جنبش کارگری شرایط مساعدی برای سازمان‌یابی
- 65..... فصل سوم: استراتژی ما برای سازمان‌یابی کارگران.....**
1- موقعیت، وزن نسبی و ظرفیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر
الف) کارگران واحدهای بزرگ تولیدی
ب) کارگران بخش خدمات
ج) کارگران بنگاه‌های کوچک
ملاحظات در باره سازمان‌یابی کارگاه‌های کوچک
د) زیر کارگران
2- مختصات حرکت‌های کارگری در شرایط کنونی
3- دورنمای وسیع حرکت‌های کارگران و زحمتکشان
- 105..... فصل چهارم: چگونه و از کجا سازمان‌یابی کارگری می‌تواند پیش برود.....**
پیشروی عمدتاً از اهرم‌های فراقانونی صورت می‌گیرد
تنوع سازمان‌یابی بخش‌های مختلف طبقه کارگر
حرکت هم‌زمان بخش‌های مختلف طبقه کارگر
سازمان‌یابی بر مبنای خواست‌های بی‌واسطه
فضای سیاسی مهم‌ترین عامل شتاب‌دهنده
نقش روشنفکران ناراضی، دانشجویان و زنان مبارز
- 117..... منابع.....**

توضیح

نوشته‌ای که ملاحظه می‌کنید محصول کار جمعی کمیسیون کارگری سازمان ماست. از این رو این نوشته اگر نکته درخور توجهی داشته باشد باید آن را ثمره همین کار جمعی به شمار آورد. تردیدی نیست که هرگونه کمبود، نقصان و خطا به خاطر تنظیم نهایی این نوشته به عهده من قرار دارد.

ح. م

فصل اول

نگاهی به عوامل نامساعد سازمان‌یابی سراسری کارگران

طرح مسئله:

فقدان تشکل کارگری مستقل و موثر در ایران امروز را چگونه باید تبیین کرد؟ ما باید این سؤال را جدی بگیریم و برای یافتن پاسخی روشن، قانع‌کننده و راه‌گشا تلاش کنیم. این سؤال مخصوصاً برای کسانی که بر این باورند در شرایط دیکتاتوری تشکل کارگری مستقل می‌تواند پا بگیرد، چالش بزرگی دربر دارد. تقریباً بعد از آتش‌بس و شروع دوره تعدیل اقتصادی، ما و به تدریج غالب چپ‌ها به طور ثابت و مداوم بر روی ضرورت سازمان‌یابی سراسری تأکید کرده-ایم. اکنون ضرورت دارد یک ارزیابی از راه طی شده یا به قول تروتسکی یک "ترازنامه" از ستون بده‌کاری و بستن کاری‌مان داشته‌باشیم. در 70 سال گذشته جنبش کارگری به جز دوره‌های خاصی تا این حد وسیع، گسترده و پایدار دست به حرکات اعتراضی نزده بود. هم‌اکنون در هر 3 روز یک حرکت کارگری رخ می‌دهد، اعتراض کارگری در رادیکال‌ترین اشکال خود صورت

می‌گیرد، مطالبات کارگری هم که به وفور وجود دارد. اما در سازمان‌یابی کارگری در سطح فراتر از کارخانه‌گشایشی دیده نمی‌شود. چرا؟ آیا تأکیدات ما یک امر ذهنی و فراتر از ظرفیت‌ها و توانایی‌های جنبش کارگری است؟ آیا علت عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری را باید در سرکوب رژیم اسلامی جستجو کرد؟ واقعیت اما این است که در شرایط کنونی، جنبش کارگری با سرکوب ویژه‌های روبه‌رو نیست. کافی‌ست میزان سرکوب جنبش کارگری را با جنبش دانشجویی مقایسه کنیم. آیا عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری را باید در قلع و قمع شدن رهبران عملی کارگران بعد از سال 60 سراغ گرفت؟ یا این امر در اخراج‌های دوره تعدیل اقتصادی ریشه دارد که عناصر با تجربه را از محیط مستقیم کار اخراج کرده‌اند؟ هم اکنون اما یک نسل جدید از رهبران عملی جنبش شکل گرفته که اولاً وابسته به گروه‌های سیاسی نیستند و ثانیاً ضد اتوریتر هستند و گرنه سازمان‌دهی این همه حرکات کارگری بدون این قشر از رهبران عملی کارگری چگونه امکان‌پذیر است؟ آیا عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری به خاطر ویژگی ساختار طبقه است؟ آیا چون در کشور ما تعداد کارگاه‌های کوچک زیاد و تعداد کارگاه‌های بزرگ کم است، سازمان‌یابی در سطح سراسری با مشکل مواجه است؟ پس تجارب سازمان‌دهی صنوف در دوره شاه را چگونه باید توضیح داد؟ آیا عدم سازمان‌یابی کارگران در سطح سراسری به خاطر سرکوب سازمان‌های سیاسی است؟ واقعیت این است که سازمان‌های سیاسی نه تنها یار شاطر نبودند، بلکه بار خاطر جنبش کارگری بودند، بنابراین در نبود سازمان‌های سیاسی، جنبش کارگری اولاً بهانه سرکوب را تا حدی خنثی می‌کند و ثانیاً اتکا به نفس و اعتماد به خود در آن رشد می‌یابد و این

امر نمی‌تواند امری منفی به شمار آید. آیا عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری به خاطر برخورد فعال خانه کارگر است؟ آیا چون خانه کارگر یک جریان دولتی و برآمده از انقلاب است همچون مانعی بر سر ایجاد تشکل‌های مستقل عمل می‌کند؟ آیا عدم سازمان‌یابی کارگران به خاطر به هم خوردن نسبت کارگران بیکار به کارگران شاغل، نسبت کارگران بیرون از شمول قانون کار به کارگران مشمول آن، و نسبت زیر کارگران، به کارگران است؟ و سؤالات دیگر که این مقاله قصد دارد روی آن متمرکز شود تا بتواند آن‌ها را توضیح دهد و از دل آن‌ها طرح‌هایی برای سازمان‌یابی کارگران استنتاج کند. در این مقاله ابتدا عوامل نامساعدی که تاکنون کار سازمان‌یابی کارگران را دشوار می‌ساخته‌اند مورد بررسی قرار می‌دهیم، سپس در فرصت‌های دیگر به عوامل مساعد و نقشه‌استراتژیک پیشنهادی ما برای سازمان‌یابی سراسری کارگری اشاره خواهیم کرد.

از نظر راه کارگر مهم‌ترین عوامل نامساعد برای تشکل مستقل کارگری را می‌توان در 3 عامل اصلی طبقه‌بندی کرد. این 3 عامل بازدارنده عبارتند از مختصات دولت در ایران، ویژگی ساختار اقتصاد کشور، و خصوصیات و ترکیب معینی که اردوی کار از آن برخوردار است. هر یک از این عوامل از اجزای معینی تشکیل شده است که در طول هم قرار دارند و در عین حال عوامل متداخلی هستند که به مسئله روشنایی بیشتری می‌دهند. اما این عوامل متداخل را نباید عوامل مترادف دانست. عوامل متداخل هم فصل مشترک با یک‌دیگر دارند و هم اختلاف. به علاوه از طریق بررسی همه آن‌ها می‌شود

تجربی‌تر به مسئله نزدیک شد و همه چیز را به صورت مشخص مورد بررسی قرار داد. ما در این نوشته تلاش می‌کنیم یک خطوط کلی و عمومی از این مسئله به دست دهیم. در ابتدا از سطح سیاست شروع می‌کنیم.

اول: مختصات دولت به عنوان عامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران

در این محور ما به چهار خصلت رژیم سیاسی در ایران اشاره می‌کنیم: الف - به خصلت استبدادی رژیم سیاسی ایران، ب - به خصلت دولت رانت‌خور نفتی در ایران، ج - به نقش تخریبی رژیم‌های حاکم د - به خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم‌های حاکم.

الف) خصلت استبدادی رژیم سیاسی، بی‌تردید، مهم‌ترین یا یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد برای سازمان‌یابی کارگران است. استبداد البته به جنبه سیاسی محدود نمی‌شود و عوارض، جنبه‌ها و نتایج بسیار متنوع و گوناگون دارد. ما در این بحث رابطه استبداد و سازمان‌یابی کارگری را از دو جنبه اجتماعی و سیاسی مورد ملاحظه قرار می‌دهیم. از نقطه نظر اجتماعی نظام‌های استبدادی، استقلال طبقات را مختل می‌کنند، روال طبیعی فعالیت اقتصادی را مخدوش می‌سازند، و روابط بین افراد را جایگزین ضوابط اجتماعی می‌کند. در نظام‌های استبدادی فاعل صحنه دولت است، مردم در این نظام‌ها توده بی‌شکلی بیش نیستند. در نظام‌های استبدادی دولت محق است و مردم مکلف. این مناسبات از هر وسیله‌ای سود می‌جوید تا بازتولید شود و چرخه استبداد و توده بی‌حق مداوم تکرار شود. (1) از نقطه نظر سیاسی رژیم‌های استبدادی تلاش می‌کنند مخالفان سیاسی خود را شناسایی کنند، فعالین

کارگری را به زندان و شکنجه حتی مرگ محکوم کنند و مانع شکل‌گیری نهادها و تشکلهای کارگری شوند. در پاره‌ای از نظام‌های استبدادی این هدف از راه‌ها و شیوه‌های دیگری نیز مثل استفاده از ایدئولوژی‌های کورپراتیستی دنبال می‌شود. از خصلت استبدادی رژیم سیاسی و از این حقایق عده‌ای نتیجه می‌گیرند که در شرایط استبدادی سازمان‌یابی کارگران ناممکن است، ما همیشه مخالف این نظریه بوده‌ایم و با توضیح دلایل و تجارب عدیده این نظریه را بسط می‌دهیم. نکته اصلی مورد تاکید ما همیشه این بوده و حالا هم این است که خصلت استبدادی رژیم سیاسی نمی‌تواند سازمان‌یابی کارگری را ناممکن سازد. تأکید بر این نکته به معنای انکار نقش منفی خصلت استبدادی رژیم‌های سیاسی در سازمان‌یابی نیست. "ناممکن" بودن سازمان‌یابی با "دشوار شدن" آن یک‌سان نیست. در رژیم‌های استبدادی هر نوع سازمان‌یابی و از جمله سازمان‌یابی کارگری دشوار است. اما حتی دشوارترین شرایط را نیز نمی‌توان و نباید شرایط ناممکن برای سازمان‌یابی تلقی کرد. به نظر ما، بهترین دلیل در این رابطه، مراجعه به تجارب عملی است و می‌دانیم که تحت شرایط سرکوب و استبداد حتی ممکن است کارگران با روحیه رزمنده‌تری به سازمان‌یابی روی آورند. البته در این رابطه باید در صورت‌بندی این معضل به افراط و تفریط در نگلتیم. یعنی دشواری سازمان‌یابی در شرایط استبداد را نه انکار کنیم و نه مورد کم توجهی قرار بدهیم. به نظر ما استبداد سیاسی، بود و نبود تشکل را تعیین نمی‌کند، شکل و ابعاد آن را تعیین می‌کند، قانونی یا غیرقانونی، نهادی یا جنبشی بودن آن را مشخص می‌کند. آصف بیات نظر

کاملاً درستی را بیان می‌کند آن‌جا که می‌گوید: "بین شرایط سیاسی (آزاد یا تحت کنترل) و حرکات کارگری (سازمان‌یابی یا عدم سازمان‌یابی) نه یک رابطه الزامی بلاواسطه بلکه یک پیوند مشروط (contingent) وجود دارد. از این بحث می‌توان نتیجه گرفت، اول این که، نمی‌توان به سادگی انگاشت که شرایط سیاسی آزاد ضرورتاً منجر به ظهور جنبش کارگری مستقل می‌گردد. مثل زمانی که ایدئولوژی کورپراتیستی در میان طبقه کارگر تسلط دارد. دیگر این که، از لحاظ نظری می‌توان امکان فعالیت جنبش مستقل کارگری در شرایط خفقان سیاسی را تصور نمود. در واقعیت تاریخی ما شاهد چنین امکانی بوده-ایم: در رودزیای سال‌های 1920 در بولیوی تحت حکومت نظامی (Vanonselen) 1967، و در شیلی در شرایط دیکتاتوری پینوشه 1984، کارگران در سازمان‌های مستقل و البته مخفی خود، فعال بوده‌اند." (2) از این نکته که بگذریم، باید توجه داشته باشیم که استبداد سیاسی عنوانی برای نوعی رژیم سیاسی معین نیست. در واقع رژیم‌های استبدادی تفاوت‌های بسیار زیادی با هم دارند، و بنابراین اکتفاء کردن به مفهوم کلی "استبداد سیاسی" و نپرداختن به ویژگی‌های هر یک از آن‌ها، می‌تواند بحث را به بی‌راهه بکشاند. مثلاً استبدادهای توتالیتر و استبدادهای اتوریتر با تشکل‌های کارگری برخورد یکسانی ندارند. در استبدادهای توتالیتر معمولاً هر نوع تشکل مستقل (و از جمله تشکل مستقل کارگری) حتی در سطوح پایین، یک تهدید سیاسی مستقیم علیه دولت تلقی می‌شود و بنابراین معمولاً تحمل نمی‌گردد. در حالی که استبدادهای اتوریتر برخورد مصلحت‌جویانه با تشکل‌های مختلف دارند و اگر تهدیدی از طرف آن‌ها احساس نکنند، ممکن است تا حدودی آن‌ها را

تحمل کنند. مثل "کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی (kctu) که غیرقانونی بوده اما از طرف دولت تحمل می‌شود". (3) هم‌چنین دولت‌های توتالیتر نیز انواع مختلف دارند و مفهوم توتالیتریسم را هم نباید جای‌گزین تحلیل مشخص از ویژگی‌های استبداد مشخص کرد. مثلاً دولت "کمونیستی" لهستان در دهه 1980 یک استبداد توتالیتر بود ولی وقتی در نتیجه یک اعتصاب کارگری در یک کارخانه بزرگ، یک تشکل کارگری مستقل از دولت- "همبستگی" - شکل گرفت، دولت با یک بحران جدی روبه‌رو شد. زیرا درعین حال که نمی‌توانست آن را تحمل کند، نمی‌توانست هم کاملاً سرکوب‌اش کند. بنابراین "همبستگی"، لاقلاً به صورت سمبولیک، موجودیت‌اش را عملاً به دولت تحمیل کرد. و چون تهدید سیاسی مستقیمی علیه بنیاد وجودی دولت تلقی می‌شد، هم‌مانند یک اتحادیه کارگری عمل می‌کرد، و هم به صورت یک حزب سیاسی مخالف رژیم. درحقیقت تجربه "همبستگی" نشان داد که در یک رژیم توتالیتر، اگر تشکلی بتواند خود را عملاً تحمیل کند، موجودیت‌اش حتی به صورت سمبولیک می‌تواند هم‌چون یک عامل مختل‌کننده سیاسی در مقابل دولت عمل کند، یعنی بیش از یک اتحادیه صرفاً صنفی. در این جا با نوعی پارادوکس روبه‌رو می‌شویم: یعنی دولت توتالیتر تشکل مستقل کارگری را تحمل نمی‌کند، ولی اگر موجودیت آن به رژیم تحمیل شود، به چیزی بیش از یک اتحادیه یا حتی حزب سیاسی محدود در چارچوب قانونیت رژیم تبدیل می‌شود و به صورت نوعی تشکل براندازی درمی‌آید. مثال "همبستگی" را از آن جهت می‌آوریم تا نشان دهیم که اولاً حتی در استبداد توتالیتر هم، شکل‌گیری

تشکل کارگری مستقل از دولت ناممکن نیست؛ ثانیاً رژیم استبدادی هر قدر ضدیت با تشکل مستقل را (به لحاظ نظری و اصولی) تحمل ناپذیر اعلام کند، در صورت تحمل عملی آن، نقش و معنای سیاسی آن را، ناخواسته، تقویت می کند (در حال حاضر در ایران تحمل "کانون نویسندگان" از طرف رژیم می تواند چنین کارکردی پیدا کند، زیرا پرنسیپ بنیادی رژیم را به چالش می طلبد). ثالثاً و مهم تر از همه، آن چه در بررسی شرایط سیاسی مهم است، توجه به موقعیت های مشخص، مخصوصاً توازن قوای سیاسی مشخص است و گرنه اشاره صرف به استبداد سیاسی در سطح کلی، می تواند گمراه کننده باشد. رابعاً، هر قدر مخالفت رژیم استبدادی (به لحاظ نظری و پرنسیپی) با تشکل مستقل قوی تر باشد، در برخی شرایط احتمال سراسری شدن آن تشکل و آهنگ سراسری شدن آن را شتاب می بخشد. زیرا تشکل مزبور به نقطه تجمع اکثر مخالفان رژیم در سراسر کشور یا به سمبلی برای هم بستگی آنها در سطح سراسری تبدیل می شود و آن هم دقیقاً از طریق خود رژیم، یعنی از طریق اصل نفی.

باتوجه به این ملاحظات، اگر شرایط مشخص ایران را بررسی کنیم، درمی یابیم که اولاً جمهوری اسلامی، لاقلاً از پایان جنگ به این سو، در وضعیتی نبوده که بتواند قاطعانه جلوی هر نوع تشکل کارگری مستقل را بگیرد و مخصوصاً در سال های اخیر توازن قوا به نحوی تغییر یافته است که اگر تلاش های سنجیده و موثری برای شکل دادن به تشکل صورت بگیرد می تواند به پیشروی های آشکاری دست یابد. البته منظور تشکیلات قانونی نیست، با دفتر و دستک رسمی بلکه شکل گیری عملی است. ما در این رابطه بیش از هر

چیز مدل اتحادیه‌های ثبت نشده آفریقای جنوبی در دوره آخر رژیم آپارتاید را در نظر داریم. در واقع اتحادیه‌های کارگری نیرومندی شکل گرفته بودند و در سطح سراسری هم خود را به صورت یک تشکل واحد ("ساکتو" که بعد به "کوساتو" تغییر نام داد و گسترده‌تر گردید) درآورده بودند بی‌آن که قانونی باشند. ثانیاً درمی‌یابیم که حالا در ایران سطوحی از تشکل مستقل کارگری سال‌هاست که وجود دارد و حتی گاهی از سطح بنگاه واحد فراتر رفته است، مثلاً کارگران صنعت نفت نوعی و در سطحی ارتباطات سراسری را به وجود آورده‌اند و حتی به یک سلسله اقدامات اعتراضی هم‌آهنگ دست زده‌اند، یا کارگران کارخانه‌های کفش‌ملی از واحدهای مختلف نوعی ارتباط با هم برقرار کرده‌اند. پس مسئله، حالا فراتر رفتن از این سطح و نه بحث صرف درباره ممکن یا ممکن نبودن تشکل مستقل است. ثالثاً جمهوری اسلامی که یک رژیم توتالیتریسم فرهنگی است و قاعدتاً تشکل‌های سیاسی و فرهنگی مخالف با بنیادهای ایدئولوژیک را تهدیدی مستقیم علیه موجودیت خودش تلقی می‌کند، در سال‌های اخیر ناگزیر شده است موجودیت عملی بعضی از این تشکل‌ها را تحمل کند و در واقع از سرکوب کامل آن‌ها ناتوان شده است. مثلاً قانون‌نویسندگان که منشور خود را بر "آزادی بی‌حصر و استثنای بیان" گذاشته است و بنابراین آشکارا با قانون اساسی رژیم ناخواناست، موجودیت عملی یافته و بعد از بحران "قتل‌های زنجیره‌ای" عملاً تثبیت شده است. یا حزب ملت ایران عملاً موجودیت دارد. یا تشکل‌های زنان که به صورت تجمع‌های وسیع هم عمل می‌کنند، به نحوی خود را بر رژیم تحمیل کرده‌اند.

در حالی که این نهادها می‌توانند خود را تحمیل کنند، دلیلی ندارد تشکل‌های مستقل کارگری نتوانند، حتی در سطح سراسری، دست به چنین اقدامی زنند. باز تکرار می‌کنیم که بعید است موجودیت این تشکل‌ها به صورت قانونی پذیرفته شود. اما آیا ما به اعتراف رسمی جمهوری اسلامی نیازی داریم؟ تشکل مستقل در ایران، اگر بخواهد وارد کارزارهای جدی شود، ضرورتاً و خواه ناخواه از چهارچوب قانونی باید فراتر برود، پس چه احتیاجی است که در پی پذیرش قانونی باشیم. در تجربه آفریقای جنوبی، از نیمه دهه 1980 رژیم آپارتاید سعی می‌کرد اتحادیه‌های ثبت نشده را به ثبت شدن قانع و وادار سازد، یعنی حاضر شده بود آن‌ها را رسماً بپذیرد. اما آن‌ها حاضر نبودند ثبت شوند، زیرا این کار دست‌وپای‌شان را در زنجیر قانون آپارتاید می‌بست. و حتی از لحاظ روان‌شناختی نیز تشکل ثبت نشده، یک ارزش شده بود. در ایران هم می‌شود از همان مدل متناسب با شرایط جامعه‌مان استفاده کرد.

2) دولت رانتیر نفتی، لاقلاً در سی-چهل سال اخیر تاریخ ایران، یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد برای تکوین تشکل مستقل کارگری بوده است. به طور کلی رانت درآمدی است که از یک منبع طبیعی محدود به دست می‌آید و سطح و میزان درآمد آن از تفاوت بین بازدهی منبع مورد نظر (نظیر نفت و طلا...) و بدترین منبع مورد بهره‌برداری و نوسانات عرضه و تقاضا تعیین می‌شود. دولت رانتی (Rentier) دولتی است که رانت خارجی بخش اعظم یا بخش مهمی از درآمدش را تشکیل می‌دهد. و بنابراین به لحاظ منابع مالی، به نوعی استقلال در مقابل اقتصاد کشور دست می‌یابد. هر قدر نسبت این درآمد رانتی به بودجه عمومی دولت و تولید خالص ملی بالا می‌باشد، استقلال مالی

دولت نسبت به فعالیت‌های اقتصادی جامعه بیش‌تر، و بنابراین خصلت انگلی آن قوی‌تر می‌گردد. کاتوزیان در رابطه با آن امکانات مالی که تولید، صدور و درآمد نفت برای استقلال دولت رانتیر از مردم فراهم می‌کند چنین می‌گوید: "ویژگی تولید، صدور و درآمد نفت این است که- جز در مراحل اولیه- تقریباً هیچ احتیاجی به ابزار تولید بومی ندارد. به ویژه مشارکت نیروی کار بومی در تولید نفت ناچیز است. این مهم‌ترین فرق میان تولید نفت و تولید سایر کانی‌ها نظیر ذغال سنگ، مس، الماس و حتی طلاست... عواید نفت به صورت منبع درآمدی سرشار و مستقل برای دولت در می‌آید. برای تحصیل این درآمد، دولت حتی احتیاجی به اتکاء بر ابزار تولید بومی ندارد، و مجبور نیست درصد زیادی از آن چیزی را هم‌چون دیگر کارهای تولیدی تحت مالکیت دولت به عنوان مزد و هزینه‌های دیگر بازگرداند. (4) کشورهایی را که درآمد نفتی بالایی دارند، معمولاً به سه گروه تقسیم می‌کنند: اول- کشورهای که بخش اعظم بودجه دولت از درآمد نفتی تأمین می‌گردد. کشورهای نفتی حاشیه خلیج فارس از این دسته‌اند. دوم- کشورهایی که درآمد نفتی وزن سنگینی در بودجه عمومی دولت دارد. ایران از جمله این کشورهاست. سوم- کشورهایی که درآمد نفتی‌شان نسبت به بودجه عمومی چندان مهم نیست. مثلاً درآمد انگلیس از نفت دریای شمال در زمان تاجر، هرچند قابل توجه بود ولی در بودجه عمومی دولت انگلیس وزن سنگینی نداشت. یا همین آلمان درآمد نروژ از نفت قابل توجه است ولی نه آن چنان که نوسانات آن بتواند مالیه عمومی را به لرزه درآورد.

در هر حال، در ایران اثرات نامساعد دولت نفتی بر سازمان‌یابی کارگران از دو لحاظ برجستگی خاصی داشته و دارد. اولاً از طریق دامن‌زدن به اقتصاد انگلی که امکانات اشتغال مولد را پایین می‌آورد و در نتیجه موقعیت عمومی مزدو حقوق‌بگیران را تضعیف می‌کند. برای این که تصور روشنی از مسئله به دست داده باشیم توزیع تولید ناخالص داخلی در این باره روشن‌گر است. "آمارها نشان می‌دهند که حدود 60 درصد تولید ناخالص داخلی در اقتصاد ایران صرف مصرف شده و تنها 15 درصد آن سرمایه‌گذاری می‌گردد. این در حالی است که نرخ سرمایه‌گذاری در کشورهای شرق آسیا در حدود 30 درصد تولید ناخالص داخلی است. یکی از دلایل بالا بودن نرخ مصرف در اقتصاد ایران به وجود آمدن عادات مصرفی غیرمتناسب با سطح جامعه در اثر وجود درآمدهای سرشار نفتی در گذشته و نیز ارائه یارانه‌های مصرفی که از محل آن درآمدها تامین می‌شده بوده است". (5) ثانیاً از طریق به وجود آوردن گروه نسبتاً بزرگی از مزدو حقوق‌بگیران که گمان می‌کنند از حق کار برخوردارند و شغل‌های‌شان را نوعی حق مکتسب تلقی می‌کنند. این نکته را امیر محمد حاجی یوسفی در مقاله خود چنین بیان کرده است: "تاثیر عمده کسب مقادیر عظیم رانت بر دولت زمانی قابل رویت است که دولت، دریافت‌کننده مستقیم و تنها دریافت‌کننده رانت باشد. الگوی رانت‌پریشم زمانی تحقق کامل دارد که رانت صرفاً تحت کنترل نخبگان حاکم باشد؛ نخبگانی که بر اریکه قدرت تکیه زده و از قدرت انحصاری در تصمیم‌گیری برای هزینه کردن برخوردار باشند. این قدرت انحصاری به دو علت به وجود می‌آید. نخست اینکه دسترسی دولت به مقادیر عظیم رانت موجب تقویت استقلال آن از جامعه می‌شود. این استقلال به نوبه

خود باعث می‌شود دولت، قدرت انحصاری به دست آورد و در اتخاذ و اجرای سیاست‌های خود مجبور به در نظر گرفتن منافع جامعه نباشد. دوم این که نخبگانی که رانت را در اختیار دارند می‌توانند از آن برای جلب همکاری دیگر گروه‌ها و نخبگان در جامعه استفاده کنند و معمولاً چنین می‌کنند." (6) این پدیده مخصوصاً بعد از رونق نفتی و افزایش قیمت آن در اوایل سال‌های پنجاه تأثیرات معینی بر لایه‌هایی از اقشار جامعه ما برجای گذاشته است. "بی‌قواره" کردن بافت طبقه، ارتقاء موقعیت اجتماعی لایه‌های مهاجر از روستا به شهر، ناموزونی در میان اقشار کارگران ... از جمله عوارض منفی بر کل موقعیت کارگران بوده است. به عبارت دیگر، دولت نفتی باعث شده است که وزن طبقه کارگر مدرن در کل نیروی کار فعال ایران پایین باشد و هم بخشی از کارگران گمان بکنند که سرنوشتی متفاوت و موقعیتی نسبتاً قابل تحمل در مقایسه با کل محرومان و تهیدستان جامعه دارند. عبدالقیوم شکاری در رساله خود می‌گوید: "دولت رانتیر درآمدهای رانتی را صرف موارد متعددی می‌کند. این دولت با اعطای امتیازات و اعتبارات گوناگون به گروه‌ها و طبقات مختلف، غالب طبقات موجود در جامعه را به خود وابسته می‌نماید. این گروه‌ها به دلیل وابستگی نمی‌توانند با دولت به چالش پردازند. همان گونه که لوسیانی خاطر نشان می‌کند، در این شرایط وفاداری به دولت، منطقی‌ترین کار برای شهروندان است." (7)

(3) هر دولت استبدادی، بناپارتیستی و حتی هر دولت رانتی لزوماً و ضرورتاً ضد صنعت و تولید و مخالف با "توسعه اقتصادی" نیست. تاریخ نمونه‌هایی

سراغ دارد که برخی از استبدادی‌ترین رژیم‌ها نیز توانسته‌اند تولید و صنعت را توسعه و گسترش دهند. برای نمونه می‌توانیم به تجربه فاشیسم و حتی به خود رژیم لویی بناپارت مراجعه کنیم. واکنش دولت در قبال روابط اقتصادی شق‌های مختلفی به خود می‌گیرد که ضروری است نوع برخورد رژیم‌های حاکم بر ایران مشخص شود و ویژگی و اثرات آن بر روی سازمان‌یابی کارگران تعیین بیش‌تری یابد. انگلس به طور کلی عکس‌العمل دولت در قبال توسعه اقتصادی را بر سه نوع تقسیم می‌کند و می‌گوید: "واکنش قدرت دولتی بر توسعه‌ی اقتصادی می‌تواند بر سه نوع باشد: می‌تواند هم جهت با آن حرکت نماید که در این صورت حرکت سریع‌تر خواهد داشت، می‌تواند جهتی مخالف حرکت آن داشته باشد که در این صورت در درازمدت برای هر ملت عظیمی دولت تکه تکه خواهد شد. و یا می‌تواند مانع ادامه‌ی حرکت توسعه اقتصادی در جهات مشخصی گردد و جهات دیگر را تجویز کند. این حالت سوم نهایتاً خود را به یکی از دو شق قبلی تقلیل می‌دهد. اما، واضح است که در شق‌های دوم و سوم قدرت سیاسی می‌تواند خسارات عظیمی بر توسعه‌ی اقتصادی وارد آورده و باعث ائتلاف بی‌اندازه انرژی و مواد گردد." (8)

نقش تخریبی دولت‌ها در قبال توسعه اقتصادی عوارض و نتایج پردامنه‌ای دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در ایران نگاهی به سیاست‌ها، جهت‌گیری‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که در دو دهه گذشته این رژیم نه تنها فاعل و عامل "توسعه اقتصادی" کشور نبوده، نه تنها نسبت به اقتصاد جامعه در نقش خنثی و بی‌طرف ظاهر نشده، بلکه به طور فعال در جهت تخریب آن عمل کرده است. کافیسیت در این رابطه به شرایط ناامن

سرمایه‌گذاری، به اتلاف سرمایه انسانی، به هدر دادن بیش از 500 میلیارد دلار بابت جنگ هشت ساله، به اتخاذ سیاست‌های ضد و نقیض نظیر اولویت کشاورزی، تعدیل اقتصادی... اشاره کرد تا ابعاد و میزان خرابی در عرصه اقتصادی را مشاهده کرد. نگاه رژیم اسلامی و رفتار تخریبی آن در عرصه اقتصادی کشور عوارض و آثار منفی گسترده‌ای بر سازمان‌یابی طبقه کارگر برجای گذاشته است که عبارتند از: اولاً تضعیف جایگاه کارگران در برابر رژیم اسلامی و سرمایه‌داران. مبارزه برای تامین منافع کارگران و برخورداری از تشکل کارگری قبل از هر چیز و بیش از هر چیز مستلزم وجود جایگاه معینی در تولید و عرصه اقتصادی است. زمانی که کارگران از جایگاه معینی در تولید برخوردار نیستند در نتیجه نمی‌توانند از ابزار لازم برای ایراد فشار و برای تامین مطالبات کارگران برخوردار شوند. تشکل کارگری در مقیاس عمومی مقدم بر جایگاه کارگران نیست بلکه منوط و مشروط به وجود و جایگاه کارگران در عرصه تولیدی و اقتصادی است. وقتی هستی کارگران بر اثر تخریب تولید و صنعت و سایر عرصه‌های اقتصادی جامعه در معرض نابودی قرار می‌گیرد، در شرایطی که فقط "در تهران 55 درصد (بیکاران) به دلیل تعطیلی کارخانجات و موسسات اقتصادی کارشان را از دست دادند... و بین 1/5 تا 2/5 میلیون نفر در طی همان اتفاقات چند ماهه انقلاب" (9) بیکار می‌شوند، وقتی بر اثر ورود بی‌رویه منسوجات بیش از 500 کارخانه نساجی در آستانه ورشکستگی کامل قرار می‌گیرند، وقتی بر اثر اجرای طرح تعدیل انسانی یا به قول ناطق‌نوری "جراحی بزرگ" بیش از 500 هزار کارگر اخراج می‌شوند، طبیعتاً قدرت

چانه‌زنی و مبارزه برای سازمان‌یابی و تأمین منافع آن‌ها در چنین توازن قوایی به حالت تدافعی سقوط می‌کند. ثانیاً در چنین توازن قوایی آن بخش‌هایی که از جایگاه معینی در تولید برخوردارند، بنا به مجموعه مختصات شرایط مبارزه، به فاعل و سوژه برپایی تشکل کارگری تبدیل نمی‌شوند چرا که به خاطر انبوه بیکاران و محرومان خطر از دست دادن شغل آن‌ها را مورد تهدید جدی قرار می‌دهد. بیهوده نیست که در سال‌های گذشته بخش‌های قابل توجهی از کارگران حتی امتیازات به دست آمده در دوره شاه و حتی دوره نخست وزیری موسوی را از دست داده‌اند. حذف و یا محدود شدن بُن‌های کارگری، عقد قراردادهای موقت، عدم پرداخت به موقع دست‌مزد، خارج کردن کارگاه‌های کوچک از دایره شمول قانون کار، زورگویی‌های سازمان تأمین اجتماعی نظیر حذف برخی از اقلام دارویی، فروش بیمارستان‌های کارگران بی توجه به خواست و اراده کارگران... همگی بر بستر چنین وضعیت مشخص تخریب اقتصادی اتفاق افتاده است.

4) سیاست کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم‌های حاکم نیز یکی از موانع مهم سازمان‌یابی مستقل کارگری در ایران بوده است. سیاست کورپراتیستی نهادهای کارگری البته به دوره رژیم جمهوری اسلامی محدود نمی‌شود. در کشور ما قبل از به قدرت رسیدن رژیم ولایت فقیه نیز ما با یک اقتصاد نفتی، با نقش فائقه دولت در اقتصاد مواجه بوده‌ایم که از یک طرف استقلال و ابتکار طبقه بورژوازی را محدود می‌کرد و از طرف دیگر با ارائه بخشی از خدمات به کارگران آن‌ها را به عناصری از پیکر کارخانه تبدیل می‌کرد. این عوامل باعث می‌گشت نهادهای کارگری‌ای شکل بگیرند که خصلت سازش

طبقاتی داشته باشند. در خصلت‌بندی این نهادها باید گفت آن‌ها دقیقاً ویژگی کورپراتیستی دارند و نقش موثری در منحرف کردن جدال بین طبقات ایفا می‌کنند. کورپراتیسم به نظریه‌ای اطلاق می‌شود که کارکرد جامعه را به پیکر و اندام بدن تشبیه می‌کند. کورپرات‌ها معتقدند اندام بدن در ارتباط و هم‌آهنگی با هم به دوام و بقای خود ادامه می‌دهد، پس جامعه نیز برای تداوم حیات به سازش و همکاری طبقات نیاز دارد. بر مبنای همین نظریه بود که در دوره شاه شورایی به نام "شورای سهیم کردن" در کارخانه‌ها شکل می‌گیرد که به قول شاه وظیفه "علاقه‌مند کردن کارگران به محیط کار" را به عهده دارد.

در دوره بعد از سقوط شاه نیز خصلت بناپراتیستی - مذهبی رژیم اسلامی گرایش کورپراتیستی در جامعه ما را تقویت کرده است. مبنای اعتقادی جمهوری اسلامی مرزبندی بین مسلمان و غیرمسلمان است که مرزهای طبقاتی را آلوده می‌کند و این تمایز را تحت شعار "وحدت امت اسلامی" محو می‌سازد. درهم‌آمیزی مرز طبقه کارگر با سرمایه‌دار کمک می‌کند تا زمینه سازش و هم‌سازی طبقاتی تقویت شده و هویت مستقل کارگران در سایه قرار گیرد. به علاوه رژیم اسلامی با استفاده فعال از مفهوم "امت اسلامی" سعی کرده است تجمعی از طرفداران خود سازمان دهد تا تشکل غیر "امتی‌ها" را درهم شکند. مفهوم "امت" برای رژیم اسلامی کارکردی شبیه "ملت" در رژیم‌های فاشیستی یا شبه فاشیستی دربر دارد. رژیم از این طریق توانست با تعبیه نهادهای کارگری خاص خود نظیر خانه کارگر و شوراهای و انجمن‌های اسلامی در اوائل انقلاب، شوراهای و اتحادیه‌های کارگری را درهم شکند و بعدها

نیز از شکل‌گیری مجدد آن‌ها جلوگیری به عمل آورد. این نهادها صرفاً سازش طبقاتی را هدف محوری خود قرار نمی‌دادند، بلکه علاوه بر آن از خصلت پلیسی نیز برخوردار بودند. این نهادها دقیقاً نهادهایی بودند که نماینده کارگران نزد دولت نبودند، بلکه نماینده منافع دولت نزد کارگران محسوب می‌شدند. اکبر فریار در توصیف این جنبه از کارکرد این نهادها در مقاله خود به نام "اتحادیه‌های کارگری در دنیای امروز" می‌گوید: "این نوع اتحادیه‌ها که می‌توان آن‌ها را اتحادیه‌های فرمایشی نیز نامید، اعم از اتحادیه‌های چپ و راست عموماً تحت سلطه نظام حاکم شکل می‌گیرند و در واقع جزئی از ساختار مدیریت سیاسی کشورند. این نوع اتحادیه را اساساً می‌توان اتحادیه‌نما (pseudounion) یا شبه اتحادیه قلمداد کرد. از جمله کارکردهای این قبیل اتحادیه‌ها کسب اطلاعات در مورد کم و کیف افرادی است که از چشم دولت، به لحاظ سیاسی عناصر نامطلوب و غیر قابل اعتماد شمرده می‌شوند. بدیهی است اتحادیه‌های جانبدار دولت، تحت نفوذ و سیطره حاکمیت‌های خودکامه و رژیم‌های استبدادی به‌وجود می‌آیند و به حیات خود ادامه می‌دهند. در واقع این‌گونه حکومت‌ها، داشتن چنین سازمان‌هایی را ضروری می‌یابند. از یک سو، از آن‌ها برای تظاهر به قائل بودن اهمیت برای کارگران استفاده می‌کنند و از سوی دیگر، آن‌ها را هم‌چون ابزاری برای اشراف داشتن به مسائل کارگری و موارد ناراضمندی آنان و نیز کسب هرگونه اطلاعات لازم در خصوص کارکنان، مورد استفاده قرار می‌دهند. اتحادیه فرمایشی را اساساً نمی‌توان به مفهوم واقعی کلمه اتحادیه خواند، چرا که نقش و کارکرد این نوع تشکل‌ها، بیش از

آن‌که در جهت مصالح و منافع واقعی کارگران و کارکنان باشد در جهت تامین نیازهای دستگاه حکومتی است". (10)

دوم: ویژگی ساختار اقتصاد به عنوان

عامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران

در این محور بحث ما به وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران، به وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور، به نقش دولت به عنوان بزرگ‌ترین کارفرما، و بالاخره به نقش بورژوازی ممتاز در جمهوری اسلامی اشاره می‌کنیم. الف) وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران. از لحاظی این عامل را باید یکی از نتایج دولت نفتی تلقی کرد، اما به لحاظ دیگری می‌توان آن را عاملی مستقل به حساب آورد. حقیقت این است که هر دولت نفتی ضرورتاً به گسترش سوداگری دامن نمی‌زند. سوداگری محصول شرایط خاصی است. در ایران، قبل از انقلاب نیز سوداگری وزن سنگینی در اقتصاد داشت. بعد از افزایش جهش‌آسای درآمد نفت در سال 1352، سوداگری به صورتی جهش‌آسا گسترش یافت. زیرا بستر مناسبی برای توزیع درآمد نفت در میان تمام عناصر انگلی رژیم شاهنشاهی فراهم می‌آورد. اما بعد از انقلاب گسترش سوداگری به دو دلیل دامن‌های پیدا کرد که قبلاً هرگز سابقه نداشت. اولاً محاصره اقتصادی کشور (به دنبال گروگان‌گیری) و بلافاصله به دنبال آن، شروع جنگ ایران-عراق (یعنی طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم) یک‌دهه تمام، در ایران اختلالات اقتصادی عظیمی به وجود آورد که در طول آن نه تنها سوداگری به نحوی جهش‌آسا

گسترش یافت، بلکه بخش اعظم بورژوازی ایران را به سوداگری کشاند و در حفظ و گسترش آن ذی‌نفع ساخت. ثانیاً در نتیجه همین اختلالات، کاهش ارزش پول ملی (بیش از صدبرابر در طول دو دهه) همراه با کنترل نرخ ارز توسط دولت (و مخصوصاً تعیین نرخ‌های مختلف برای معاملات مختلف) به اضافه درآمد نفت، بستر مناسبی برای رشد سرطانی سوداگری به‌وجود آورد و بورژوازی ممتاز (یعنی سرمایه‌داران پیوند خورده با قدرت‌مندان سیاسی) را به نیرومندترین عامل و حامل سوداگری تبدیل کرد. اکنون در ایران، بورژوازی ممتاز می‌تواند (با استفاده از نرخ دلار = 175 تومن به جای دلار = 800 تومن) از طریق واردات و سایر هزینه‌های ارزی درآمدی کسب کند که از طریق فعالیت تولیدی و احتمالاً حتی از طریق سازمان‌دادن کار بردگی، نمی‌تواند به آن دست‌یابد. ابراهیم رزاقی در کتاب "اقتصاد ایران" اگرچه نقش مخرب رژیم اسلامی را در رشد بیمارگونه سوداگری در ایران نادیده می‌گیرد، معهذاً در روشن کردن شرایط مشخص ایران در انتقال سرمایه از بخش صنعت به تجارت به عوامل و عوارضی اشاره می‌کند که توجه به آن‌ها ضروری است. او می‌گوید:

"در بیان علل پسروی اقتصادی و رشد سرمایه‌های تجاری می‌توان تعطیل کارخانه‌ها در پی فرار سرمایه‌داران وابسته، تحریم اقتصادی و به ویژه تحریم نفتی ایران از سوی غرب، جنگ تحمیلی، کاهش شدید درآمد نفت و سپس کاهش شدید واردات را به عنوان عوامل آغازگر در شرایط وابستگی شدید صنایع به قطعات، مواد و ماشین‌آلات خارجی و گرایش سرمایه بخش صنعت به بخش تجاری ذکر کرد. در مرحله بعد با آسیب دیدن و نابودی بسیاری از صنایع ایران در اثر بمباران‌های هواپیماهای عراقی، این روند تشدید شد. اثر

روانی افزایش تقاضا (ناشی از عوامل ذکر شده) و افزایش قیمت‌ها و تورم، این روند را شتاب بخشید. برداشت سرمایه از فعالیت‌های غیربازرگانی و انتقال آن به امور بازرگانی، یا تبدیل سرمایه به صورت نقدینگی و انجام عملیات احتکاری، کار را به جایی کشاند که اقلام کلانی از کالاها از سوی واسطه‌ها اعم از عمده فروشان، بنکدارها، دلال‌ها و خرده‌فروشان در انبارها ذخیره شد. افزایش قیمت ناشی از دست‌گردانی کالاها و سودآوری فراوان با کلیه ویژگی‌های انگل‌گونه آن، همه ارزش‌های اجتماعی شغلی غیربازرگانی را زیر سؤال برد و از سوی دیگر، میل به پیش‌خرید کالا برای گریز از گران‌تر خریدن در آینده را در مصرف‌کنندگان به‌وجود آورد و به آن دامن زد."

این سوداگری گسترده از چند جهت اثرات نامساعد روی سازمان‌یابی کارگری دارد: اولاً از طریق مسدود کردن فرصت‌های اشتغال و در نتیجه افزایش عرصه نیروی‌کار در مقایسه با تقاضای آن، که قدرت چانه‌زنی کارگران شاغل را در مقابل سرمایه کاهش می‌دهد. ثانیاً از طریق درهم شکستن کشاورزی در داخل ایران و بنابراین، بالابردن بهای کالاهای دستمزدی در طول زمان. ثالثاً از طریق گسترش فاصله طبقاتی و ...

ب) وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور. اقتصاد سیاه (یا سایه، یا غیررسمی) معمولاً به درجات مختلف در تمام کشورهای سرمایه‌داری (و حتی سرمایه‌داری‌های پیشرفته) وجود دارد. اما هر قدر وزن اقتصاد سیاه در کل اقتصاد یک کشور سنگین‌تر باشد. شرایط برای هم‌بستگی طبقاتی و سازمان‌یابی کارگران نامساعدتر می‌گردد. در ایران به دلیل وجود دولت نفتی،

بورژوازی ممتاز نیرومند، و سوداگری گسترده، وزن اقتصاد سیاه بسیار سنگین است. تاحدی که اکنون درکشور ما آمار رسمی در غالب حوزه‌های زندگی اجتماعی کاملاً غیرقابل اعتماد و بی ارزش است. دکتر رشیدی اقتصاددان با وجود این که نقش "سر نظام" را در تقویت اقتصاد زیرزمینی از قلم می‌اندازد به نکات با ارزشی در رابطه با اقتصاد زیرزمینی اشاره می‌کند. او می‌گوید: "با وجود درآمدهای نفتی و غیرنفتی بعد از انقلاب به میزان بیش از 400 میلیارد دلار رشد چندانی در اقتصاد دیده نشده است... عدم توجه مسئولان به زیان‌های کم‌ارزش شدن پول، نابسامانی نظام پولی و بانکی، نبود سیاست‌های ارزی صحیح، دلاری شدن اقتصاد و تسلط قاچاق‌چیان بر اقتصاد شده است. تا زمانی که سیاست‌ها در جهت مثبت و واقع‌بینانه آن اتخاذ و با عوامل و نیروهای فاسد بدنه دولت برخورد نشود و نظام شفاف و قانون‌مند اقتصادی و اجرایی به وجود نیاید، روند خروج سرمایه‌ها متوقف نخواهند شد... بیش از 50 درصد اقتصاد ایران را اقتصاد زیرزمینی تشکیل داده است." (11) مختصات اقتصاد سایه در ایران به قرار زیر است:

اولاً اقتصاد سایه در کشورهای غربی عموماً در بخش غیر دولتی دیده می‌شود اما در ایران مراکز و مواضع اصلی اقتصاد سایه در دست بنیادها و نهادهای زیر نظر رهبری قرار دارد که نه به بخش خصوصی تعلق دارند و نه زیر کنترل دولت قرار می‌گیرند.

ثانیاً این نهادها و بنیادها نه مالیات می‌پردازند نه سود زیان خود را منتشر می‌کنند و نه تابع برنامه‌ریزی و قوانین اقتصادی و عمومی کشور هستند.

ثالثا به خاطر برخورداری از رانت اطلاعاتی زمینه رقابت را با سایر بخش‌های اقتصادی از بین می‌برند و به سودهای هنگفتی دست می‌یابند که صرف بخش‌های مفید و مولد جامعه نمی‌گردد، بلکه در خدمت اقتدار دستگاه رهبری و نظام می‌شود.

اقتصاد سایه یا زیرزمینی عوارض و نتایج زیان‌بخشی بر کل حیات جامعه برجای می‌گذارد. تا آن جا که به بحث ما مربوط می‌شود این اقتصاد سیاه است که کارگران را وادار می‌کند و هم به آن‌ها امکان می‌دهد که در آن واحد چند جا کارکنند. این که بخش مهمی از مزد و حقوق‌بگیران کشور در آن واحد چند کار دارند بدین معناست که اولاً مرز میان کارگر رسمی و غیررسمی و مرز میان کارگر و مثلاً فروشنده دوره گرد به هم بریزد. به عنوان نمونه کارگر کارگاه صنعتی بزرگ درعین حال کارگر یک کارگاه کوچک غیرمشمول قانون کار باشد، ثانيا هم‌بستگی میان کارگران ضعیف‌تر گردد و هریک از آن‌ها برای شکار شغل دیگری به رقابت با او برخیزد، ثالثا قدرت چانه‌زنی همه کارگران درمقابل سرمایه سقوط کند، رابعا وضع کارگران غیرماهر و غیرمنعطف بدتر و بدتر شود و...

ج) نقش دولت به عنوان بزرگ‌ترین کارفرمای کشور، یکی از عواملی است که درمجموع، بر سازمان‌یابی کارگران اثرات نامساعدی می‌گذرد. دولت در ایران مالکیت غالب بخش‌های کلیدی اقتصاد را به عهده دارد. این پدیده امر تازه‌ای نیست و در دوره شاه نیز ما با دولت به مثابه بزرگ‌ترین کارفرمای کشور روبه‌رو بوده‌ایم به علاوه بعد از انقلاب مالکیت دولت گسترش نیز پیدا کرده است.

سعید رهنما در این باره می‌گوید: "ویژگی دیگر صنایع ایران این بود که اکثر کارخانجات بزرگ متعلق به دولت یا تحت کنترل آن بود. پس از انقلاب دولت 986 واحد صنعتی بزرگ را در مالکیت و کنترل داشت. با آن که این رقم درصد کوچکی از کل تعداد صنایع کشور را تشکیل می‌داد اما در واقع تمامی صنایع مهم کشور را دربر می‌گرفت. پس از انقلاب، صنایع تحت مالکیت و کنترل دولت 79 درصد کل ارزش افزوده، 74 درصد کل ارزش تولیدات و 72 درصد کل اشتغال صنایع با 10 نفر کارگر و کارمند را به خود اختصاص می‌دادند". (12) استخدام دولتی (یعنی در واحدهای زیر اداره دولت) در مجموع وضع‌شغلی باثباتی به وجود می‌آورد که در استخدام‌های خصوصی قاعدتا نمی‌تواند وجود داشته باشد. در تاریخ اخیر کشور ما، کارکنان "بخش عمومی" در مجموع مواضع محافظه‌کارانه‌ای داشته‌اند و هر نوع خطری برای دولت را به نوعی تهدید علیه خودشان تلقی می‌کرده‌اند. به علاوه در شرایطی که فقر درمیان مزد و حقوق‌بگیران بیداد می‌کند و بیکاری گسترده و عدم ثبات شغلی هم‌چون شمشیری آخته بر بالای سر همه زحمت‌کشان عمل می‌کند، کارکنان "بخش عمومی" از نوعی موقعیت ممتاز برخوردارند. این به معنای رفاه آن‌ها نیست، اما در دریای فقر و بی‌حقی عمومی، آن‌ها به جایی آویزان‌اند که در هر حال سرشان را بالای آب نگه می‌دارند و از غرق شدن نجات می‌یابند. و بالاخره کارکنان "بخش عمومی" با دولت روبه‌رو اند و هر نوع حرکت جدی آن‌ها به سرعت رنگ‌سیاسی می‌تواند پیدا کند و مجموعه این‌ها سازمان‌یابی آن‌ها را تا حد زیادی، در یک دولت استبدادی و فضای بی‌حقی شهروندان در مقابل دولت، تضعیف می‌کند.

د) بورژوازی ممتاز، در هر حکومت استبدادی سرمایه‌داری به نحوی وجود دارد. اما در ایران دو عامل دیگر به استبداد سرمایه‌داری افزوده شده است. دولت نفتی و دولت مذهبی. و مجموعه این سه یک بورژوازی ممتاز نیرومند و بسیار مهاجم به وجود آورده است که تمام شریان‌های اصلی اقتصاد کشور را در دست دارد و شیره حیاتی آن را می‌مکد. علی ربیعی مشاور رئیس جمهور شرایط پیدایش، ویژگی، آثار و کارکرد این بورژوازی ممتاز را (که در دوره رفسنجانی با عنوان "ثروت‌های بادآورده" و این اواخر نام جالب و گویای "آقازاده‌ها" را در باره آن به کار می‌برند) در شرایط مشخص پس از انقلاب چنین بیان کرده است: "بعد از انقلاب‌ها و به بار نشستن نهضت‌ها، کم‌کم عده-ای از درون افراد وابسته به انقلاب یا افرادی که در دولت یا نظام‌های انقلابی و در ارکان مختلف دارای مسئولیت هستند، اختیاراتی به دست آورده و از آن در جهت منافع خود استفاده می‌کنند... این پدیده در زمانی موسوم به "دوران سازندگی" که اعتبارات و وام‌های خارجی برای گردش اقتصادی به کشور تزریق شد، پا به عرصه وجود گذاشت. از سوی دیگر نیز هر چه از اصل انقلاب دور شدیم، نسل دوم نیروهای انقلابی پا به عرصه اقتصاد گذاشتند و این پدیده از آن جایی واضح‌تر شد که فرزندان یا بسیاری از افراد نزدیک به کسانی که اختیارات را در دست داشتند، به تدریج به سوی فعالیت‌های اقتصادی کشیده شدند... اگر بی‌طرفانه و با همه جانبه‌نگری با پدیده آقازادگی برخورد کنیم باعث ایجاد امنیت در سرمایه‌گذاران خصوصی و کارآفرینان اصلی در داخل و خارج از کشور خواهد شد". (13) وجود این بورژوازی ممتاز و پدیده آقازادگی

نیروی بسیار نامساعدی در مقابل سازمان‌یابی کارگران ایران به‌وجود آورده، اولاً از طریق دامن زدن به سوداگری و خفه کردن اقتصاد مولد و ناامن کردن سرمایه‌گذاری. به قول گزارش‌گر واحد اطلاعات اکونومیست در ایران وضعیت ریسک در رتبه بالا قرار دارد. در این گزارش آمده است به قول دکتر سعید شیرکوند: "آقازاده‌ها از دو منظر اقتصاد کشور را فلج کرده، یکی حضور خود "آقازاده‌ها" یعنی مشاهده می‌شود که آن‌ها در نظام مدیریتی، فعالیت‌های تجاری خارجی و یا داخلی به دلیل "آقازاده" بودنشان حضور پیدا کرده‌اند و دیگر این که خطر احساس حضور "آقازاده‌ها" است یعنی در جامعه یک جو روانی ایجاد شده که هر جا فعالیتی انجام می‌شود توده‌های مردم می‌گویند که پشت این مسئله یک "آقازاده" وجود دارد بنابراین برخی تولیدکنندگان و افراد فعال اقتصادی چون وابستگی به "آقازاده‌ها ندارند، انگیزه خود را برای حرکت از دست می‌دهند... محیطی که آقازاده‌ها در آن، مشغول فعالیت اند، به لجنزاری می‌مانند که از یک طرف کرم‌ها را از آن، جدا می‌کنند و از سوی دیگر دیگر کرم‌های بیش‌تری در این محیط آلوده به وجود می‌آیند... ثروت‌های بادآورده طبقه "آقازاده‌ها و مافیای تجارت معلول شرایط همین لجنزار" است. (14) ثانیاً از طریق برخورداری از اقتدارات یک دولت استبدادی که همه قوانین و ساختارهای مربوطه را در جهت حفظ وضع موجود و مقابله با شکل‌گیری یک جنبش طبقاتی نیرومند به کار می‌گیرند. این نکته را استاد اقتصاد دانشگاه تهران سعید شیرکوند خیلی خوب بیان کرده است: "آقازاده‌ها اعضای مافیای تجارت هستند... که با استفاده از قدرتی که در اختیارشان بود اهداف شخصی و منفعت‌های جمعی خود را دنبال می‌کردند". (15)

سوم: موانع ساختاری طبقه کارگر برای سازمان‌یابی

در این محور از بحث به شرایط، ویژگی و موقعیتی که کارگران در آن به سر می‌برند اشاره می‌کنیم. در این محور به وزن بالای تهیدستان خانه خراب نسبت به کل جمعیت ایران، به نسبت پایین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق بگیران کشور، به گسترش فزاینده بیکاری، به گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان‌یافته و بالاخره به ضعف جنبش چپ کارگری اشاره خواهیم کرد.

1) وزن بالای تهیدستان خانه‌خراب نسبت به کل جمعیت کشور. ارزیابی‌های اقتصادی متعدد نشان می‌دهند که در حال حاضر حدود نیمی از جمعیت کشور زیر خط فقر (و به نظر بعضی‌ها، حتی فقر مطلق) قرار دارند و شکاف میان فقرو ثروت در ایران امروز یکی از بالاترین‌ها در تمام دنیاست. آمارهای رژیم البته ابعاد این تهیدستی را کم نشان می‌دهد مثلاً معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور اعلام کرد: "هم اینک یک سوم جمعیت کشور تحت فشار اقتصادی قرار دارند". او می‌گوید: "هم اینک حدود 2 میلیون و 700 هزار بیکار در کشور وجود دارد که 30 درصد آنان متاهل هستند، ضمن آنکه سه چهارم این جمعیت جز خانواده‌های کاملاً فقیر می‌باشند." (16) رئیس همین سازمان نیز گفته است براساس نظر صاحب‌نظران 16 میلیون نفر از افراد جامعه زیر خط فقر قرار دارند." (17) تردیدی نمی‌توان داشت که این وضع مشکلات بسیار زیادی برای سازمان‌یابی کارگران به وجود می‌آورد و مخصوصاً وضع کارگران غیر ماهر و کمتر ماهر را بسیار شکننده می‌کند. در واقع،

"ارتش ذخیره" ای که مارکس از آن سخن می‌گفت و آن را عصای دست سرمایه‌تلقی می‌کرد، در ایران دارد بی‌داد می‌کند بخش‌بزرگی از نیروی کار ایران را به بردگی واقعی می‌کشاند و در وضعی قرار می‌دهد که فقط برای بقا بجنگند و به‌هر قیمت.

2) نسبت پایین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق‌بگیران، یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد در سازمان‌یابی کارگری است. سازمان‌یابی کارگری در همه‌جا، لاقلاً تاکنون، با شکل‌گیری هم‌بستگی میان کارگران واحدهای صنعتی بزرگ آغاز شده و معمولاً با تکیه به پشتیبانی آن‌ها گسترش یافته است. دلیل چنین گرایشی روشن است: تاکنون کارگران شاغل در صنعت معمولاً در مقایسه با کارگران "یقه‌سفید" در دوره اجتماعی پایین‌تری قرار داشته‌اند و به علاوه در صنعت تمرکز نیروی کار معمولاً بالاتر از جاهای دیگر بوده‌است. در نتیجه کارگران صنعتی واحدهای بزرگ هم تعلق به توده پایین و محروم را روشن‌تر لمس می‌کرده‌اند و هم راحت‌تر می‌توانستند گرد هم بیایند و خود را سازمان بدهند و در واحدهای بزرگ معمولاً شرایط کار استانداردیزه می‌شد و تنوع شرایط کار و درآمد کارگران کاهش می‌یافت و این گرایش به تجمع و تشکل را در میان آن‌ها شتاب می‌داد. در ایران ضعف وزن نسبی کارگران کارگاه‌های صنعتی بزرگ، در سی-چهل اخیر، طبقه کارگر ایران را از یک گروه رهبری‌کننده نیرومند در سازمان‌یابی محروم کرده است. در عوض در ساختار نیروی کار عوامل منفی نظیر کار کودکان، وزن سنگین کارگاه‌های کوچک، کارگران ایران را از ستون تهاجمی موثر محروم کرده است. به عنوان نمونه "یک میلیون و هشتصد هزار کودک و نوجوان در عین محرومیت از

تحصیل به کار اشتغال دارند"، یا 3 میلیون و 800 هزار کارگر در کارگاه‌های کمتر از پنج نفر به کار اشتغال دارند". (18) باید توجه داشته باشیم که در ارائه آمار از وضعیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر یک روده راست در دل جمهوری اسلامی وجود ندارد و آمارها نادقیق و متناقض هستند. با این وجود همین آمارهای ارائه شده توسط نهادهای حکومتی مشخصات ساختار نیروی کار را در ایران تا حدود زیادی روشن می‌کنند. "طبق پژوهش‌های دفتر جمعیت و نیروی انسانی سازمان برنامه و بودجه، اکثر بنگاه‌های اقتصادی ایران از نوع کوچک است. در سال‌های 1351-1352 حدود 90 درصد کارگاه‌ها دارای 1 تا 4 کارگر بوده‌اند؛ این رقم در سال 1364 به 94 درصد در نقاط شهری رسیده است که تعدادی از آنها فعالیت‌های ناشناخته و نامشخص داشته و در ردیف مشاغل ناقص و غیر قابل طبقه‌بندی یا نامشخص ذکر شده‌اند. آمار کارگاه‌های صنعتی ایران در سال 67 نشان می‌دهد که 6 / 96 درصد این کارگاه‌ها بین 1 تا 9 شاغل داشته‌اند. (19) به علاوه مقایسه تعداد شاغلان کارگاه‌های بزرگ صنعتی در سال‌های 66 و 1370 نشان می‌دهد که تعداد شاغلان طی این مدت از 700211 به 630760 نفر رسیده و به طور متوسط سالانه 2 درصد کاهش داشته است.

(3) گسترش فزاینده بی‌کاری. ایران کشوری است که در دهه گذشته، یکی از بالاترین نرخ‌های رشد جمعیت را داشته و در این مدت جمعیت‌اش دو برابر شده است و مشکل بی‌کاری جوانان اکنون یکی از انفجاری‌ترین مسایل آن محسوب می‌شود. به علاوه مهاجرت داخلی (از روستا به شهر) به دلیل درهم

شکستن کشاورزی، هنوز آهنگ بسیار بالایی دارد. بنابراین، بی‌کاری نه تنها در کشور ما بسیار بالاست، بلکه با آهنگ فزاینده‌ای هم در حال گسترش است. دکتر رحیمی بروجردی رئیس موسسه تحقیقات پولی و بانکی بانک مرکزی ایران تعداد بیکاران را سه میلیون 97 هزار نفر اعلام کرده است. (20) سازمان برنامه و بودجه تعداد بیکاران را حداقل 2 میلیون و 713 هزار نفر و حداکثر 2 میلیون 874 هزار نفر اعلام کرده است. (21) قهرمان بهرامی حسن‌آبادی عضو کمیسیون مجلس گفته است: "آمار بی‌کاران کشور به جز افراد مشغول به تحصیل 8 میلیون تخمین زده شده، این در صورتی است که در حال حاضر 35 میلیون نفر جمعیت زیر 20 سال داریم مثل بی‌کاری ما بسیار جدی است. به علت این که هر سال یک میلیون نفر از این جمعیت مشغول به تحصیل وارد بازار کار می‌شوند و خواهان کار هستند و این در صورتی است که ما هنوز راهکار جدی برای اشتغال بیکاران قبلی در نظر نگرفته‌ایم". (22) مشکل اما "در نظر نگرفتن راه کار برای اشتغال بیکاران قبلی" نیست، مشکل فراتر از آن، از دست دادن شغل و بیکار شدن کارگران شاغل نیز هست که ابعاد مسئله را چند برابر می‌کند. مثلاً "بین سال‌های 73 تا 77 تعداد 350 هزار کارگر بیکار شده که 125 هزار تن آنان به دلیل اجرای بخشنامه مابه‌التفات نرخ ارز از کار بیکار شده‌اند و این در صورتی است که اگر نرخ رشد سرمایه‌گذاری‌ها همانند سال‌های 70 تا 73 ادامه پیدا می‌کرد در حال حاضر نزدیک به 400 هزار شغل جدید در بخش صنعت ایجاد شده بود. لازم به ذکر است در مدت اجرای بخشنامه مابه‌التفات نرخ ارز حدود 2077 شرکت تعطیل شده‌اند، بر اساس آمار صندوق بین‌المللی پول در 10 سال گذشته ایران سالانه دو و نیم میلیارد دلار فرار سرمایه داشته

است که از این نظر در بین کشورهای در حال توسعه مقام اول را کسب کرده- ایم... در سال اول برنامه جمع کل تعداد فرصت‌های شغلی ایجاد شده 89 هزار مورد بوده که با 720 هزار شغل مورد نظر رئیس جمهور 631 هزار شغل فاصله است که این نشان بارزی است از عدم استقبال بخش خصوصی از سرمایه‌گذاری‌های تولیدی". (23) اثرات منفی از دست دادن شغل و تعطیلی 2077 شرکت تنها به کارگران بیکار شده محدود و منحصر نمی‌ماند، بلکه فشار مضاعفی را بر کل طبقه و مخصوصاً بر شاخه‌های شکننده آن برجای می‌گذارد. قانون حاکم بر موقعیت کارگران شبیه قانون ظروف مرتبطه است. یعنی سقوط و صعود بخشی از طبقه به ناگزیر تاثیر خود را بر روی بخش‌ها و شاخه‌های دیگر طبقه برجای می‌گذارد. مثلاً اگر شاخه‌ای از طبقه کارگر در یک مدت معین، بتواند کارفرما را به عقب بنشانند و امتیازاتی کسب کند، این پدیده به ناچار تاثیر خود را بر روی بخش‌های دیگر برجای می‌نهد و باعث افزایش امتیازات آن‌ها خواهد شد. بر عکس شرایط ناهنجار و موقعیت ضعیف یک بخش از کارگران، وضعیت بخش‌های دارای امتیاز را شکننده خواهد کرد. مارکس رابطه متقابل موقعیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر را چنین شرح می‌دهد: "کار بی‌اندازه‌ی بخش شاغل طبقه کارگر، صفوف ذخیره را متورم می‌سازد، در حالی که بالعکس فشار فزاینده‌ای که این بخش اخیر به وسیله رقابت خویش به بخش نخست وارد می‌کند آن را به کار طاقت فرسا و قبول تحمیلات کارفرما وارد می‌نماید. محکوم ساختن بخشی از طبقه کارگر به بیکاری اجباری با توسل به کار طاقت‌فرسای بخش دیگر و بالعکس، وسیله

توانگر شدن انفرادی سرمایه‌داران می‌گردد". (24) تضعیف موقعیت اقتصادی و اجتماعی کارگران اگر با بی‌حقوقی سیاسی توأم گردد دیگر نورعلی‌نور می‌شود. ویلیام تب درست می‌گوید که: "در حقیقت هرکجا که دموکراسی محدودتر باشد وضعیت کارگران نیز بدتر است". (25) تردیدی نیست که عواملی که برشمردیم اثرات بسیار نامساعدی بر سازمان‌یابی کارگری بر جای می‌گذارد. فشار بی‌کاری موقعیت ضعیف بخش‌های وسیعی از کارگران مخصوصاً در سازمان‌یابی نسل جوان کارگران کارگاه‌های کوچک و کارگران فعلی را نهادی می‌کند. از طرف دیگر موقعیت شکننده غالب کارگران، قراردادهای موقت کار، عدم ممنوعیت کارکودکان، اولاً بی‌کاری را دایمی می‌کند و ثانیاً تاثیر کاملاً منفی بر سازمان‌یابی کارگران بر جای می‌گذارد.

4) گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان‌یافته. در ایران، از کودتای 28 مرداد 32 (که به تشکلهای مستقل و موثر کارگران ضربه‌ای مرگبار وارد کرد) به بعد، ما عملاً تشکلهای کارگری مستقل و موثری نداشته‌ایم. فضای تنفسی چهارساله دوره انقلاب، هرچند دوره انفجار سازمان‌یابی کارگری بود، ولی کوتاه‌تر و پراکنده‌تر از آن بود که بتواند اثرات عمیقی در دوره بعدی بگذارد. در نتیجه، یک گسست عملاً پنجاه‌ساله، هر نوع تجربه و سنت اتحادیه‌ای و تشکیلات کارگری را در مقیاس‌بزرگ در کشور ما بی‌معنا کرده است. بنابراین شمار کسانی که تجربه کار اتحادیه‌ای طولانی داشته باشند، در میان کارگران ما بسیار اندک است. حتی آن‌هایی که شخصاً تجربه‌ای از دوره انقلاب دارند، اکنون نه تنها اقلیت ناچیزی محسوب می‌شوند، بلکه معمولاً درک روشنی از کار سازمان‌یابی کارگری ندارند. زیرا خود دوره انقلاب، درحقیقت،

دوره‌ای بود که فعالان کارگری و حتی رهبران سیاسی چپ به چیزی که فکر نمی‌کردند یک استراتژی سازمان‌یابی کارگری بود. بنابراین، فعالان کارگری ما به لحاظ آگاهی از منطق کار سازمان‌یابی و طبعاً سازمان‌یابی معطوف به هم‌بستگی طبقاتی، درک ضعیفی دارند. و این یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های جنبش کارگری ماست که اگر برای از بین بردن آن نیروی لازم گذاشته نشود، احتمالاً در فضای بازی که ممکن است در نتیجه بحران جمهوری اسلامی و یا حتی سرنگونی آن پیش بیاید، فعالان ما باز هم، برای چندمین بار، کار را از صفر شروع خواهند کرد.

5) ضعف جنبش چپ کارگری. چپ ایران در پنجاه سال اخیر (یعنی از کودتای 28 مرداد 32 به این سو) غالباً نه تجربه‌ای از جنبش توده‌ای کارگری داشته و نه حتی ضرورت سازمان‌یابی کارگران حول خواست‌های خودشان را می‌فهمیده است. چپ ایران معمولاً "انقلابی‌گری" را در معنای شورش‌گری می‌فهمیده و در هر حال همیشه آن را بر کار بنیادی سوسیالیستی و کارگری مقدم می‌دانسته است و حداکثر سازمان‌دهی کارگری را برای برانداختن استبداد یا مصالحی برای ساختن یک حزب کمونیست (از آن نوعی که باید مرکز همه عالم باشد) تلقی می‌کرده است. چپ ایران از یک رشته داده‌های عینی مربوط به ضعف جنبش کارگری آن طور که به عنوان نمونه رفیق شهید مسعود احمدزاده توضیح می‌دهد: "در این جا از جنبش‌های توده‌ای خودبه‌خودی آن چنان که باید اثری نیست؛ و اگر هم هست چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی و چه از نظر وسعت، پراکنده و محدودند. در این جا اثری از

تشکل طبقاتی و تشکیلات کارگری نیست به طور کلی توده کارگر در هیچ‌گونه جریان مبارزاتی قرار ندارد. و اگر در میان کارگران عناصر آگاهی پیدا شوند که محافل کوچکی از خود تشکیل دهند؛ خود این‌ها نیز عملاً امکان تبلیغ و ترویج کار توده‌ای را ندارند.

در حقیقت عدم وجود جنبش‌های خودبه‌خودی وسیع و شرایط سخت پلیسی که بی‌شک با یک‌دیگر ارتباط ناگسستنی دارند کارگران را عملاً از هرگونه مبارزه و فکر مبارزه سیاسی دور کرده، کارگران را فاقد تجربه مبارزاتی تشکل طبقاتی و حتی آگاهی تردیونیونی کرده است ... در آن‌جا که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب می‌شود. طبیعی است که توده کارگر بیش‌تر از مبارزه سیاسی دور گردد زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به پی‌گیری، تشکل و انضباط‌پذیری دایمی، احتیاج به آگاهی و فداکاری دارد. در شرایطی که کارگر ناگزیر در بند آب و نان خویش است، کارگر نه امکان پذیرش مبارزه سیاسی را دارد و نه آن را می‌پذیرد". (26) به موتور کوچک به عنوان سوژه و عامل حرکت موتور بزرگ می‌رسد. در این دیدگاه مبارزه بر بستر خواست‌های بی‌واسطه نیست که به ارتقاء آگاهی کارگران منجر می‌شود، بلکه از راه تزریق انگیزه و تهییج عامل پیشاهنگ است که کارگران به مبارزه سیاسی رو می‌آورند.

و به نظر ما هنوز هم یعنی از مقطع انقلاب به بعد منطق سازمان‌یابی کارگری (به عنوان یک کار حیاتی که فی‌نفسه ضرورت دارد) برای غالب فعالان چپ‌ما جا نیفتاده است. برخی از این انحرافات که امر سازمان‌یابی کارگران را مختل می‌کرده‌اند به قرار زیر است:

1- استقلال مبارزه اقتصادی و ظرف آن یعنی از جمله تشکل اتحادیه‌ای به عنوان یک سطح و عرصه مستقل تا مدت‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شده است و آن را "امر تاکتیکی" و منوط به "وضعیت معین جنبش کارگری" و یا به "دوران ابتدایی تکامل سرمایه‌داری" موکول می‌کند، نظریه‌پردازان حزب کمونیست کارگری این تز را چنین بیان می‌کنند: "نوع سازمان‌دهی غیرحزبی طبقه یک امر مشخص تاکتیکی است و پاسخ به این سؤال، که در هر شرایطی وظیفه کمونیست‌ها سازمان‌دهی چه نوع تشکل غیر حزبی است، به وضعیت معین جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی در آن شرایط باز می‌گردد... چنان که می‌بینید، رزمندگان بخشی از گفته‌های لنین در باره نقش تاریخی اتحادیه‌ها در سیر تکامل جنبش کارگری را از متن بحث جدا کرده و پس از تغییرات "لازم"، به مثابه یک حکم کلی و عام که در مورد وضعیت امروز ایران نیز صادق است، در قطعنامه خود نقل کرده است. به نحوی که گویی جنبش کارگری ایران در دوران ابتدایی تکامل سرمایه‌داری به سر می‌برد و اگر تکامل تاریخی جنبش کارگری بدون اتحادیه‌ها ممکن نبوده است، در ایران امروز نیز بدون ایجاد اتحادیه‌ها، جنبش کارگری به پیش نخواهد رفت. درست مانند کسی که چنین فکر کند که چون میمون تاریخی پیش‌شرط تکامل انسان بوده است، پس برای هر نسل بشری نیز این امر صادق است." (27) و یا هم اکنون نیز به طور ضمنی بدون پیوند با مبارزه سیاسی بدون مبارزه برای سرنگونی مورد تحقیر قرار می‌گیرد. مثلاً سازمان فداییان اقلیت در عین مسخ نظرات ما این نگرش را چنین فرموله می‌کند: "راه کارگر" در همه عرصه‌ها شعارهای

مستقیم انقلابی را طرد نموده و به سوی شعارها و درخواست‌های رفرمیستی روی آورده است. از جمله راه کارگر شعار آزادی اتحادیه را بدیل درخواست‌های انقلابی قرار داده است. راه کارگر که طالب رفرم، یعنی اصلاحات ناچیز در نظم موجود است آزادی اتحادیه را با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مرتبط نمی‌داند، بلکه از کارگران می‌خواهد که آزادی اتحادیه را از رژیم جمهوری اسلامی طلب کنند". (28)

2- مبارزه برای سازمان‌یابی اتحادیه‌ای تحت شرایط سرکوب ناممکن تلقی می‌شود و یا به بعد از سرنگونی حواله داده می‌شود. اقلیت این نظر را صریحاً چنین بیان می‌کند: "بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ... اتحادیه ممکن نیست." (29) یا به فرض تکوین اتحادیه، آن را محصول نه "تحمیل" کارگران بلکه "تحمل" رژیم‌ها می‌داند. و یا در بهترین حالت آن‌ها را نهادهای زرد تلقی می‌کند. مثلاً دفترهای کارگری سوسیالیستی در سرمقاله نشریه خود می‌نویسد: "تحت سلطه" رژیم در ایران "هرگز تشکل مستقل کارگری" شکل نخواهد گرفت. هر نوع تشکل مستقل، هر سندیکای توده‌ای، در چارچوب رژیم به تشکلی "زرد" تبدیل خواهد شد. (30)

3- مسیر شکل‌گیری سازمان‌یابی را بر مبنای مدل "آسیاب به نوبت" می‌فهمد. یعنی یک راه از مسیرهای موجود را ایده‌آلیزه می‌کند. طبق این دیدگاه سازمان‌یابی حتماً باید اول در کارخانه بعد در منطقه و بعد در سطح سراسری صورت پذیرد. در این دیدگاه هرگونه ابتکار و مسیرهای دیگر نادیده گرفته می‌شود. نمونه‌های تیپیک این دیدگاه را می‌توانید در مقاله جلیل محمودی به نام جنبش کارگری ایران: پرجوش اما پراکنده و مقاله پیمان

صنعتکار در مجموعه مقالات کارمزد مشاهده کنید. مثلاً جلیل محمدی می‌گوید "کسی که می‌نویسد: تشکل سراسری کارگران باید از بالا ایجاد شود، نه فقط به این خاطر گزافه می‌گوید که چنین کاری با سرکوب خونین رژیم روبه‌رو می‌گردد بلکه چنین تشکلی - اگر هم به فرض محال پدید آید - برای کارگران همان قدر بیگانه است که هر سازمان دولتی دیگری. کارگران از اقداماتی که بر فراز سر آنان انجام گیرد، تجربه و خاطرات ناخوشایندی دارند و از آن تشکل‌ها استقبال نخواهند کرد." (31) در این نوشته نویسنده برپایی تشکل سراسری از طریق "بالا" را مکانیکی و فیزیکی فهمیده است. در این برداشت از مسئله به جای تلاش کارگران پیشرو برای برپایی تشکل سراسری گویا قرار است چند چتر باز "خارج" از جنبش کارگری در میان کارگران پیاده شوند و برای آن‌ها تشکل سراسری به پا کنند.

در چنین فضایی و بر بستر چنین انحرافات فکری‌ای معلوم است که چپ اگر برای سازمان‌یابی کارگری "بارخاطر" نباشد. معمولاً "پارشاطر" نبوده است و نیست.

حشمت محسنی

فصل دوم

عوامل مساعد برای سازمان‌یابی کارگران

در مقابل عوامل یادشده (که تاکنون کار سازمان‌یابی کارگران را دشوار می‌ساخته‌اند) عواملی وجود دارند که امر سازمان‌یابی کارگران را مساعد می‌سازند که می‌توانیم آن‌ها را نیز در زیر سه عنوان اصلی طبقه‌بندی کنیم:

1- شرایط مساعد سیاسی،

2- شرایط مساعد اقتصادی،

3 - وضعیت انفجاری مردم و جنبش کارگری.

بگذارید درباره هر کدام از این محورها توضیح دهیم.

شرایط مساعد سیاسی برای سازمان‌یابی سراسری

در این محور به جنبه‌های مختلف شرایط مساعد سیاسی مخصوصا به بحران عمومی جمهوری اسلامی و روند زوال گفتمان‌های ایدئولوژیک اشاره خواهیم کرد.

1) بحران عمومی جمهوری اسلامی شرایطی به وجود آورده است که رژیم نمی‌تواند به آسانی گذشته به سرکوب تشکل‌های مستقل کارگری بپردازد. این بحران قبل از هر چیز خود را در بحران مشروعیت نشان می‌دهد. اگر تلویحا مشروعیت را حقی که شایسته حاکمیت و پذیرش آن توسط مردم بدانیم با قاطعیت می‌توانیم اعلام کنیم که رژیم اسلامی یکی از غیرمشروع‌ترین نظام‌های سیاسی دنیا است که در چهار رفراندوم میلیونی با "نه بزرگ" مردم مواجه بوده است. در خیلی از کشورهای دنیا رژیم‌هایی وجود دارند که با عدم مشروعیت مواجه‌اند. در ایران ما فقط نه با عدم مشروعیت، بلکه با بیان و بروز علنی آن در مقیاس وسیع روبه‌رو هستیم. وضعیت سیاسی ایران شبیه آن چیزی است که گرامشی از آن به عنوان "بحران سلطه" نام می‌برد. او می‌گوید: "اگر طبقه حاکمی از حمایت و وفاق (توده‌ها) برخوردار نباشد، یعنی نقش "رهبری و هدایت‌کننده" خود را از دست داده و صرفا در حکم طبقه "غالب" و تنها به اعتبار اعمال قدرت قهریه (برمسند قدرت باقی مانده باشد) این دقیقا به آن معنا است که توده‌های وسیع مردم از ایدئولوژی‌های سنتی خود بریده‌اند و باورهای دیروزی را دیگر باور ندارند. سرشت این بحران دقیقا در این واقعیت نهفته است که (نظام) کهن در حال احتضار و (نظام) جدید هنوز توان تولد یافتن را نیافته است. در این دوران گذار، عوارض گوناگونی از احتضار چهره برمی‌تابد.... مسئله به این شرح است: آیا می‌توان شکافی، به عمق

آنچه که در سال‌های بعد از جنگ، میان توده‌های مردم و ایدئولوژی حاکم به وجود آمد را تنها با اعمال قهر "درمان کرد" و مانع بروز و رشد ایدئولوژی‌های تازه شد؟ آیا، در این دوران گذار، اگر راه‌حل طبیعی و تاریخی بحران مسدود شود، بحران با احیای نظام کهن فرجام خواهد گرفت؟" (32) این به چالش طلبیدن مشروعیت نظام اولاً در کارکرد دستگاه سرکوب آن اختلال ایجاد می‌کند، و ثانیاً اراده واحد در پاره‌ای موارد در میان بالایی‌ها را مختل می‌سازد. البته سرکوب هم‌چنان ادامه دارد و تا جمهوری اسلامی پابرجاست وجود خواهد داشت. اما برانگیختگی عمومی مردم علیه رژیم و آشفتگی درونی هیأت حاکمه تا حدی دیگر نمی‌گذارد مثل گذشته هر تلاشی برای شکل مستقل را بی‌سروصدا خاموش کنند. در همین رابطه باید به یاد داشته باشیم که یکی از علل قوی‌تر شدن موقعیت "کانون نویسندگان" این بود که وقتی آغاز موجودیت (مجدد) خود را از طریق "ما نویسنده‌ایم" اعلام کرد، دستگاه امنیتی رژیم با تمام نیرو برای سرکوب‌اش بسیج شد، اما همین تمرکز نیروی دشمن روی سرکوب "کانون" موقعیت آن را مستحکم کرد و مخصوصاً بعد از قتل‌های زنجیره‌ای "کانون" عملاً موقعیتی به دست آورد که قبلاً تصور ناپذیر و پیش‌بینی ناپذیر بود. تکوین چنین موقعیتی برای "کانون نویسندگان" صرفاً از مبارزه شجاعانه و دلیرانه اعضای آن سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از مجموعه شرایطی نشأت می‌گیرد که آن را نمی‌توان تنها با یک عامل در این‌جا (مبارزه کانون نویسندگان) توضیح داد. بنابراین عدم کارآیی سرکوب، زمینه‌های مساعدی برای فعالیت مجدد کانون فراهم کرد، مبارزه کانون و مجموعه

حرکات توده مردم نیز اختلال هرچه بیش‌تری در دستگاه سرکوب رژیم ایجاد کرد. در همین دوران ما با تلاش‌های دیگری نظیر کانون معلمان نیز مواجه بوده‌ایم که بستر مساعد سازمان‌یابی را مورد تاکید قرار می‌دهد. در این شرایط اگر تلاش‌های سنجیده‌ای برای ایجاد تشکل‌های مستقل و موثر آغاز شود، علی‌رغم همه مشکلات احتمالی، می‌تواند به ثمر برسد و مخصوصاً توجه و حمایت کارگران را به خود جلب کند. در واقع، در شرایط کنونی اگر یک حرکت قابل توجه برای سازمان‌یابی مستقل کارگری آغاز شود، سرکوب آن از طرف رژیم می‌تواند آن را در مقیاس ملی (و حتی بین‌المللی) مطرح سازد و بنابراین فعالان کارگری را به طرف آن جذب کند و آن را (حتی به صورت سمبولیک هم که شده) به پرچم تشکل مستقل تبدیل کند. بازهم تکرار می‌کنیم که همان شرایطی که رژیم را ناگزیر کرده که حالا نتواند "کانون نویسندگان" را سرکوب کند، در مورد تشکل مستقل کارگری نیز می‌تواند کارساز باشد.

2) بحران هویت نهادهای کارگری رژیم: با ادغام دستگاه دین با دستگاه دولت و تسلط اولی بر دومی، و با غارت اموال دولتی توسط طبقه سیاسی حاکم، مخصوصاً با "ثروت‌های بادآورده" که آفازده‌ها یک شبه به آن دست پیدا می‌کردند، و در آخر با کاهش و نوسان قیمت نفت امکان استفاده از گفتمان‌های ایدئولوژیک نظیر "امت اسلامی" که خصلت سازش طبقاتی داشتند رو به زوال گذاشته‌است. در شرایطی که بنیاد مستضعفان به بزرگ‌ترین تراست خاورمیانه و به بنیاد مستکبران تبدیل می‌شود، در شرایطی که بخشی از طرفداران اسلام به ثروت‌های افسانه‌ای دست می‌یابند و بخش دیگری از آن‌ها به مدت سه تا پانزده ماه حقوق دریافت نمی‌کنند خصلت کورپراتیستی

رژیم حاکم رو به زوال می‌رود و تمایز طبقاتی شفاف‌تر می‌شود. شکست ارگان‌های کارگری رژیم اسلامی در سازمان‌دهی ایدئولوژیک کارگران و تجدید آرایش آن‌ها برمدار فعالیت صنفی یا به عبارت دیگر ظاهر شدن خانه کارگر در نقش اتحادیه کارگری در ایران این واقعیت را به خوبی بازتاب می‌دهد. تغییر موضع خانه کارگر در دوره بعد از دوم خرداد، بیش از آن که ناشی از موضع محکم و قدرت ابتکار آن باشد، ناشی از بحران سازمان‌دهی ایدئولوژیک کارگران باید تلقی شود. این بحران خود جزیی از بحران عمومی ایدئولوژی رژیم و از بحران هویت عمومی-سیاسی آن ناشی می‌شود. این بحران زمینه مساعدی برای فعالیت اتحادیه‌ای محسوب می‌شود و یکی از موانع پیشاروی کارگران برداشته شده است. البته بحران رژیم و زمینه مساعد ناشی از آن به معنای شکل‌گیری خودبه‌خودی سازمان‌یابی کارگران نباید فهمیده شود. این امر ابزارهای لازم دارد که در فصل دیگر به آن خواهیم پرداخت.

شرایط مساعد اقتصادی و اجتماعی برای سازمان‌یابی کارگران

در این محور از بحث به عوامل کم‌اثر شدن درآمد نفت در اقتصاد ایران، جهت سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی، محدود شدن افق تحرک طبقاتی از طریق تحصیلات و کسب دانش، شمار وسیع جمعیت جوان در حال تحصیل می‌پردازیم.

1) کم‌اثر شدن درآمد نفت در اقتصاد ایران. با افزایش جهشی جمعیت کشور در دو دهه گذشته و هم‌چنین با از هم پاشیدن اقتصاد ایران در جهنم

یک استبداد تاریک‌اندیش و انگل پرور، دیگر در مقایسه با نیازهای اقتصادی ایران نمی‌تواند عامل خیلی مهمی باشد. اصولاً، همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، رانت نفتی را باید با نسبت آن به تولید ناخالص ملی، و نیز جمعیت کشور و سطح زندگی آن‌ها و نوسانات قیمت آن در بازار جهانی، مورد ارزیابی قرار داد. تا آن‌جا که به عامل نوسانات قیمت نفت برمی‌گردد کاهش آن می‌تواند دامنه مانورهای رژیم اسلامی را محدودتر کند. در این رابطه اظهارات دري نجف آبادی رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس شورای اسلامی روشن‌گر است. او می‌گوید: "مبنای برنامه‌هایی که به مجلس در اواخر دوره اول و دوم تقدیم شد با توجه به 120 میلیارد دلار درآمد نفت تهیه شده بود و تصویب این مبلغ به صورت واقعی و مبتنی بر بررسی‌های کارشناسی لازم نبود و این که آیا درآمدهای ما در طول برنامه 120 میلیارد دلاری هر سال 24 میلیارد خواهد بود یا نه؟ این مسئله با شیر یا خط کردن تصمیم‌گیری شد... قطعاً هرگونه برنامه‌ریزی بعدی باید با توجه به ارزیابی دقیق و روشن از برنامه اول انجام شود و در غیر این صورت اگر آن تجزیه و تحلیل نکنیم پیداست که نمی‌توانیم نسبت به برنامه دوم هم نظری صائب و قاطع داشته باشیم. برای مثال باید دید که در برنامه اول استراتژی‌های صنعتی چه بوده و چگونه باید تحقق و ادامه پیدا می‌کرده است؟ آیا به همان نحو که پیش‌بینی شده ادامه یافته یا نه؟ متأسفانه همه استراتژی‌هایی که در برنامه اول مورد نظر بوده و پیش‌بینی شده به معنای واقعی کلمه تحقق پیدا نکرده است." (33)

هر قدر مشکلات اقتصادی ایران بزرگ‌تر می‌شود، درآمد نفت به عنوان یک اهرم اقتصادی کم‌اثرتر می‌گردد. در مجموع کاهش بهای نفت و محدود شدن

و شاید ناممکن شدن استقراض از کشورهای خارجی یا نهادهای بین‌المللی و بازپرداخت بدهی‌های سالانه از درآمدهای ارزی اثرات معینی بر سیاست‌های رژیم می‌گذارد و شرایط بقای رژیم را نامساعد می‌سازد. اما کم اثر شدن عامل درآمد نفتی، ناگزیر دولت و طبقه سرمایه‌دار را متوجه الزامات سازمان‌دهی یک اقتصاد غیر نفتی می‌سازد و در این جا یک سلسله مسائل مطرح می‌گردد: اولاً دولت دیگر نمی‌تواند بخشی از مزد و حقوق بگیران را به رشوه‌خوار تبدیل کند و از مجموعه طبقه کارگر جدا سازد. تصادفی نیست که اکنون آهنگ رشد کارکنان بخش عمومی در ایران آشکارا کُند شده و حتی در حوزه‌هایی کاملاً متوقف شده است و نیز درآمد واقعی کارکنان این بخش در مجموع سقوط کرده است. تاجایی که حتی در نیروهای مسلح که راضی نگه‌داشتن‌شان برای رژیم اهمیت حیاتی دارد، وضع معیشتی افراد چنان پایین است که بخشی از آن‌ها ناگزیرند به شغل‌های دوم و سوم نیز متوسل شوند. برای این که مستند سخن گفته باشیم نگاهی به آمارهای رسمی در این زمینه روشن‌گر است، مثلاً: "نسبت مزد و حقوق بگیران بخش عمومی که تا سال 1365 روبه افزایش داشته و از 9/7 درصد در سال 1345 به 19 درصد در سال 1355 و 31/4 درصد در سال 1365 رسیده، پس از آن رو به کاهش گذاشت و به 29/2 درصد در سال 1375 رسیده است." (34) ثانیاً جهت‌گیری عمومی کلی طبقه بورژوا به طرف اقتصاد مستقل از نفت قطعی‌تر می‌گردد و ناگزیر روی تولید اثر می‌گذارد که قاعدتاً در تحلیل‌نهایی اشتغال‌زاست و وزن کارگران را بالا می‌برد. البته باید توجه داشت که این گرایش در تحلیل درازمدت معنا دارد و نه ضرورتاً در کوتاه مدت. زیرا

در کوتاه‌مدت معلوم نیست که با وجود رژیم‌می مانند جمهوری اسلامی جهت‌گیری قاطعی به طرف اقتصاد مستقل از نفت امکان‌پذیر باشد (یا بهتر است بگوئیم که معلوم است که چنین چیزی امکان‌ناپذیر است). این گرایش در دوره رفسنجانی شروع شد هرچند در شکل ابتر و مسخ شده آن. ابراهیم رزاقی اثرات کاهش نقش نفت و جهت‌گیری به طرف تولید و استفاده سرمایه‌داران از امکانات دولتی و ارز را در دوران تعدیل اقتصادی به روشنی چنین بیان کرده است: "... بهای نفت 30 تا 40 درصد کاهش یافته و از سوی دیگر ما نه تنها قادر به استقراض مجدد نیستیم، بلکه همه ساله باید مبلغ قابل توجهی از درآمدهای ارزی خود را صرف بازپرداخت اصل و فرع بدهی‌های خود کنیم. افزایش قیمت دلار و یا افزایش قیمت‌ها نیز در شرایط فعلی امکان‌پذیر نیست و ممکن است باعث تنش‌های سیاسی و اجتماعی شود... سیاست‌های متخذه پس از جنگ حتی منجر به خصوصی‌سازی به معنای واقعی نشد، چون در ایران قدرت اصلی اقتصادی و نقدینگی در اختیار سرمایه‌داران دلال و به اصطلاح بازار است و آن‌ها به دنبال سرمایه‌گذاری پر سود و استفاده از امکانات و تسهیلات دولتی (رانت‌جویی) هستند... در دوره موسوم به سازندگی متأسفانه دوباره ما با رشد سرمایه‌داری روبرو شدیم که در کنار آن دوباره عده‌ای ثروتمندتر شدند و با روی آوردن به زندگی تجملی و پر مصرف سبب کم‌رنگ شدن عدالت اجتماعی شدند.. صدور موافقت‌های اصولی پی‌درپی دوره‌های پیشین نیز در در رکود فعلی موثر است این مسئله از عوامل مهم افزایش تولید بدون در نظر گرفتن تقاضا بوده و در نتیجه رکود اقتصادی است. اما از سویی بسیاری از افرادی که به دنبال احداث کارخانه بودند در حقیقت در پی ارز و

امکانات و تسهیلات دولتی بوده و دغدغه تولید نداشتند... " (35) ثالثاً کم اثر شدن درآمد نفت باعث می‌گردد که تعهدات اجتماعی دولت نیز کاهش یابد و البته با آهنگی بسیار تندتر از کم شدن درآمد نفت. تصادفی نیست که هم اکنون دولت در بسیاری از حوزه‌ها خود را از تعهدات اجتماعی تا کنونی آزاد اعلام می‌کند و در آینده نزدیک احتمالاً بسیاری از سوبسیدهای پایه نیز حذف خواهند شد. ما قبلاً در اثر اجرای سیاست تعدیل اقتصادی شاهد حذف سوبسید کالاهای غیر اساسی و برخی کالاهای اساسی نظیر مرغ، تخم مرغ و... بوده‌ایم. هم اکنون زمزمه‌های حذف برخی از این اقلام نیز دوباره شنیده می‌شود. کفایت در این رابطه به طرح پیشنهادی دولت به مجلس که از شور اول گذشت و حاوی نکات روشنگری در حذف تعهدات اجتماعی دولت است اشاره کنیم. این طرح که با انگیزه "هدفمند کردن یارانه‌ها"، "مصرف بی‌رویه و رشد غیرمتعارف مصرف کالاها از سوی خانوارها"، جلوگیری از "فساد اقتصادی و قاچاق کالاها" و ممانعت از "پرداخت یارانه به همه مردم" و در نهایت به خاطر "افزایش درآمد و کل بودجه عمومی" در دستورکار دولت قرار گرفته است در قدم‌های اول به نظر می‌رسد یارانه‌های بخش انرژی، آرد و دارو را حذف کند. دکتر مهدی عسلی رئیس دفتر اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در همایش هدفمند کردن یارانه‌ها گفت: "در حال حاضر تنها یارانه پرداختی به حامل‌های انرژی 12 درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد این در حالی است که بودجه عمومی کشور 25 درصد تولید ناخالص داخلی است و اگر دولت تنها یارانه پرداختی به این بخش را حذف کند، سالانه 12

درصد به درآمد و کل بودجه عمومی افزوده خواهد شد". (36) البته در این همایش بحث صرفاً به حذف یارانه در بخش انرژی محدود نبوده و آرد و دارو را نیز شامل می‌شده است. اجرای این سیاست‌ها عوارض و پی‌آمدهای دارد که زمینه‌های مساعدی برای حرکت‌های زحمت‌کشان برای دفاع از حق حیاتشان فراهم می‌سازد. در واقع در سال‌های اولیه دهه 1370، سیاست تعدیل اقتصادی دولت رفسنجانی باعث برانگیخته شدن حرکت‌های توده‌ای تهی‌دستان در بسیاری از شهرهای بزرگ شد که رژیم از ترس عواقب سیاسی، پاره‌ای از اقدامات مربوط به آن سیاست را به حالت تعلیق درآورد. اما این تعلیق نمی‌تواند بیش از حد طولانی شود.

2) جهت سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی، بنابه تمام قراین تعقیب همان "برنامه تعدیل اقتصادی" است و هم‌چنان هم خواهد ماند. زیرا اولاً رژیم ناگزیر است هزینه‌های‌اش را کاهش بدهد و چون استبداد مذهبی ذاتاً رژیم بسیار پرهزینه‌ای است و نمی‌تواند هزینه‌های حکومت کردن را کاهش بدهد (وگرنه شکننده‌تر می‌گردد) بنابراین آسان‌ترین کار این است و این خواهد بود که هزینه‌های اجتماعی‌اش را تا حد امکان حذف کند. ثانیاً فضای بین‌المللی در جهت تقویت این گرایش است و اگر توجه داشته‌باشیم چیرگی نئولیبرالیسم در مقیاس جهانی چنان است که تمامی دولت‌ها را زیر فشار قرار می‌دهد. ثالثاً در مقابل این گرایش، نیروی مخالفی وجود ندارد که هم وزن قابل توجهی داشته باشد و هم پلاتفرم منسجمی داشته باشد و به عنوان وزنه‌ای کُند کننده عمل کند. تصادفی نیست که هم‌اکنون حرکت در این جهت به یکی از فصل‌های مشترک همه جناح‌های رژیم تبدیل شده است. اما سیاست "تعدیل اقتصادی"

وقتی در جمهوری اسلامی به اجرا درمی‌آید، با هر آهنگی که پیش برود و هرکسی که هدایت‌کننده آن باشد، مختصاتی پیدا می‌کند که توجه به آن‌ها اهمیت دارد. در واقع تعدیل اقتصادی نمی‌تواند همان خطوط "برنامه انطباق ساختاری" معروف صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را داشته باشد. آن برنامه برای رژیم‌هایی مانند جمهوری اسلامی، از جهاتی خطرناک است. پس بعضی از خطوط آن اجرا و برخی اجرا نخواهد شد و بسیاری به نحو خاصی اجرا خواهد شد و در مجموع، آشی که توسط جمهوری اسلامی پخته می‌شود، فاقد نقاط مثبت (بسیار ناچیزی را که در اصل طرح می‌توانست برای ایران امروز دربر داشته باشد) خواهد بود و در عوض بدترین مشخصات یک اقتصاد بازار (یا بهتر بگوئیم: "بازاری") و یک سیاست ایدئولوژیک استبدادی را در خود جمع خواهد کرد. مثلاً مسلم است که اولاً کنترل دولت بر نرخ ارز کاملاً کنار گذاشته نخواهد شد. زیرا بورژوازی ممتاز در کنترل این امر، منافع بسیار مهمی دارد. ثانیاً بخش ولایی اقتصاد (که نه دولتی است و نه خصوصی) یعنی بنیادهای پرفدرتی که زیر کنترل دستگاه ولایت قرار دارند (از بنیاد مستضعفان گرفته تا آستان قدس رضوی) دست نخورده یا تقریباً دست نخورده باقی خواهند ماند، تا قدرت مانور رهبری از لحاظ مالی حفظ شود. ثالثاً در افق‌های مشهور کنونی گشایش چشم‌گیری در افزایش صادرات غیر نفتی صورت نخواهد گرفت، زیرا لازمه این کار، تغییراتی اساسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی است که عملی شدن‌اش کار آسانی نیست و رژیم را شکننده‌تر می‌کند. به علاوه اولویت دولت در صادرات غیرنفتی نیز اکنون بنا به

اعتراف وزیر بازرگانی با شکست مواجه شده است. محمد شریعتمداری وزیر بازرگانی در این باره می‌گوید: "در گذشته توسعه صنعت فرش، محصول کشاورزی، پسته را به عنوان اولویت در صادرات غیرنفتی در دستور کار قرار دادیم اما در سال‌های اخیر بررسی‌های محتوایی به عمل آمده اشتباه بودن این کار را ثابت کرد." (37) شکست در صادرات غیرنفتی البته به معنای این نیست که در سال‌های گذشته میانگین آن اصلا رشد نداشته است. در دوره 6 ساله 57-1352 میانگین صادرات کالاهای غیر نفتی 3/2 درصد بوده و در دوره 67-1358 با اندکی افزایش به 4/43 درصد رسیده، در دوره 5 سال 72-1368 با افزایش بیش‌تر به 14/59 درصد و در 21 سال 72-1352 به حدود 6/5 درصد رسیده است. رابعا قطعا خصوصی‌سازی (بنگاه‌های زیر کنترل دولت) در هر حال پیش خواهد رفت و اخراج‌های کارگری را به دنبال خواهد داشت و بلعیده شدن این بنگاه‌ها و ثروت‌ها را به وسیله تمام یا بخشی از بورژوازی ممتاز (بسته به این که ائتلاف‌ها چگونه باشد). خامسا حذف سوبسیدهای اجناس و خدمات اساسی در هر حال پیش خواهد رفت و شرایط معیشت مزد و حقوق‌بگیران و کل اقشار پایین جامعه را آسیب‌پذیرتر خواهد ساخت. سادسا رژیم ناگزیر خواهد شد تا حدی طرح‌های اشتغال‌زا را تقویت کند. و این هرچند بسیار کند و بسیار بد پیش خواهد رفت، ولی در هر حال، تا حدی پیش خواهد رفت و حتی دولت به طور ظاهری هم شده است تلاش خواهد کرد سیاست‌های تشویقی اتخاذ کند و تسهیلاتی برای سرمایه‌گذاران فراهم آورد. ولی‌الله افخمی مدیر عامل شهرک‌های صنعتی این سیاست تشویقی را چنین بیان کرده است: "در حال حاضر 6800 واحد تولیدی در 260 شهرک صنعتی کشور فعال است. اکنون

شش هزار طرح نیمه تمام در شهرک‌های صنعتی در حال اجراست که در صورت تامین اعتبار و راه‌اندازی این واحدها برای 30 هزار نفر ایجاد شغل می‌شود... زمین عمران شده در شهرک‌های صنعتی به صورت 30 درصد نقد و 70 درصد اقساط 30 ماهه واگذار می‌شود... سرمایه‌گذارانی که به‌توانند واحدهای صنعتی خود را زودتر از 2/5 سال راه‌اندازی کنند از امتیازات خاصی برخوردار خواهند شد... شرکت شهرک‌های صنعتی، برای افراد دارای مهارت و کم سرمایه، اقدام به ایجاد کارگاه‌های کوچک صنعتی به صورت اجاره به شرط تملیک یا فروش کرده است." (38) اما اثرات این جهت‌گیری اقتصادی روی سازمان‌یابی کارگری این خواهد بود که اولاً در مجموع وضع کارگران کارگاه‌های بزرگ (مستقیم یا غیرمستقیم) وابسته به دولت، بدتر خواهد شد و بنابراین آن‌ها را ناگزیر خواهد کرد که از افق‌های محدود کارگاهی فراتر بروند و به منافع عمومی کارگران توجه بیشتری داشته باشند که این نمی‌تواند زمینه مساعدی برای سازمان‌یابی مستقل و موثر فراهم بیاورد. ثانیاً بقایای "مجمع عمومی" برچیده خواهد شد و هرچه بیشتر تشکل‌های کارگری وابسته رژیم به آرایش اتحادیه‌ای روی خواهند گرفت و بنابراین از قدرت مانورشان نیز خواه‌ناخواه کاسته خواهد شد. این امر فضای مجازی فراهم می‌سازد که سازمان‌یابی اتحادیه‌ای بیش از هر زمان دیگر امکان تحقق پیدا می‌کند. ثالثاً وضع کارگران کارگاه‌های کوچک اهمیت بیشتری پیدا خواهد کرد. زیرا با این جهت‌گیری اقتصادی رژیم، قانون کار موجود معنای خود را از دست می‌دهد و هر سرمایه‌گذاری جدید بیشتر روی کارگاه‌های کوچک صورت خواهد گرفت.

ناگزیری این جهت‌گیری در سمیناری که به مسئله " نقش و جایگاه واحدهای کوچک صنعتی در توسعه اقتصادی" اختصاص داشت چنین تاکید شده است: "در ایران فردا سرمایه‌گذاری فعالیتی بسیار گران خواهد بود و این دلیلی برای توسعه صنایع کوچک در آینده خواهد بود" (39) حال اگر دقت کنیم این اقدامات در مجموع می‌تواند شرایطی مساعدی برای سازمان‌یابی مستقل کارگری فراهم آورند.

3) محدود شدن افق تحرک طبقاتی از طریق تحصیلات. در تاریخ معاصر ایران همیشه تحصیلات و مخصوصا تحصیلات عالی وسیله‌ای برای ارتقاء موقعیت طبقاتی بوده است. در چهار-پنج دهه اخیر که فروپاشی مناسبات و ارزش‌های پیش سرمایه‌داری آهنگ و شتاب بیش‌تری داشته است، این گرایش قوی‌تر بوده است. در واقع جامعه ما دوره‌ای انتقالی (انتقال از پیش سرمایه‌داری به سرمایه‌داری و غلبه قطعی آن) را از سر می‌گذرانده و به این لحاظ، نیم‌قرن اخیر تاریخ ایران را می‌توان دوره تکوین (دوره شکل‌گیری) نامید که به انبوهی از کادرها نیاز داشته که در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این انتقال را امکان‌پذیر سازند. این دوره انتقالی، به اضافه نقش مسلط دولت (و مخصوصا دولت برخوردار از درآمد نفتی، در بخش بزرگی از این نیم‌قرن) کشش قوی به تحصیلات برای دست یافتن به موقعیت‌های طبقاتی بالاتر را در میان خانواده‌های طبقات میانی جامعه دامن‌زده است. برای یک مقایسه کافی است مثلا وضع دانشگاه رفته‌های هند را با ایران در نظر بگیرید، تا دریابید که یک دانشگاه رفته در ایران چقدر راحت‌تر می‌توانسته از تحرک طبقاتی عمومی برخوردار باشد و درآمدی غیرقابل مقایسه

با یک دانشگاه رفته هندی به دست آورد. در هند که کیفیت تحصیلات عالی در تمام دوره مورد نظر از ایران بهتر بوده (کافی است توجه کنیم که حدود 30 درصد دانشمندان "ناسا" هندی تبار هستند و همین نسبت از پزشکان در امریکا)، تحصیل کرده‌ها اگر در هند می‌ماندند، محال بوده به سطح زندگی قابل مقایسه با هم‌تایان خودشان در ایران دست‌یابند. بنابراین، آن‌ها معمولاً آینده‌شان را در مهاجرت به کشورهای غربی می‌دیدند و بسیاری از بهترین‌های‌شان مهاجرت می‌کرده‌اند اما در ایران قبل از انقلاب میزان مهاجران آن چنان قوی نبوده زیرا جامعه با دادن امتیازات زیاد، آن‌ها را جذب می‌کرده است. و مهاجرت بعد از انقلاب عمدتاً انگیزه‌های سیاسی - فرهنگی داشت. اما مسئله این است که اکنون مدتی است افق تحرک طبقاتی از طریق تحصیلات آشکارا محدودتر شده است. زیرا اولاً تحصیلات و مخصوصاً تحصیلات عالی طبقاتی‌تر شده است و بخش‌بزرگی از دانشجویان با پرداخت شهریه‌های نسبتاً سنگینی دارند تحصیل می‌کنند (چیزی که در بیست ساله آخر رژیم بسیار محدود بود). ثانیاً در نتیجه روندهایی که قبلاً اشاره کردم، استخدام جدید دولتی محدودتر و کم‌جاذبه‌تر شده است و دولت به عنوان استخدام‌کننده اصلی نیروهای تحصیل کرده، دیگر وسیله ارتقایی برای تحصیل کرده‌ها نیست. ثالثاً در نتیجه تورم شتابان و عدم تناسب افزایش درآمدهای حقوق‌بگیران با آن، پدیده حقوق‌بگیری به طور کلی (که در بخش بزرگی از قرن بیستم در ایران جاذبه داشت) جاذبه خود را از دست داده است و وضع آن‌ها در برابر گران شدن بهای کالاها شکننده‌تر شده است. یک بررسی آماری در این رابطه نشان

می‌دهد" با عنایت به حدود 18 برابر شدن بهای کالاها و خدمات مصرفی از سال 1353 تا سال 1371 و تنها حدود ده برابر شدن حقوق اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها در سال 1373 که خود بیش‌ترین افزایش را نسبت به دیگر مزد و حقوق بگیران داشته‌اند، شدت کاهش قدرت خرید مزد و حقوق بگیران تا حدی آشکار می‌شود. با توجه به نرخ بالای تورم در سال‌های 1372 و 1373 و به ویژه سال 1374 با حدود 50 درصد و افزایش تنها حدود 20 درصد بر مزد و حقوق در سال 1375 بدتر شدن وضع مزد و حقوق بگیران را نسبت به گذشته می‌توان لمس کرد." (40) رابعا دوره تکوین (لااقل در سطح عمومی) تقریبا به پایان رسیده خامسا در نتیجه ضعف اقتصاد تولیدی و نیز زوال آشکار کار عملی و تحقیقاتی، تقاضا برای تحصیل کرده‌ها نیز (درمقایسه با گذشته) کاهش یافته است. نگاهی به میزان جذب متخصصان کشور در این رابطه جالب است: "کل نیروی متخصص کشور که در مقابل برنامه‌ریزی نیروی انسانی قراردارند بالغ بر 1/5 میلیون نفر می‌شوند، که البته بسیاری از آنان شاغل هستند، تعدادی در جستجوی کار و تعدادی اصولا خارج از بازار کار به‌سر می‌برند. در سال (1375) جمعیت شاغل متخصص (یا همان تقاضای نیروی متخصص) بالغ بر 1/4 میلیون نفر بوده‌اند و تعداد 58145 نفر از آنان جمعیت بیکار را تشکیل داده و بقیه که حدود 40 هزار نفر می‌شوند اصولا وارد بازار کار نشده‌اند." (41) نتیجه این است که بخش قابل توجهی از تحصیل کرده‌ها، دیگر نمی‌توانند خودشان را جزو طبقه متوسط محسوب کنند و بسیاری از آن‌ها شروع کرده‌اند به دریافتن سرنوشت مشترک‌شان با کارگران و حتی با بیکاران. هم اکنون نرخ بیکاری در میان نیروی کار دارای آموزش عالی 15/2 درصد است و از "یک میلیون و 885

هزار نفر نیروی کار دارای تحصیلات عالی که وارد بازار کار می‌شوند برای یک میلیون و 559 هزار نفر از آن‌ها تقاضا وجود دارد" (42) یا معاون وزیر بهداشت اعلام کرده است که: "3 هزار پزشک در ایران بیکارند." (43) این کارگران را با عناصر مساعدی برای آگاهی طبقاتی و تاریخی و نیز سازمان‌یابی تجهیز می‌کند.

4) شمار وسیع جمعیت جوان در حال تحصیل. فراموش نباید کرد که بیش از نیمی از جمعیت کشور ما را زیر بیست‌ساله‌ها تشکیل می‌دهند. علیرضا مرندی آمار این بخش از جمعیت را چنین اعلام کرده است: "اکنون 54 درصد جمعیت کشور یعنی 32 میلیون نفر افراد زیر 20 سال تشکیل می‌دهند." (44) هم اکنون حدود یک سوم جمعیت کشور در حال تحصیل است. و بیش از یک میلیون از این‌ها مشغول تحصیلات عالی هستند و چند میلیون در مدارس متوسطه. این نیروی عظیم جوان، نیروی امید و سرنوشت جامعه ماست. مخصوصاً دانشجویان و دانش‌آموزان مدارس متوسطه می‌توانند نیروی روشنایی در روشنگری در جامعه ما باشند. این تحصیل کرده‌ها می‌توانند آگاهی طبقاتی و سازمان‌یابی طبقاتی - و به طریق اولی، سازمان‌یابی در عرصه اقتصادی - را در میان زحمت‌کشان شتاب بدهند. این‌ها در شرایط امروز ایران از سه نظر نیروی بسیار کارسازی هستند: اولاً به دلیل تقابل با استعداد مذهبی به افق‌های سیاسی روی می‌آورند، ثانیاً به دلیل منطق سرمایه‌داری عموماً و سرمایه‌داری پیرامونی و بیمار ایران خصوصاً فرصت‌های مادی و اجتماعی درخشانی درپیش روی‌شان مشاهده نمی‌کنند و بنابراین نه تنها نیروی ضد استبداد، بلکه نیروی

(بالقوه) ضد سرمایه‌داری هستند، ثالثاً می‌توانند حامل روشنیایی و سازمان‌گری باشند، چون تحصیل کرده‌اند.

وضعیت انفجاری مردم و جنبش کارگری شرایط مساعدی برای سازمان‌یابی

در این محور بحث به عوامل نارضایی عمیق توده‌ای در میان زنان و جوانان، کاهش نسبت کارگران غیرشهری و تازه به شهر آمده به کل شمار کارگران، گسترده‌گی حرکت‌های کارگری اشاره می‌کنیم.

1) نارضایی عمیق توده‌ای در میان زنان و جوانان، یکی از پدیده‌های بسیار مهم سیاسی ایران امروز است که اهمیت آن در ایجاد شرایط مساعد برای سازمان‌یابی کارگری تاکنون غالباً نادیده گرفته شده است. در طبقه‌بندی کلیشه‌ای چپ ما مسائل این‌ها معمولاً تحت عنوان "مسائل دموکراتیک" قرار می‌گیرد و معنای "مسائل دموکراتیک" هم "مسائل بورژوازی" یا "غیرسوسیالیستی" فهمیده می‌شود. اما حقیقت این است که اکثریت عظیم زنان و جوانان یا خود نقداً کارگرد یا به خانواده کارگری تعلق دارند. بنابراین نارضایی این‌ها نمی‌تواند صرفاً علیه استبداد مذهبی باشد. در واقع اگر آن حرف معروف مارکس را- که می‌گوید انسان‌ها قبل از پرداختن به مسایل فلسفی و نظری باید نانی برای خوردن و لباسی برای پوشیدن و سرپناهی برای خوابیدن داشته‌باشند- فراموش نکنیم، درمی‌یابیم که این‌ها قبل از آن که مخالف رژیم استبدادی کنونی باشند به کائنات زحمت‌کشان تعلق دارند و زیر فشار مسایل ناشی از این دنیای رنج‌آلود است که به مخالفت با چیزی یا جانب‌داری از چیزی می‌پردازند. به‌علاوه هم زنان و هم جوانان غالباً جزو بخش برنشسته مزد

و حقوق بگیران محسوب نمی‌شوند، بلکه بخش‌های محروم طبقه کارگر را می‌سازند. اکثر این‌ها شاید هنوز رسماً کارگر نباشند، ولی درست به همین دلیل، زیر کارگر و "زیر طبقه" اند. غالب زنان از اشتغال رسمی محروم اند ولی به صورت سیاه‌کار می‌کنند و معمولاً در کارگاه‌های کوچک یا انواع و اشکال گوناگون کارمزدی بسیار شکننده. با این که سهم اشتغال زنان در دوره دهساله 65-75 نسبت به دوره دهساله قبل از خود اندکی رشد داشته است معهداً سهم اشتغال زنان نسبت به کل شاغلان کماکان از دوره شاه پایین‌تر است سهم کم اشتغال زنان به طور رسمی البته به معنای بیکاری زنان نباید فهمیده شود چرا که در ایران ما به قول دکتر محسن نظری با پدیده "نیروی محرکه مخفی در عرضه نیروی کار" مواجه‌ایم. او می‌گوید: "بنابراین نوعی نیروی محرکه مخفی در عرضه نیروی کار زنان وجود دارد که حتی با کاهش رشد جمعیت، به دلیل رشد سهم زنان در اشتغال و مشارکت آنان، بر عرضه نیروی کار در کشور می‌افزاید. اگر این نیروی محرکه مخفی در نظر گرفته نشود پیش‌بینی‌های مربوط به عرضه و تقاضای نیروی کار از دقت کافی برخوردار نخواهد بود." (45) و غالب جوانان خیل عظیم بی‌کاران کشور را تشکیل می‌دهند و اگر کاری پیدا کنند، معمولاً یا در کارگاه‌های کوچک است یا به انواع و اشکال مختلف جزیی از کار سیاه و محروم از هر نوع حق و حقوق. اشتباهی بزرگ‌تر از این برای چپ، قابل تصور نیست که زنان و جوانان را با بخش مرفه آن‌ها توضیح بدهد. تردیدی نیست که بیش از 80 درصد زنان و جوانان جزو زحمت‌کشان اند (و در کشوری که بیش از نیمی از جمعیت زیر خط فقر زندگی می‌کنند، شاید 80

درصد هم، رقم محافظه کارانه می باشد) و ریشه و پایه نارضایی عمیق و توده‌ای در میان این‌ها، در شرایط زندگی و محرومیت مضاعف‌شان قرار دارد. البته بخش مرفه یا تحصیل کرده زنان و جوانان نقطه ضعف آن‌ها نیست. بلکه نقطه قوت‌شان است. زیرا این‌ها در شرایطی هستند که می‌توانند مسئله را در سطح بزرگ مطرح کنند و مصالح نظری و سازمان‌یابی برای زنان و جوانان فراهم آورند.

باین همه، این بخش‌های مرفه و تحصیل کرده، بیش از آن که اکثریت زنان یا جوانان را نمایندگی کنند، خودشان را نمایندگی می‌کنند. یعنی مسائل طبقاتی را در سایه قرار می‌دهند و صرفاً به محرومیت‌های حقوقی می‌پردازند که البته جای شگفتی ندارد. اما از طریق طرح همین محرومیت‌های حقوقی، فضای مساعد برای بیداری و سازمان‌یابی زنان و جوانان زحمت‌کش فراهم می‌آید. و فراموش نباید کرد که بیداری و سازمان‌یابی این‌ها یعنی یک زمین لرزه اجتماعی است که فضای پیکارهای طبقاتی را می‌تواند زیر و رو کند.

2) کاهش نسبت کارگران غیرشهری‌ای تازه به شهر آمده به کل شمار کارگران. کارگران غیرشهری و یا تازه به شهر آمده معمولاً آمادگی زیادی برای سازمان‌یابی و مبارزه اقتصادی- صنفی پی‌گیر ندارند در واقع، در مهاجرت‌های داخلی، نسل اول از روستا آمدگان مزدبگیر، معمولاً نیروی محافظه‌کاری هستند. در اواخر دهه چهل و تقریباً در سراسر دهه پنجاه، نقش این از روستا آمدگان در سکوت طبقه کارگر (تا آستانه انقلاب) و به خمینی و تاریکی پناه بردن بخش بزرگی از آن‌ها (با تکوین و گسترش انقلاب) کم نبود. اما اکنون هرچند هنوز آهنگ مهاجرت از روستا به شهر بالاست، ولی در حد سال‌های

قبل نیست و به‌علاوه نسبت این‌ها به کل شمار کارگران آشکارا بسیار کمتر است. در واقع حالا بخش بزرگی از مزدبگیران ایران از نسل اول مهاجران نیستند و می‌شود گفت تا حدود زیادی افراد شهری شده هستند و بنابراین اولاً راه بازگشت به روستا به رویشان عملاً بسته شده است ثانیاً ساختار خانوادگی سنتی و روستایی را تقریباً تا حدی پشت‌سر گذاشته‌اند. ثالثاً از محدودیت‌های محلی‌گری رفاه‌ها سهم بیش‌تری گرفته‌اند. و این‌ها همه زمینه مساعدی برای سازمان‌یابی کارگری به وجود می‌آورند.

3) گسترده‌گی حرکت‌های کارگری، فرصت‌های بسیار با ارزشی برای ایجاد تشکل کارگری مستقل فراهم می‌آورد. البته این حرکت‌ها به لحاظ مضمونی غالباً خصلت دفاعی دارند و کارگران معمولاً برای حفظ وضع موجود یا حتی مقابله با بدترشدن اوضاع است که دست به حرکت می‌زنند. یک بررسی از مطالبات کارگری که در محدوده تهران و در فاصله سال‌های (1368-1372) در مطبوعات ایران ارائه شده، البته بدون تعداد حرکات، اما درصد آن به قرار زیر است "علل مالی 29 درصد، علل خاص شغلی 20/6 درصد، علل مربوط به مدیریت 19 درصد، علل مربوط به تشکل‌ها 10/6 درصد، علل تعدیل نیرو 6/1 درصد، علل مربوط به طرح طبقه‌بندی مشاغل 10/6 درصد، علل مربوط به قانون کار 7 درصد و مسایل بیرونی کارخانه 3 درصد." (46) می‌شود گفت که بسیاری از این حرکت‌ها محصول استیصال کارگران است. اما همین استیصال آن‌ها را وادار می‌کند که دست به اقدام بزنند و در جریان این اقدام‌هاست که فرصت‌های خوبی برای ارتباط‌گیری وسیع و متشکل شدن به وجود می‌آید.

حشمت محسنی

مخصوصاً فراموش نباید بکنیم که حالا غالب این حرکت‌ها از محدوده کارگاه بیرون می‌زنند و کارگران از سر نومی‌دی به راه‌پیمایی یا بستن جاده‌ها و غیره دست می‌زنند. یعنی زمینه مناسبی برای تماس‌گیری با کارگران هم سرنوشت از کارگاه‌های دیگر فراهم می‌گردد و مسائل هم‌چنان بزرگ اند که حل آن‌ها از عهده کارفرمای منفرد بیرون است. همه این‌ها می‌توانند کارگران را به ضرورت هم‌آهنگ کردن حرکت‌ها در سطحی وسیع متوجه سازد و متقاعد کند.

فصل سوم

استراتژی ما برای سازمان‌یابی کارگران

اکنون باید ببینیم با این عوامل مساعد و نامساعد، تشکل مستقل کارگری چگونه می‌تواند پا بگیرد و از کجا می‌تواند شروع بشود؟ هر استراتژی معطوف به سازمان‌یابی، بدون ارزیابی از موقعیت، وزن نسبی و ظرفیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر، بدون بررسی مشخصات حرکت‌های کارگری در شرایط کنونی، نمی‌تواند دورنمای حرکت‌های کارگری را ترسیم کند و مسیر راهپیمایی آنان را برای دستیابی به تشکل کارگران روشن سازد. از این رو ضروری است مختصات هریک از محورهای بالا را روشن نماییم.

موقعیت، وزن نسبی و ظرفیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر

طبقه کارگر کل یک پارچه و همگونی نیست و بخش‌های مختلف آن با مسایل و مسیرهای متفاوتی به سازمان‌یابی می‌توانند برسند. بنابراین برای آن‌که بتوانیم تصویری از چشم‌انداز سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر داشته باشیم، باید به موقعیت، وزن نسبی هریک از آن‌ها در اردوی عمومی مزد و حقوق‌بگیران، و

نیز ظرفیت‌های مبارزاتی و سازمان‌یابی آن‌ها برای دست‌یافتن به اراده جمعی مستقل توجه داشته باشیم. در این رابطه به دست آوردن اطلاعات عینی و علمی دقیق در این حوزه محتاج کارهای تحقیقی و تجربی است که با حوصله و وسواس باید پی‌گیری شود. و هرچه این کار با دقت بیشتر صورت گیرد، در روشنایی انداختن به مسیر سازمان‌یابی کارگران و زحمت‌کشان و تسهیل آن اثرات بیشتری خواهد داشت. کاری که متأسفانه نه محققان و نه نیروهای چپ علاقه چندانی به آن نشان نداده‌اند. در این حوزه ما با کمبود اطلاعات و منابع مستقل مواجه‌ایم، وقتی کمالی وزیر کار می‌گوید: "من به عنوان وزیر کار نمی‌دانم که آیا آمار کنونی کارگران کشور 6/5 میلیون نفر یا 4/5 میلیون نفر و یا 2/5 میلیون نفر است؟" (47) ما ناگزیر باید کار را با همین منابع محدود شروع کنیم. در این جا ما فقط به طرح تزهایی عام که قاعدتا (حداکثر) باید در حد یک فرضیه تلقی شوند، اکتفا کنیم. به نظر ما طبقه کارگر ایران را به لحاظ ظرفیت سازمان‌یابی (یعنی مسئله محوری بحث کنونی ما)، به طور کلی و تسامحی، می‌توان به چهار بخش اصلی تقسیم کرد: کارگران بنگاه‌های بزرگ (صنعتی یا غیر صنعتی)؛ کارگران سایر بخش‌ها (غیرمدیریتی)؛ کارگران بنگاه‌های کوچک (صنعتی و غیرصنعتی)؛ زیرکارگران. تردیدی نیست که هر یک از این بخش‌های اصلی نیز به گروه‌های متفاوتی تقسیم می‌شوند که به لحاظ ظرفیت سازمان‌یابی تفاوت‌های (گاه بسیار مهمی) با هم دارند. در این جا درباره هر یک از چهار بخش اصلی اندکی توضیح می‌دهیم.

الف)- کارگران واحدهای بزرگ تولیدی

کارگران واحدهای بزرگ تولیدی یکی از ستون‌های اصلی جنبش کارگری است که ما در این جا سعی می‌کنیم موقعیت، وزن و امکانات سازمان‌یابی آن را توضیح دهیم. در این رابطه ما ابتدا سعی می‌کنیم اول تعداد واحدهای بزرگ، دوم رشته‌ها و شاخه‌های کارگاه‌های بزرگ، سوم کمیت شاغلان کارگاه‌های بزرگ، چهارم ارزش افزوده کارگاه‌های بزرگ را توضیح دهیم.

اول: تعداد واحدهای بزرگ

ابراهیم رزاقی در کتاب خود اطلاعاتی از کارگاه‌های بزرگ فراهم آورده که به این بحث ما روشنایی می‌افکند. او می‌گوید: "نخستین آمارگیری از صنایع وابسته و دیگر کارگاه‌های صنعتی کشور، در سال 1350 صورت گرفت. بر اساس این آمارگیری تعداد صنایع بزرگ به جز کارگاه‌های بزرگ قالی‌بافی، پالایشگاه‌های نفت و کارخانه ذوب‌آهن اصفهان به 3788 کارگاه بالغ شد". مرکز آمار ایران رشد این واحدها را در سال‌های بعد چنین اعلام می‌کند: "تعداد واحدهای بزرگ به ترتیب به 3973، 4125، 4804 در سال‌های 1351، 1352، و 1355 رسید. تعداد این کارگاه‌ها در سال 1358 حدود 4502 واحد و در سال 1360 برابر 5038 واحد بود... در سال 1363 کارگاه‌های بزرگ صنعتی فعال به 6596 واحد رسید." (48)

رشد کارگاه‌های بزرگ پس از انقلاب تغییراتی را نشان می‌دهد ولی آخرین سرشماری از کارگاه‌های صنعتی و مقایسه آن با اولین سرشماری نشان می‌دهد

که: "شمار کارگاه‌های صنعتی کشور در حال حاضر برابر 321 هزار واحد است. شمار واحدهای بزرگ صنعتی (10 نفر و بیش‌تر) از 3800 واحد در سال 1350 به 13371 واحد در سال 1375 افزایش یافته است. در حالی که شمار کارکنان کارگاه‌های بزرگ صنعتی از 255 هزار نفر در سال 1350 به 864 هزار نفر در سال 1375 رسیده است... بر اساس آمار کارگاه‌های صنعتی، متوسط تعداد کارکنان شاغل در هر کارگاه بزرگ از $67/3$ نفر در سال 1350 تدریجاً به $74/4$ نفر در سال 1355 و $98/3$ در سال 1365 افزایش یافته است. در فاصله سال‌های 1365 تا 1375 این روند به سرعت کاهش یافته و به $63/2$ نفر در هر کارگاه تغییر یافته است. (49)

شناخت توزیع جغرافیایی کارگاه‌های بزرگ صنعتی نیز برای این بحث ما مفید است. منطقه شهری تهران به عنوان قطب فعالیت‌های اقتصادی و به‌ویژه صنعتی کشور، دربرگیرنده طیف وسیعی از صنایع بزرگ کشور می‌باشد. تعداد زیادی از واحدهای صنعتی بسیار بزرگ کشور به ویژه صنایع تولید خودرو و قطعات آن در این منطقه شهری استقرار یافته‌اند. در مجموع 65 واحد از 274 واحد صنایع بزرگ کشور در این شهر مستقر می‌باشند. مناطق اطراف این شهر به‌ویژه در محور تهران-کرج قزوین و اطراف قزوین نیز شامل طیف وسیعی از صنایع بزرگ کشور به‌ویژه در زمینه صنایع نساجی می‌باشد. در دیگر مناطق کشور می‌توان تبریز را با تعداد زیادی از واحدهای ماشین‌سازی و صنایع فلزی و همچنین اراک را به عنوان قطب‌های این صنایع در کشور، خراسان و به ویژه شهر مشهد را علی‌رغم تعداد نسبتاً کم واحدهای صنعتی بزرگ به‌عنوان قطب صنایع غذایی، مناطق کاشان، اصفهان، قائم‌شهر و رشت را به عنوان مراکز

ضرورت سازمان‌یابی سراسری کارگران و استراتژی ما

عمده صنایع نساجی، اهواز و اصفهان را به عنوان قطب‌های صنایع فلزات اساسی و منطقه ماهشهر و آبادان و شیراز را به عنوان مراکز اصلی صنایع شیمیایی در کشور قلمداد کرد. همچنین مناطق انزلی و مناطق شرقی مازندران نیز به عنوان مراکز محدود صنایع چوب و کاغذ قابل ملاحظه هستند. (50)

دوم نسبت و نوع فعالیت کارگاه‌های بزرگ

همان‌طور که مفهوم طبقه کارگر نسبت به کارگاه‌های بزرگ یک مفهوم کلی است، مفهوم اخیر نیز نسبت به شاخه‌ها و رشته‌های کارگاه‌های بزرگ یک مفهوم کلی و عام است که اگرچه ارزش تحلیلی دارد، اما مستقیماً به کار سازمان‌دهی خدمت نمی‌کند. بنابراین ضرورت دارد که به این مفهوم تعیین بیش‌تری بخشید. چرا که سازمان‌دهی امری است که با ماتریال و نیروی مشخص پیوند دارد نه با مفاهیم که وجود عینی ندارند. از این‌رو نگاهی می‌افکنیم به نوع فعالیت و سهم و نسبت رشته‌ها و شاخه‌های کارگاه‌های بزرگ. براساس اطلاعاتی که مرکز آمار ایران ارائه داده است: در سال 1350 صنایع نساجی، پوشاک و چرم با 1027 واحد، ذغال سنگ با 911 واحد، صنایع مواد غذایی، آشامیدنی و دخانیات با 689 واحد، صنایع ماشین‌آلات، تجهیزات، ابزار و محصولات فلزی با 478 واحد، صنایع شیمیایی با 208 واحد، صنایع چوب و محصولات چوبی با 193 واحد، صنایع کاغذ، مقوا، چاپ و صحافی با 186 مواد صنایع تولید فلزات اساسی با 55 واحد و صنایع متفرقه با 41 واحد، ساختار و توزیع کارگاه‌های بزرگ را مشخص می‌کردند. در سال‌های بعد این تناسب و

حشمت محسنی

وزن شاخه‌ها دچار تغییر می‌شود. "در سال 1350 بیشترین سهم را از لحاظ تعداد، صنایع نساجی، پوشاک و چرم داشته و پس از آن صنایع محصولات کانی غیرفلزی و صنایع مواد غذایی، آشامیدنی‌ها و دخانیات مهم‌ترین صنایع بعدی از لحاظ تعداد بوده‌اند. در سال 1355 صنایع محصولات کانی غیر فلزی با 40/6 درصد کل کارگاه‌های بزرگ در مرتبه اول و صنایع نساجی، پوشاک و چرم در مرتبه دوم قرار داشت و صنایع مواد غذایی، مرتبه سوم را حفظ کرد. در سال 1360 تقریباً همین مراتب در مورد صنایع بزرگ برحسب فعالیت حفظ شد. " (51) وزرات صنایع کشور در بیان بیست سال تلاش صنعت که به مناسبت دهه فجر تهیه شده بود آخرین تغییر و تحولات در سهم و تناسب بین بخش‌های مربوط به کارگاه‌های بزرگ را چنین اعلام کرده است: "در فاصله سال‌های 1355 تا 1373 تغییرات شایان توجه در ترکیب تولیدات صنعتی کشور رخ داده است که ویژگی عمده آن کاسته شدن سهم صنایع آغازین (غذایی، دخانیات، نساجی، پوشاک و چرم و صنایع متفرقه) و افزوده شدن بر سهم صنایع میانی (چوب و محصولات چوبی، کانی غیرفلزی) است. ضمن این به طور مجزا از سهم صنایع میانی شیمیایی در این مدت یک درصد کاسته شده است ولی از سال 1365 به بعد مجدداً رشد درخور ملاحظه داشته است". (52)

سوم تعداد شاغلین کارگاه‌های بزرگ

در اولین سرشماری از شاغلان کارگاه‌های بزرگ که در سال 1350 صورت گرفت تعداد شاغلان این بخش 255 هزار نفر بوده است. در سال 1350 به طور متوسط در هر کارگاه بزرگ حدود 67/3 نفر کار می‌کرده‌اند. در سال 1355

متوسط اشتغال از 67/3 نفر سال 1350 به 74/4 نفر در می‌رسد. این رقم در سال 1365 به 98/3 نفر افزایش می‌یابد. از سال 1365 به بعد این روند به سرعت کاهش یافته و به 63/2 نفر در هر کارگاه تغییر می‌یابد. مقایسه تعداد شاغلان کارگاه‌های بزرگ صنعتی در سال‌های 66 و 1370 نشان می‌دهد که تعداد شاغلان طی این مدت از 700211 نفر به 630760 نفر رسیده و به طور متوسط سالانه 2 درصد کاهش داشته است. "بر مبنای سرشماری که در سال 1375 صورت گرفته تعداد شاغلین کارگاه‌های بزرگ به 846 هزار نفر رسیده است." (53)

به علاوه "برآورد متوسط تعداد شاغلان کارگاه‌ها در رشته‌های مختلف فعالیت روشن می‌سازد که در سال 1370 صنایع نساجی، پوشاک و چرم با 151068 نفر شاغل (24 درصد) بیش‌ترین اشتغال را در کارگاه‌های بزرگ صنعتی به خود اختصاص داده‌اند و صنایع ماشین‌آلات، تجهیزات، ابزار و محصولات فلزی با 147311 نفر شاغل (23/4) در ردیف دوم قرار دارند." (54)

و بر مبنای آخرین آمار موجود "شمار کارگران واحدهای بزرگ صنعتی از 1/250 فراتر است و شمار کارگران با خانواده آن‌ها حدود 7 میلیون نفر می‌شود که درصد قابل توجهی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد." (55)

چهارم ارزش افزوده کارگاه‌های بزرگ

بر اساس گزارشی که وزارت صنایع کشور در ارتباط با "بیست سال تلاش صنعت (1357-1377)" تهیه کرده است تغییرات و مشخصات ارزش افزوده در سال‌های مختلف را چنین بیان کرده است: "تحولات مربوط به تولید و ارزش

حشمت محسنی

افزوده بخش صنعت کارگاه‌های بزرگ و کوچک در دوره‌های یاد شده درخور توجه است. میانگین رشد ارزش افزوده بخش صنعت، طی سال‌های 1355-1350، سالانه 18/5 درصد، در سال‌های 1365-1355 سالانه 0/9 درصد و در فاصله سال‌های 1373-1365 یعنی دوره سازندگی برنامه اول و شروع برنامه دوم سالانه 7/6 درصد بوده است. در دوره 24 ساله 1353 تا 1377 ارزش افزوده بخش صنعت سالانه 13/4 درصد رشد داشته است". همین گزارش می‌افزاید در سال 1374 از 2180/6 میلیارد ریال ارزش افزوده محصولات صنعتی (قیمت ثابت سال 1361) 70 درصد آن مربوط به کارگاه‌های بزرگ بوده است. مقایسه سهم ارزش افزوده کارگاه‌های بزرگ به تفکیک شاخه‌های صنعتی بین سال‌های 1355 تا 1375 نشان می‌دهد شاخه غذایی و آشامیدنی‌ها و دخانیات از 20/9 درصد به 14/3 درصد نزول کرده است. شاخه نساجی، پوشاک و چرم نیز از 15/5 درصد به 14/2 درصد رسیده است. رشته چوب و محصولات چوبی از 1/2 به 1/6 و کاغذ و چاپ و صحافی از 2/6 به 1/4 رشته شیمیایی از 16 به 15/7 و رشته کانی غیر فلزی از 10/6 به 17/7 و فلزات اساسی از 5/7 به 17/2 و ماشین آلات و تجهیزات از 27/3 به 17/6 و متفرقه از 0/2 به 0/3 رسیده است. (56)

امکانات سازمان‌یابی کارگران کارگاه‌های بزرگ

کارگران بنگاه‌های بزرگ تنها بخشی از کارگران هستند که هم اکنون از نقدترین امکانات سازمان‌یابی برخوردارند. در غالب بنگاه‌های بزرگ هم‌اکنون سطحی ابتدایی از تشکل وجود دارد که اولاً نسبتاً جا افتاده و علنی است؛ ثانیاً عمدتاً مستقل از نهادهای رژیم است و یا لاقلاً به نحوی است که کارگران

می‌توانند تا حدی اعمال نظر و اراده بکنند؛ ثالثاً تشکلهای آنها در محدوده بنگاه زندانی است. با توجه به این واقعیت، مسئله محوری در رابطه با سازمان‌یابی این بخش از کارگران (که ستون فقرات "کارگران سازمان‌یافته" در برهوت بی‌سازمانی کارگری کشور ما محسوب می‌شوند) این است که آیا آنها می‌توانند در همین شرایط کنونی؛ با تکیه به همین روابط شکل گرفته موجود میان خودشان، کاملاً مستقل از نهادهای کارگری رژیم سازمان یابند و از محدوده بنگاه خودشان فراتر بروند؟ چیزی که پاسخ به این سؤال را دشوار می‌سازد. قبل از هرچیز، بیماری ساختاری اقتصاد ایران است که بسیاری از کارگران این بخش را در یک حالت بی‌تکیه‌گامی قرار می‌دهد. با ادامه موجودیت جمهوری اسلامی، به احتمال بسیار زیاد، این وضع هم‌چنان ادامه خواهد یافت. زیرا خواه فلج کنونی اقتصاد ایران ادامه یابد و خواه سناریو بازسازی قابل تحمل‌تری (که به درجات مختلف، ادامه همان سیاست "تعدیل" دوره رفسنجانی خواهد بود) اجرا شود، "تعدیل نیروی کار" بسیاری از بنگاه‌های بزرگ کنونی و یا کاهش دستمزد واقعی کارگران آنها حتمی است. این دورنمای تاریک (که خود کارگران نیز آن را درمی‌یابند) است که کارگران بنگاه‌های بزرگ را به اجتناب از رویارویی‌های گسترده می‌کشاند و از پیشروی به سازمان‌یابی فرابنگاهی باز می‌دارد. با وجود این، در دو حوزه، زمینه مساعدی برای سازمان‌یابی مستقل کارگران بنگاه‌های بزرگ وجود دارد. اولاً آنها می‌توانند (و منافع خاص خودشان هم ایجاب می‌کند) با ایجاد روابط میان کارگران هم‌رسته (یا هم‌صنف) خود، به سازمان‌یابی فرابنگاهی

دست‌بزنند. مثلاً کارگران صنعت خودروسازی تشکل رسته‌ای خود را درست کنند و صنایع نساجی تشکل خاص خودشان را والی آخر. به این ترتیب، هر گروهی از کارگران که مسایل مشترکی دارند، قبل از همه، دورهم جمع می‌شوند و ساختار اولیه فدراسیون‌های صنفی مختلف تشکل سراسری کارگری را پایه‌ریزی می‌کنند. در این حوزه، هم اکنون، نمونه‌هایی از این تلاش‌ها صورت گرفته است. مثلاً کارگران صنعت نفت عملاً یک تشکل غیررسمی سراسری برای خود به وجود آورده‌اند و به یک سلسله اقدامات جمعی هم دست زده‌اند. حرکت با شکوه کارگران نفت در اواخر سال 75، نقش و اهمیت سازمان‌یابی این بخش از کارگران و تاثیرات آن بر کل موقعیت کارگران واقعیتی است انکارناپذیر که هم از نقش نفت در اقتصاد ایران ناشی می‌شود و هم به خاطر توزیع نیروی کار شاغل در این شاخه صنعتی و استقرار آن در شهرهای تعیین کننده ایران. باید بیاد داشته باشیم که کارگران نفت از نظر کمی رشد داشته‌اند و در مهم‌ترین شهرهای ایران پالایشگاه دارند. ماشاالله‌نژاد آمار کارگران نفت را چنین اعلام کرده است: "در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران (سال 1357) نیروی انسانی شاغل در صنعت نفت حدود 65 هزار نفر بود که در سال‌های اخیر به حدود بیش از 130 هزار نفر افزایش یافته است." (57) یا کارگران واحدهای مختلف کفش ملی نوعی تشکل در عمل داشته‌اند. این نوع تشکل‌های فرابنگاهی را مخصوصاً آن عده از کارگران بنگاه‌های بزرگ که یا موقعیت متزلزلی ندارند و یا از امتیاز خاصی برخوردار نیستند که نگران از دست دادن آن باشند، مسلماً با جسارت بیش‌تری می‌توانند ایجاد کنند. مثلاً رانندگان اتوبوس‌رانی‌های شهرهای بزرگ، یا کارگران شهرداری‌های شهرهای بزرگ

عملا از امتیاز خاصی برخوردار نیستند و کارشان نیز (صرف‌نظر از هرسیاست اقتصادی که به اجرا درآید) مورد نیاز و غیرقابل چشم‌پوشی است؛ بنابراین به راحتی می‌توانند چنین تشکلهای مستقلی به وجود بیاورند. همین طور رانندگان حمل‌ونقل بین شهری و الی‌آخر. ثانيا کارگران بنگاه‌های بزرگ می‌توانند برای مقابله با اخراج‌ها و عقب افتادن پرداخت دستمزد (که اکنون بزرگ‌ترین مشکل آنهاست و به این زودی‌ها هم سرباز ایستادن ندارد) تجمع و تشکلهای مناسبی ایجاد کنند. و در سطحی بزرگ‌تر از سطح بنگاه، مطالبات خود را بخواهند این تشکل دومی ممکن است رسته‌ای نباشد و از مبنای منطقه‌ای شروع شود. مثلا کارگران کارگاه‌های بزرگ یک شهرک صنعتی که در معرض اخراج هستند و یا حقوق‌شان را دریافت نکرده‌اند، تجمعی برای مقابله با این معضلات به وجود آورند و از طریق هم‌کاری باهم تشکلهای مناسبی در این جهت ایجاد کنند. این که کدام یک از دو حوزه‌ای که اشاره کردیم اول می‌تواند به وجود بیاید، نظری قاطعی نمی‌توان ارائه کرد ولی می‌دانیم که حرکت در هریک از این دو حوزه، به زودی می‌تواند به حوزه دیگر نیز کشیده شود. و در هر حال، از این مسیر و راه‌های واقعی است که کارگران می‌توانند با مسائل‌شان (که خصلت کلانی- اقتصادی و در هر حال فرابنگاهی دارند) به درستی روبه‌رو شوند. فرض ما این است که کارگران نیز قاعدتا این ضرورت را ناگزیرند دریابند و مانعی جدی برای تشکیلات‌سازی مستقل منافع آنها را (اگر افق‌های وسیعی داشته باشند) تهدید نمی‌کند، بلکه برعکس، آنها درخواهند یافت که تنها از این طریق می‌توانند به دفاع از خود پردازند.

ب) کارگران بخش خدمات

پیش از هر چیز ضروریست برای پرهیز از آشفتگی مفهومی، تعریفی مقدماتی از مفهوم طبقه کارگر به دست داده و مرز خود را با چند تعبیر و برداشت نادرست از مفهوم طبقه کارگر روشن کنیم.

الف: مطابق تعبیری رایج و جافتاده، کارگر کسی است که صرفاً به کار جسمانی و فیزیکی اشتغال دارد. مطابق این دیدگاه، کسانی که حتی در استخدام سرمایه‌ی مولد در بخش خدمات هستند، هرآینه کارشان خصلت مادی نداشته باشد کارگر محسوب نمی‌شوند.

ب: مطابق تعبیر دیگری از مفهوم طبقه کارگر، کارگران کسانی هستند که صرفاً مولد و تولیدکننده ارزش اضافی اند. یعنی بر بنیاد این تعریف، همه‌ی کسانی که در استخدام سرمایه مالی یا سرمایه بازرگانی هستند، بیرون از شمول طبقه کارگر قرار می‌گیرند.

ج: در مقابل دیدگاه‌های یاد شده، برداشت دیگری از مفهوم طبقه کارگر وجود دارد که اکثریت عظیم نیروی کار شاغل در جامعه معاصر را زیر عنوان "مزد و حقوق بگیران" در شمار اعضای طبقه کارگر قرار می‌دهد. چنین روایت موسعی از مفهوم طبقه بر این مشاهده متکی است که این جمعیت عظیم - که فاقد وسایل تولید یا مبادله است - جز فروش نیروی کار خود وسیله‌ی دیگری برای امرار معاش ندارد.

د: مطابق روایت دیگری از مفهوم طبقه کارگر، همه‌ی کسانی که در بازتولید نیروی کار نقشی ایفا می‌کنند، نظیر افراد درگیر یا شاغل در گستره‌ی کار خانگی، بخش‌های آموزشی و بهداشتی... کارگر محسوب می‌شوند.

ه: دیدگاهی بر این گمان است که هر آن کس که تحت ستم و نابرابری قرار دارد می‌بایست در چرخه کارگران طبقه‌بندی شود.

و: و سرانجام، درک معینی از مفهوم طبقه وجود دارد که بر مبنای آن، کارگر کسی است که از سطحی از آگاهی طبقاتی برخوردار است. یعنی این دیدگاه در تعریف خود از طبقه، از سطح معیارهای عینی فراتر می‌رود.

در پیوند با این بحث، ارنست مندل در مقاله با ارزش خود به نام "مارکس، بحران کنونی، آینده کار" جمع‌بند جالبی از درک‌های انحرافی از طبقه کارگر به دست می‌دهد که با برخی از این نکات هم‌پوشانی دارد و برای این بحث مشخص ما نیز حائز اهمیت است. او می‌گوید:

"الف- نباید کار مزدی را به کار یدی در صنایع بزرگ محدود کرد. (رجوع کنید به تعریف مارکس از کارگر به طور عام، در کتاب سرمایه، جلد 1، و بخش شش، انتشار نیافته)

ب- تعریف ما از "کارگر مزدبر" (پرولتاریا) به مفهوم کلاسیک آن تمام کسانی هستند که تحت اجبار اقتصادی مجبور به فروش نیروی کار خود هستند (در نتیجه تنها آن دسته از مدیران و کارگزاران عالی رتبه‌ای را دربر نمی‌گیرد که از آن چنان سطح درآمدی برخوردارند که به آن‌ها امکان انباشت کافی سرمایه‌ای را می‌دهد که به‌توانند از قبل بهره آن امرار معاش کنند).

ج- پرولتاریا به کارگران مولد محدود نمی‌شود، نه تنها همه مزدبران غیرمولدی که در بخش (ب) قرار می‌گیرند، بلکه بیکارانی که به مشاغل آزاد روی نمی‌آورند را هم دربر می‌گیرند. (رجوع کنید به کتاب سرمایه مارکس، و

کتاب Einfürun in die Nationokonomie اثر رزا لوگزامبورگ، و هم‌چنین مفهوم کلی "ارتش ذخیره کار".

د- تعریف ما از طبقه مزدبگیر یک تعریف عینی (طبقه در خود) است و نه یک تعریف ذهنی. بدین معنا که وجودش را منوط به سطح آگاهی‌اش نمی‌کنیم.

بدین ترتیب، با توجه به ملاحظات فوق، کارمزدی در بخش کشاورزی (به طور مثال در هندوستان)، و یا در بخش به اصطلاح "صنایع خدمات" هم به همان اندازه کارمزدی است که در معادن و صنایع مانوفاکتور. (58)

اکنون بگذارید از برداشت‌های نادرست از مفهوم طبقه به درک مناسب از مساله نزدیک شویم. برای تعریف طبقه کارگر ما اما نیاز داریم که به یک پیش-فرض ضروری و تعیین‌کننده در این بحث اشاره کنیم؛ چرا که بدون ملاحظه آن، بنیاد بحث ما بر خانه شنی استوار است. در این بحث ما با شیوه تولید سرمایه‌داری به مثابه‌ی نظامی اجتماعی یا به قول روسدلسکی "شکل کامل سرمایه" سروکار داریم که "نه تنها روند تولید خود را سپری کرده، بلکه از روند گردش نیز گذشته" است. (59) بنابراین، واحد تحلیل ما اقتصاد کارخانه نیست، بازتولید ساده سرمایه نیست، بلکه بازتولید گسترده رابطه اجتماعی سرمایه در مقیاس بزرگ است. در این جا چرخه سرمایه از بخش پولی (بانک‌ها، نهادهای مالی) به سرمایه مولد (صنعت، کشاورزی، خدمات) و از آن جا به سرمایه کالایی (بخش بازرگانی) حرکت می‌کند و به یک دیگر تبدیل می‌شود. در این چرخه عبور از این گام‌ها و لحظه‌ها امری ضروری است تا سرمایه مدام خود را بازتولید کند. سرمایه در بازتولید خود جزیره دورافتاده یکی از این بخش‌ها

نیست، بلکه این حلقه‌ها به طور اجتماعی به یک دیگر وابسته‌اند و به طور بی واسطه با هم پیوند دارند. سرمایه در این رابطه نظامی است که اجزای آن یک کلیت را برمی‌سازند و کارکرد همین کلیت است که امر بازتولید را ممکن می‌سازد. چرخه سرمایه، اما به معنای دگردیسی هر یک از این گام‌ها به شمار می‌رود این سه شکل سرمایه باید پوست بیاندازند، باید متحول شوند، تا بازتولید سرمایه اجتماعی محقق شود. این لحظه‌ها جزء ضروری این چرخه اند، و نمی‌توان هر یک از این گام‌ها را بی اهمیت تلقی کرد. هر یک از این گام‌ها البته در تولید ارزش نقش ایفا نمی‌کنند. اما خطاست هر آینه اگر به این نتیجه برسیم پس در این چرخه فاقد اهمیت اند. در میان این سرمایه‌ها، این در بخش سرمایه مولد است که ارزش تولید می‌شود و دو بخش دیگر از آن تغذیه می‌کنند؛ یعنی ارزش ایجاد شده در بخش دوم است که به بخش‌های دیگر انتقال داده می‌شود. معهدا دو بخش دیگر همچون دو حلقه تکمیلی در جهت حرکت سیستم عمل می‌کنند و به روغن کاری آن می‌پردازند و به گردش چرخه یاری می‌رسانند. تردیدی نیست که این گام‌ها و لحظه‌ها همزمان وجود ندارند و در طول حرکت چرخه ظهور کرده و عمل می‌کنند. بنابراین آنانی که طبقه را در سطح تولید توضیح می‌دهند و به حلقه‌های دیگر بی توجه می‌مانند، یا کسانی که در تعریف طبقه کارگر رابطه خرید و فروش نیروی کار را مورد توجه قرار می‌دهند و به حلقه‌های دیگر عنایت نمی‌کنند به یکسان از درک سرمایه به مثابه‌ی یک سیستم و کلیت بازمی‌مانند. هر تعریفی از طبقات اجتماعی بدون عطف توجه به مناسبات اجتماعی بر بنیاد استواری قرار ندارد.

اکنون با این مقدمه می‌توان دست به تعریف طبقه کارگر زد. از نگاه ما الف: کسانی زیر سازماندهی و سلطه سرمایه به طور مستقیم در تولید و بازتولید چرخه‌ی سرمایه یعنی در گردآوری و توزیع سرمایه پولی، در تولید ارزش در بخش سرمایه مولد، و در تحقق ارزش در بخش سرمایه بازرگانی کار می‌کنند،

ب- و در فرآیند کار تحت انقیاد سرمایه و زیر کنترل هم‌دستان سرمایه (برده-رانان و مدیران سرمایه) قرار دارند، یعنی کسانی که به سبب اقتدار سازمانی یا مهارت‌شان همچون کارگزاران سرمایه بر کارگران کنترل اعمال می‌کنند و بر آن سلطه دارند،

ج- و محصول فعالیت آن‌ها (چه به شکل کالا یا خدمت) از آن‌ها جدا شده و در بازار به فروش می‌رود،

د- و درآمدی به قول کریس هارمن کمتر از ارزش تولید شده دریافت می‌کنند کارگر محسوب می‌شوند.

در این تعریف اولاً به سازماندهی و سلطه سرمایه در فرایند تولید و بازتولید چرخه سرمایه همچون مبنای تعریف طبقه اشاره شده، ثانیاً به فرایند کار توجه شده، ثالثاً به حلقه بازار ارجاع داده شده، و رابعاً درآمد به عنوان نکته تکمیلی مورد ملاحظه قرار گرفته است.

بعد از تعریف طبقه، پرسشی مهمی که در پیوند با این بخش از بحث بلافاصله مطرح می‌شود این است آیا ما مجازیم کسانی که در بخش بهداشت و آموزش عمومی یا ... بوروکراسی دولتی کار می‌کنند و حقوق دریافت می‌کنند را کارگر تلقی کنیم؟

در پاسخ به این پرسش به چند نکته باید توجه کنیم: اولاً بودجه اختصاصی به این بخش‌ها که صرف پرداخت حقوق کارکنان آن می‌شود سرمایه نیست. ثانیاً فرآیند کار سرمایه‌دارانه نیست. ثالثاً نتیجه کار به شکل کالا یا خدمت در بازار به فروش نمی‌رسد.

در این جا ضروری است پیشاپیش با یک درک نادرست مرزبندی کنیم. بحث بر سر دولتی بودن این بخش‌ها نیست، به سخن دیگر نفی خصلت سرمایه‌دارانه بودن این بخش‌ها به سبب دولتی بودن آن‌ها نیست. بخش قابل توجهی از واحدهای دولتی وجود دارند که کاملاً از سازمان‌دهی سرمایه‌دارانه برخوردارند. بنابراین بحث بر سر وجود مناسبات سرمایه‌دارانه یا فقدان آن در این بخش‌هاست. در یک واحد سرمایه‌دارانه اداره آن متناسب با قوانین سودآوری هدایت می‌شود، فرآورده‌های آن به شکل خدمت یا کالا تولید می‌شود که معطوف به بازار است. در این واحدها زمان کار، سرعت کار، شدت کار، میزان استخدام... از منطق سرمایه تبعیت میکند. در عوض واحدهایی نظیر آموزش عمومی، خدمت معلم از شکل کالایی برخوردار نیست و نظارت مدیران این بخش‌ها از جنس کنترل واحدهای سرمایه‌دارانه نیست. بنابراین کارکنان این بخش‌ها را در معنای دقیق مارکسیستی نمی‌توان کارگر تلقی کرد.

برای اثبات این نکته یادآوری دقت و نظر مارکس و پس‌زمینه‌ی بحث او ضرورت دارد. مارکس می‌گوید: "یک آموزگار هنگامی کارگر باآور تلقی می‌شود که نه تنها دماغ کودکان را مورد کار قرار دهد، بلکه کار او برای پولدار کردن متصدی دبستان مورد استفاده قرار گیرد. حالا اگر شخص اخیر سرمایه خود را

به جای آن که در یک کارخانه کالباس‌سازی به کار انداخته باشد در یک کارخانه آموزشی به کار انداخته است به هیچ وجه تغییری در اصل مسئله نمی‌دهد. بنابراین مفهوم کارگر بارآور به هیچ وجه متضمن رابطه‌ای نیست که صرفاً میان فعالیت و نتیجه مفید، بین کارگر و محصول کار وجود داشته باشد، بلکه در عین حال عبارت از رابطه تولیدی اجتماعی ویژه‌ای است که تاریخاً به وجود آمده و کارگر را، به مثابه وسیله مستقیم باروری سرمایه مَهر و نشان زده است. (60)

پرسش بعدی که مطرح می‌شود این است که عطف توجه به این ریزه‌کاری‌ها با در نظر داشت شرایط سخت زندگی و زیست این گروه‌های اجتماعی امر بی‌حاصلی نیست؟

واقعیت این است که در جامعه ما غالب معلم‌ها و پرستاران به لحاظ مادی زیر فشار شدید قرار دارند و به لحاظ اجتماعی و فرهنگی و (البته) سیاسی، به طور سیستماتیک سرکوب می‌شوند. بنابراین است که نارضایی میان مثلاً معلمان یا پرستاران، اکنون به نقطه انفجار نزدیک می‌شود. تا جایی که حتی نهادهای وابسته به جناح‌های مختلف رژیم حاکم نیز سعی می‌کنند از نارضایی آن‌ها به نفع خودشان بهره‌برداری کنند و در همان حال، جلوی سازمان‌یابی مستقل آن‌ها را بگیرند و به نظر من، در حال حاضر، شرایط بسیار مساعدی برای سازمان‌یابی مستقل معلمان (و در وهله بعدی، احتمالاً کارکنان سیستم بهداشتی) وجود دارد. این‌ها اگر بتوانند به سازمان‌یابی مستقل دست یابند، پارامترهای سازمان‌یابی را تغییر خواهند داد. کافی است توجه داشته باشیم که معلمان بزرگ‌ترین "صنعت" موجود در جامعه ما (و هر جامعه معاصر دیگر) را می‌

چرخانند و آموزش و پرورش حدود یک سوم جمعیت کشور ما را به نحوی از انحاء زیر پوشش دارد. و سرکوب آن‌ها (اگر خوب و مستقل سازمان یابند) کار آسانی نخواهد بود و اخراج وسیع آن‌ها عملاً ناممکن است والی آخر. از این رو با وجود این که در این بخش‌ها تضاد کار و سرمایه حاکم نیست، اما از حیث سیاسی به واسطه روابط مزد و حقوق‌گیری -نه مدیران- حاکم بر این بخش‌ها، آن‌ها با کارگران همسویی‌های معینی دارند با آن‌ها هم‌سرنوشت اند، و در پیکار علیه سرمایه و استبداد می‌توانند الهام‌بخش کارگران باشند و برعکس از آن‌ها الهام بگیرند.

با این وجود، توجه به دو نکته در این بحث خالی از لطف نیست. نخست ما باید با کسانی که کارگران را به بخش صنعتی محدود می‌کنند مرزبندی کنیم و همه کسانی که در چرخه سرمایه، نیروی کار خود را با مختصات بیان شده در بالا کارگر تلقی کنیم. دوم در عین حال با کسانی که همه حقوق‌بگیران را به گونه‌ای افواهی کارگر تلقی می‌کنند و از مدل سوسیال دموکراسی تبعیت می‌کنند نیز پرهیز کنیم. در نتیجه یادآوری این نکات از روی وسواس و مثبت کاری نیست، بلکه برعکس تاکید بر این نکات کاربرد معیارهای دقیق مارکسیستی را به ما یادآوری می‌کند. کاری که متاسفانه در میان غالب چپ‌ها دارد به حاشیه و محاق می‌رود.

ج) کارگران بنگاه‌های کوچک.

کارگران بنگاه‌های کوچک نیز گروه یک سانی نیستند کارگران ماهر با درآمد نسبتاً بالا هم در میان این‌ها هستند، کم‌درآمدترین و محروم‌ترین کارگران نیز در این مقوله جا می‌گیرند. از یک زاویه می‌توان کارگاه‌های کوچک را به 3 دسته صنایع دستی، صنایع کوچک روستایی و صنایع کوچک شهری تقسیم کرد.

شاغلان صنایع دستی: برپایه برآوردی که در سال 1335 شده است، شاغلان این بخش 5 برابر شاغلان صنعت ماشینی بودند. در آماري که در سال 1345 تهیه شده 429 هزار نفر در این بخش به کار مشغول بوده‌اند. در سمینار صنعت فرش در سال 1361 آماري ارائه شد که نشان می‌داد 4 تا 7 میلیون نفر فقط در صنعت قالی‌بافی به کار مشغول بوده‌اند.

عمده‌ترین بخش تولید و اشتغال در صنایع دستی به شاخه قالی بافی تعلق دارد. البته صنایع دستی به قالی محدود نمی‌شود و گلیم، زیلو، جاجیم، پارچه‌بافی، زری‌دوزی... را نیز دربر می‌گیرد. به علاوه تولید قالی نیز ضرورتاً با صنایع دستی تولید نمی‌شود و بخشی از آن‌ها توسط دستگاه‌های قالی‌بافی و به شیوه مدرن تولید می‌شود. البته کمیت کارگرانی که در این بخش کار می‌کنند محدود است و نسبت به کمیت کارگرانی که به شیوه دستی قالی تولید می‌کنند اندک هستند. کل کارگرانی که بر روی 8308 دستگاه قالی شرکت سهامی فرش ایران کار می‌کنند 14/5 هزار نفر بیش‌تر نیستند. (61)

شاغلان صنایع روستایی:

در آماري که در سال 1353 تهیه شده است یک میلیون نفر در صنایع روستایی کار می‌کرده‌اند. علی خزاعی در مقاله خود تحولات اشتغال در صنایع روستایی را بین سال‌های 1335-1375 چنین توضیح می‌دهد: "تحول شاغلان بخش صنعت و معدن در چهار دهه اخیر را که شامل صنایع، معادن، آب، برق و گاز، و ساختمان است می‌توان در دو دوره بررسی کرد. در دوره پیش از انقلاب یا سال‌های 1335-1355 سهم شاغلان بخش صنعت و معدن از 13 درصد (517 هزار نفر) در آغاز دوره به 31 درصد (یک میلیون و 449 هزار نفر) در سال پایانی دوره افزایش یافت که خود نشان‌دهنده افزایشی 2/8 برابری در تعداد شاغلان است. اما در سال‌های 1355-1365 از تعداد شاغلان این بخش 431 هزار نفر کاسته شده و بدین ترتیب سهم این بخش در میان شاغلان روستایی 12 درصد کاهش یافته است که علت آن نبود متولی مشخصی برای صنایع روستایی طی سال‌های 64-1357، محدودیت‌های ارزی برای تأمین مواد اولیه مورد نیاز آن، و افت برخی از این صنایع اعم از صنایع دستی مانند فرش یا صنایع روستایی بود که کالای مرغوب‌تر از تولیدات آن‌ها با قیمت ارزان‌تر در شهر تولید می‌گردد. برای نمونه به جای گلیم، پلاس و جاجیم فرش‌هایی از جنس پلاستیک مانند موکت، به جای فرش دستبافت فرش ماشینی، به جای کوزه کلمن، به جای پنیر محلی، پنیر صنعتی و از این قبیل جایگزین شده است. پس از انقلاب طی سال‌های 1365-1375 بار دیگر شمار شاغلان بخش صنعت و معدن روستایی افزایش یافت و از یک میلیون نفر در سال 1365 به

1/5 میلیون نفر در سال 1375 رسید و بدین ترتیب نسبت آنان از 20 درصد به 27 درصد رسید که نشان‌دهنده 7 درصد افزایش بود". (62)

صنایع روستایی

در سال 1353 در حدود 1/2 میلیون کارگاه کوچک روستایی در کشور وجود داشته است که حدود 1 میلیون نفر در آن‌ها شاغل بوده‌اند. تنها کمتر از 90 هزار نفر آنان مزد و حقوق بگیر بوده‌اند.

از کل کارگاه‌های کوچک روستایی 92 درصد آن را کارگاه‌های خانگی و 8 درصد بقیه را کارگاه‌های مشهود (2 درصد) و غیر مشهود (6 درصد) تشکیل می‌داده است. خصوصیت خانگی بودن صنایع روستایی تأثیر خود را بر کلیه وجوه این گونه صنایع باقی گذاشته است، تا آن‌جا که 83 درصد از کل کارگاه‌های کوچک روستایی، برای خود و بقیه برای خود و دیگران (13 درصد به حساب دیگران و 4 درصد به حساب خود و دیگران) کار می‌کرده‌اند. این امر بیان‌گر تداوم روابط گذشته تولید در این کارگاه‌هاست، ضمن این‌که سلطه بازار بر آن بخش از محصولات که جنبه خود مصرفی ندارد (بخش اعظم تولیدات این کارگاه‌ها) برقرار بوده است. به دلیل خصوصیت سنتی و خانگی بودن بیشتر کارگاه‌های کوچک صنعتی، در سال مورد بررسی حدود 81 درصد از کل کارگاه‌های موجود در روستاها را صنایع نساجی تشکیل می‌دادند که صنعت خانگی قالی‌بافی سهم عمده آن را در اختیار داشته است. 19 درصد بقیه این کارگاه‌ها را صنایع مواد غذایی (12 درصد) و دیگر صنایع (7 درصد) تشکیل می‌داده است. به این ترتیب 93 درصد از کارگاه‌های کوچک صنعتی روستایی

ایران به لحاظ مواد اولیه مصرفی، به دامداری سنتی کشور متکی است و تنها اندکی از آن‌ها مواد اولیه خود را از محصولات زراعی دریافت می‌کنند و این ویژگی، پیوند دامداری و صنایع کوچک روستایی ایران را به طور عمده نشان می‌دهد. (63) خصوصیت دیگر صنایع کوچک روستایی که در ارتباط مستقیم با ویژگی پیش گفته است، اشتغال 82 درصد کل نیروی انسانی شاغل در این کارگاه‌ها در کارگاه‌های خانگی است. 14 درصد از شاغلین در کارگاه‌های مشهود و 4 درصد بقیه در کارگاه‌های غیر مشهود، فعال هستند. خصوصیت دیگر در همین رابطه، نسبت جنسی کارکنان است. آن‌گونه که 85 درصد از کارکنان این کارگاه‌ها را زنان تشکیل می‌دهند. این نسبت در صنایع نساجی به 90 درصد و در صنایع چوب به 66 درصد می‌رسد. برعکس در صنایع دیگر مانند صنایع محصولات ساختمانی 89 درصد، در صنایع محصولات فلزی 89 درصد و در صنایع فلزات اساسی 100 درصد کارکنان را مردان تشکیل می‌دهند.

به این ترتیب در صنایع کوچک روستایی که تعداد آن $1/2$ میلیون واحد است نقش اساسی را زنان بر عهده دارند. این کارگاه‌ها بیشتر در زمینه صنایع نساجی (به طور عمده فرش‌بافی) فعالیت دارند و خانگی هستند و سهم مزد و حقوق‌بگیران در تولید آن‌ها ناچیز است. این کارگاه‌ها در سراسر روستاهای ایران پراکنده و در ارتباط مستقیم با دامداری ایران فعالیت دارند. گرچه از نظر ارزشافزوده سهم ناچیزی دارند، اما بیش از یک میلیون نفر را در اشتغال پاره‌وقت خود دارند.

صنایع کوچک شهری

اگر کارگاه‌های کوچک صنعتی روستایی بیشتر خصلت دستی داشته و کمتر وسایل جدید در آن به کار رفته است، در کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری که به کارگاه‌های دارای 9 نفر و کمتر کارکن اطلاق می‌شود، وسایل و ابزارهای جدید تولیدی با استفاده از منابع انرژی جدید با تکنولوژی نوین به کار گرفته شده است: از جمله صنایع کوچک نانوایی، نجاری، آهن‌گری، کفافی. براساس آمارگیری از کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری در ایران تعداد این کارگاه‌ها حدود 163/8 هزار کارگاه بوده و از 315 هزار نفر کارکنان آنها تنها 103/4 هزار نفرشان را مزدبگیران تشکیل می‌داده‌اند. در مقایسه با کارگاه‌های کوچک روستایی، نفوذ روابط سرمایه‌داری در تولید این کارگاه‌ها با توجه به تعداد مزد و حقوق‌بگیران مشخص می‌شود.

تفاوت فراوان بین میزان مزد و حقوق کارگاه‌های روستایی و کارگاه‌های صنعتی شهری (و نه کارگاه‌های بزرگ صنعتی) خود یکی از مهم‌ترین عوامل مهاجرت به شهرها است که به دلیل سادگی تکنولوژی کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری، مهاجرین روستایی ابتدا جذب این کارگاه‌ها می‌شوند.

در سال 1355 حدود 50 درصد از کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری به حساب خود، 40 درصد به حساب دیگران و 10 درصد بقیه به حساب خود و دیگران فعالیت می‌کرده‌اند. این امر بیانگر وابستگی بیش‌تر این کارگاه‌ها به عامل سرمایه در مقایسه با کارگاه‌های روستایی است که خود مربوط به رشد روابط سرمایه‌داری و تولید برای بازار و میزان تسلط بازار بر این نوع تولید صنعتی است. 72 درصد از کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری را صنایع نساجی

از جمله صنعت خانگی بافت قالی که دارای سهم عمده‌ای در این زمینه است تشکیل می‌دهد که ارزش افزوده آن برابر 35 درصد کل ارزش افزوده کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری است. ده درصد این کارگاه‌ها را صنایع مواد غذایی با 30 درصد کل ارزش افزوده (بیش‌ترین سهم در این بخش متعلق به کارگاه‌های نانوايي است) و 8 درصد آن را صنایع ماشین‌آلات، تجهیزات، ابزار و محصولات فلزی با 14 درصد کل ارزش افزوده تشکیل می‌دهد (محصولات فلزی ساختمانی و تراش‌کاری سهم عمده‌ای در این بخش دارند) و بقیه به دیگر صنایع مربوط می‌شود. در مقایسه با کارگاه‌های روستایی، کاهش سهم کارگاه‌های صنایع نساجی و غذایی و افزایش سهم صنایع ماشین‌آلات، تجهیزات، ابزار و محصولات فلزی نشان دهنده کیفیت این‌گونه صنایع است. در ارائه تصویری کلی از کارگاه‌های کشور در جامعه شهری، اعم از صنعتی و غیر صنعتی و کوچک و بزرگ می‌توان به آمارگیری انجام شده در سال 1364 توسط وزارت کار و امور اجتماعی استناد کرد. برپایه بررسی‌های انجام شده در 502 شهر کشور 1/823 /929 کارگاه وجود دارد که از این تعداد 1/258 /686 کارگاه دایر و 464/742 کارگاه غیر دایر است. از کل کارگاه‌های موجود و دایر 97/5 درصد را کارگاه‌های کوچک (در این آمارگیری کارگاه‌های کوچک به کارگاه‌های دارای یک تا 20 نفر کارگر اطلاق می‌شود) و 2/5 درصد را کارگاه‌های بزرگ تشکیل می‌دهد. (64)

ملاحظات در باره سازمان‌یابی کارگاه‌های کوچک

اما به لحاظ سازمان‌یابی، کارگاه‌های کوچک را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد. اولاً کارگرانی که در صنایع‌های جا افتاده‌ای کار می‌کنند و این‌ها می‌توانند تشکلهای صنفی خود را ایجاد کنند. ثانیاً کارگرانی که چه در صنعت و چه در غیر صنعت، صنایع جا افتاده‌ای ندارند و به‌علاوه در وضعی هستند که نمی‌توانند روابط افقی قابل توجهی با کارگران هم‌سرنوشت‌شان در محیط کارشان یا در صنعت‌شان برقرار کنند. طبیعی است که سازمان‌یابی این‌ها بیشتر در محیط زیست‌شان (یعنی عمدتاً در محلات تهی‌دست نشین‌شهرها) و به‌شیوه غیرمستقیم می‌تواند صورت بگیرد. به نظر ما، هر قدر سازمان‌یابی تهی‌دستان شهری حول خواسته‌های بی‌واسطه‌شان در محیط زیست‌شان فعال‌تر شود، سازمان‌یابی صنفی کارگران بنگاه‌های کوچک نیز فعال‌تر خواهد شد. نکته بسیار مهم درباره کارگران بنگاه‌های کوچک، در شرایط کنونی، محروم شدن آن‌ها از پوشش قانون کار است. تعرض لجام گسیخته و ضربه موثری که رژیم جمهوری اسلامی به جنبش کارگری از طریق خارج کردن کارگاه‌های کوچک از دایره شمول قانون کار زده است، موقعیت کارگران را به خاک ریز آخر عقب رانده است. و در عین حال نبرد تعیین‌کننده‌ای را نیز به کارگران تحمیل کرده است. این تعرض نه تصادفی صورت گرفته و نه ناآگاهانه. این تعرض دقیقاً به حلقه ضعیف جنبش کارگری و با هدف پراکندگی و نهادی کردن هزیمت در میان آنان در دستور قرار گرفته است. این تعرض نه اولین بار است که صورت گرفته است و نه امری کاملاً

تصادفی و غیر قابل پیش‌بینی بوده است. کافی است به یاد داشته باشیم که فوریت این طرح اولین بار در یک‌سال پیش تحت عنوان حذف کارگاه‌های دارای سه کارگر و کمتر از دایره شمول قانون کار به تصویب رسیده بود که به خاطر مجموعه شرایطی از جمله اعتراضات کارگران معلق مانده بود. به علاوه این طرح، ردی در آسمان بیابار نبود. تخم لق حمله به کارگاه‌های کوچک در ماده 191 قانون کار با عبارت "کارگاه‌های کوچک کمتر از ده نفر را می‌توان برحسب مصلحت موقتاً از شمول بعضی از مقررات این قانون مستثنی نمود. تشخیص مصلحت و موارد استثناء به موجب آیین‌نامه‌ای خواهد بود که با پیشنهاد شورای عالی کار به تصویب هیات وزیران خواهد رسید" کاشته شده بود. اما جوهر این طرح نه در سابقه آن بلکه در دامنه و ابعاد آن نهفته است. این طرح آگاهانه انتخاب شده و یورش به جبهه ضعیف اردوی کار را نشانه رفته است. این طرح با حمله به کارگرانی که پراکنده هستند و در شرایط فوق‌العاده نامساعد به کار مشغول اند، شکاف بین کارگران کارگاه‌های بزرگ با کارگاه‌های کوچک را نهادی می‌کند و قدرت چانه‌زنی کارگران کارگاه‌های بزرگ را نیز کاهش می‌دهد. تعرض جمهوری اسلامی به کارگران، به همه شاخه‌ها، رشته‌ها و بخش‌ها هم زمان صورت نگرفته است. در شرایط کنونی با وجود بیکاری وسیع، این تعرض به کارگران بخش کارخانه‌های بزرگ روی نداده است. چرا که وفور نیروی کار به معنای بی‌نیازی به کارگران فنی نیست. روح این طرح این است که بخشی از کارگران حمله نمی‌کنند تا بتوانند به بخش وسیع‌تری از کارگران حاشیه‌ای که موقعیت آسیب‌پذیرتری دارند بهتر حمله کنند.

ضربه به کارگاه‌های کوچک اما صرفاً ضربه به این بخش از کارگران نیست. این حمله نتایج و عوارضی دارد که ابعاد و دامنه آن از محدوده کارگاه‌های کوچک بسی فراتر می‌رود. کم‌ترین عرضه این حمله این است که روحیه محافظه‌کاری در کارخانه‌های بزرگ را دامن می‌زند و قدرت چانه زنی آن‌ها را کاهش می‌دهد. به علاوه طرح خارج کردن کارگاه‌های کوچک از دایره شمول قانون کار، صرفاً طرحی ناظر بر تضعیف موقعیت کارگران در شرایط کنونی نیست، بلکه حمله به دست‌آوردهایی است که در مبارزه 12 ساله پیرامون قانون کار به دست آمده نیز هست. بنابراین بدون طرحی برای حفظ و تداوم مبارزات سال‌های گذشته، حرفی از مقاومت موثر در برابر تعرض رژیم اسلامی نمی‌تواند در میان باشد.

البته حتی اگر شمول قانون دوباره این‌ها را دربر بگیرد، مشکلی از این‌ها را حل نخواهد کرد. زیرا در نظامی که تشکل‌کارگری مستقل معنایی ندارد، قانون کار (نه فقط قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی، بلکه هر قانون کار دیگری نیز) کاغذ پاره‌ای بیش نخواهد بود. اما اعلام رسمی محرومیت این کارگران از هر نوع پوشش قانونی معنایی جز پذیرش ضمنی شکلی از برده‌داری در بسیاری از بنگاه‌های کوچک ندارد. به همین دلیل مسئله قانون کار برای بنگاه‌های کوچک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و همین (الان یکی از مطالبات داغ طبقه کارگر ایران است که با سازمان‌دهی پیکارهای هرچه گسترده در پیرامون آن، زمینه بیداری و سازمان‌یابی کارگران بنگاه‌های کوچک نیز تقویت خواهد شد. در هر حال نباید فراموش کرد که اکثریت کارگران ایران در بنگاه‌های کوچک کار می‌کنند و محروم‌ترین بخش کارگران ایران نیز در

بنگاه‌های کوچک کار می‌کنند و بنابراین بدون تلاش برای سازمان‌یابی این بخش از کارگران و بهبود شرایط کار و زندگی آن‌ها، موقعیت کارگران ایران به عنوان یک طبقه اجتماعی شکننده باقی خواهد ماند. حمله جمهوری اسلامی به حلقه ضعیف جنبش کارگری اما می‌تواند به نقطه ضعف دشمن تبدیل شود. حمله رژیم اسلامی به کارگران و راندن آن‌ها به خاک ریز آخر، جنگ سرنوشت ساز و تعیین‌کننده را به کارگران کارگاه‌های کوچک تحمیل می‌کند. همین تعرض می‌تواند دست‌مايه مناسبی برای سازمان‌یابی یک مقاومت بزرگ قرار گیرد. برای این‌که بتوانیم تعرض رژیم را درهم شکنیم و به تعرض متقابل دست بزنیم ضروری است از شرایط مبارزه و ملزومات پیروزی آن درک روشنی داشته باشیم. تعرض جمهوری اسلامی و بی‌حق کردن کارگران کارگاه‌های کوچک زمینه مساعدی را برای گرفتن شعار برخورداری از حق تأمین اجتماعی و حقوق شهروندی فراهم می‌آورد. شکل‌گیری جنبش کارگران کارگاه‌های کوچک پیرامون حقوق اجتماعی و شهروندی، نمی‌تواند در تک تک کارگاه‌های کوچک صورت گیرد، این تجمع از طریق این روش ناممکن است و در واقع نیروی کارگران را به هدر می‌برد؛ شکل‌گیری جنبش کارگاه‌های کوچک باید از طریق بیرون از محل کار و از طریق تجمع در محافل، اماکن کارگری و پاتوق‌ها صورت گیرد. شکل‌گیری این جنبش مخصوصاً در محیط زیست کارگران، که محل اتصال کارگران این بخش با بی‌کاران، با زنان خانه‌دار، با زحمت‌کشان و با جوانان است، می‌تواند پا بگیرد و به یک نیروی میلیونی تبدیل شود.

د) زیرکارگران

قبل از هرچیز، بهتر است یادآوری کنم که این اصطلاح "زیرکارگران" را ما به تقلید از اصطلاح "زیرطبقه" به کار می‌بریم. این اصطلاح اخیر در دهه‌های گذشته در جامعه‌شناسی (مخصوصاً آمریکایی) وسیعاً به کار گرفته می‌شود. ولی باید توجه داشت که از نظر مارکسیستی نمی‌توان این‌ها را طبقه‌ای جدا از طبقه کارگر به حساب آورد. در واقع اصطلاح "ارتش ذخیره" کارگری درمیان مارکسیست‌ها ناظر به همین‌هاست. و "ارتش ذخیره" جزیی از طبقه کارگر است. اما اصطلاح "ارتش ذخیره" معمولاً به کارگران بی‌کار دلالت می‌کند، ولی حقیقت این است بخشی از "زیرطبقه" را کسانی تشکیل می‌دهند که کار هم می‌کنند ولی درآمدشان آن‌چنان پایین و شرایط زندگی‌شان چنان شکننده است که مسئله اصلی‌شان چگونگی زنده ماندن است و ادامه بقا. به‌علاوه در اصطلاح "زیرطبقه" افرادی نیز جا می‌گیرند که به معنای دقیق کلمه، بی‌کار محسوب نمی‌شوند، بلکه اصلاً نمی‌توانند وارد بازار کار شوند. مانند سال‌مندان و نوجوانان تهی‌دست که راه‌های اشتغالی (گاهی برای همیشه) به روی‌شان بسته شده است. در مجموع، "زیرطبقه" کلیه کسانی را دربر می‌گیرد که برای گذران زندگی ناگزیر به فروش نیروی کارشان باشند، اما نتوانند تقاضای موثر یا قابل اتکایی برای نیروی کارشان داشته باشند. و مسئله مهم این است که با گسترش و تعمیق مناسبات سرمایه‌داری شمار این بخش از طبقه کارگر افزایش یابد و این افزایش مخصوصاً در کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری بسیار شتابان است. در ایران اکنون این بخش وزن بسیار سنگینی در کل جمعیت دارد و دایماً هم افزایش شتابانی دارد. علت این شتاب بالا، بیش

از هرچیز دیگر این است که اولاً روابط سرمایه‌داری هنوز در حال گسترش است و با مهاجرت به شهرها ساختار سنتی خانواده‌ها از هم می‌پاشد و در شهرها، اکثر خانواده‌ها دیگر نمی‌توانند فقط با یک نان‌آور معیشت‌شان را ادامه بدهند و بنابراین زنان (که غالباً در شهرها، برخلاف روستاها، صرفاً خانه‌دار بودند) نیز ناگزیر می‌شوند کار مزدی بکنند و کودکان نیز. در این جاست که بخش بزرگی از این‌ها تقاضای موثر و قابل اتکایی برای نیروی کارشان پیدا نمی‌کنند. ثانیاً ظرفیت تولیدی اقتصاد ایران (به دلایلی که قبلاً توضیح داده‌ایم) بسیار ضعیف است و بنابراین نمی‌تواند تقاضای گسترده‌ای برای نیروی کار ایجاد کند، همان‌طور که نمی‌تواند نیروی کار ماهر نیز تربیت کند. در هر حال مهم است که اطلاعات دقیق و مستندی درباره این بخش از طبقه کارگر با زحمت‌کشان، داشته باشیم. باید توجه داشت که طبقه سیاسی (چه جناح تمامیت‌خواه و چه اصلاح طلب) با محدود کردن دایره شمول قانون کار، آگاهانه بازار کار این بخش از طبقه و بخش کارگران بنگاه‌های کوچک را تابع قانون جنگل می‌کند. "زیرکارگران" غالباً کسانی هستند که اصلاً به لحاظ آماری نمی‌توانند به عنوان کارگر ظاهر شوند. زیرا غالب آن‌ها اصلاً به‌طور رسمی کار نمی‌کنند. مثلاً اکنون "تولید خانگی" در اقتصاد ایران وزن بسیار سنگینی دارد و بسیاری از زنان درخانه‌های‌شان برای کارفرمایانی "غایب" کار می‌کنند، بی آن که اصلاً درجایی معلوم شود که آن‌ها کارگر هستند. حال سؤال اصلی این است که این بخش از زحمت‌کشان چگونه می‌توانند متشکل شوند؟ به نظر ما، پاسخ روشن است: در محیط زیست‌شان، در محلات زحمت‌کشی. و بهتر است به یاد

داشته باشیم که اینها هم اکنون دارند مبارزه می کنند و مبارزات بسیار گسترده ای هم انجام می دهند. شورش های تهی دستان که دایما اخبارش را می شنویم و گاه خصلت واقعا انفجاری پیدا می کنند و تمامی یک شهر را دربرمی گیرند، عمدتا از میان اینها مشتعل می شوند. هر نوع طفره رفتن از این واقعیت که محیط زیست (و نه محیط کار) میدان اصلی سازمان یابی اینهاست، می تواند نتایج فاجعه باری در استراتژی سازمان یابی طبقه کارگر به بار بیاورد. نکته دیگری را هم باید یادآوری کنم؛ "زیرکارگران" و اکثریت "کارگران بنگاه های کوچک" به جهات زیاد فصول مشترک گسترده ای با هم دارند و در واقع؛ بخش بزرگی از کارگران بنگاه های کوچک را نمی شود از "زیرکارگران" جدا کرد. توجه به این نکته در سازمان دهی این دو بخش اهمیت فوق العاده ای دارد. و باید توجه داشت که بخش چهارم و اکثریت بخش سوم طبقه کارگر، حالا از طریق اعتراضات و شورش های تهی دستی است که مطالبات خود را طرح می کنند.

مختصات حرکت‌های کارگری در شرایط کنونی.

اگر بپذیریم که هر تلاش جدی برای سازمان‌یابی مستقل و موثر کارگری فقط در متن مبارزات بالفعل خود کارگران می‌تواند به نتیجه برسد، درمی‌یابیم که بررسی مختصات این مبارزات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برمبنای داده‌های موجود (در این‌جا ما عمدتاً روی اطلاعات و جمع‌بندی‌های رفقای خودمان و برخی تحلیل‌های که به این موضوع پرداخته‌اند تکیه می‌کنم که البته بسیار ناقص هستند و بنابراین محتاج تکمیل و تدقیق همه جانبه) مختصات حرکت‌های کنونی کارگران ایران را می‌توان چنین خلاصه کرد:

الف) حرکت‌های کارگری، در معنای اخص کلمه (یعنی جایی که اقدامی صرفاً به وسیله مزد و حقوق‌بگیران برای بهبود شرایط مادی‌شان، صورت می‌گیرد)، عمدتاً توسط کارکنان "کارگاه"های بزرگ انجام می‌شود. در مورد حرکت‌های کارکنان "کارگاه"های کوچک، هرچند اطلاع قابل توجهی نداریم، ولی می‌دانیم که اگر حرکت‌های قابل توجهی اتفاق بیفتد و سروصدا ایجاد کند، قاعدتاً تا حدی به گوش می‌رسد. البته کارکنان آن بخش از واحدهای کوچک که اتحادیه یا شکلی از اشکال تجمع صنفی را دارند، گاهی حرکت‌هایی سازمان می‌دهند ولی این حرکت‌ها چندان قابل توجه نیستند و اهمیت حاشیه‌ای دارند. بنابراین، به جرأت می‌توان گفت که حرکت‌های کارگری کنونی از طرف بخش نسبتاً کوچکی از کارگران سازمان می‌یابد و اکثریت کارگران (چه در صنعت و چه در خدمات و کشاورزی) نمی‌توانند به حرکت‌های قابل توجه و پرسروصدایی دست بزنند. در یک تحقیق از اعتصابات کارگری در

حشمت محسنی

واحدهای صنعتی در شهر تهران در طی سال‌های 1368 تا 1372 آمده است که: "بیش‌ترین فراوانی اعتصابات در صنایع ماشین‌آلات و لوازم خانگی 31% و پس از آن صنایع نساجی بوده است. این امر حاکی از آن است که فراوانی اعتصابات در صنایعی بیش‌تر است که در اثر سیاست‌های جدید دولت دچار مخاطرات جدی در حوزه امور اقتصادی، مالی و فروش خود شده‌اند... 49% اعتصابات در صنایع مصرفی، 11/5% در صنایع سرمایه‌ای، 15/4% واسطه‌ای غیرصنعتی و 14% در صنایع واسطه‌ای غیرصنعتی رخ داده‌اند. هم‌چنین 64% اعتصابات در صنایع با اهمیت متوسط، 18% در صنایع ضروری و راهبردی (استراتژیک) و 8% در بخش کالاهای لوکس و غیر ضروری بوده‌اند. از نظر الگوی مالکیت مشخص شد که 38% اعتصابات در کارخانجات تحت پوشش سازمان صنایع ملی ایران، 23% در بنیادها، 19% در سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، 8% در بانک‌ها، 4/6% نیز در سایر انواع مالکیت 8% مشخص بوده‌اند. (65) در آمار دیگری که توسط کمیسیون کارگری از حرکات اعتراضی در سال 78 تهیه شده فراوانی حرکات در رشته‌های مختلف به قرار زیر است: "بیشترین حرکات کارگری... از نظر رشته‌های در صنایع نساجی و سپس صنایع فلزی و اتوموبیل‌سازی صورت گرفته است. (66)

(ب) - بخش اعظم حرکات‌های گزارش شده کارگری، به لحاظ مضمون مطالباتی، خصلت تدافعی دارند. یعنی غالباً برای مقابله با بدترشدن وضع موجود صورت می‌گیرد و نه در جهت بهبود آن. مثلاً در بررسی مضمون اعتصاب طی سال‌های 68 تا 72 علل مالی 29%، علل خاص شغلی 20/6%، علل مربوط به مدیریت 19%، مربوط به شکل‌ها 10/6%، تعدیل نیروی انسانی 6/1

، طرح طبقه‌بندی مشاغل 10/6٪، قانون کار 7٪، و مسائل بیرون کارخانه 3٪ ذکر شده است. پنج سال بعد، از بررسی 266 حرکت کارگری 124 تای آن برای پرداخت حقوق و مزایای عقب افتاده، 26 حرکت برای بازگشت به کار (اعتراض به اخراج‌ها)، امنیت شغلی 12 عدد، ادامه‌کاری کارخانه 13 عدد، لغو مصوبه مجلس مبنی بر حذف کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار 12 عدد، تغییر سیاست‌ها و عمل‌کرد سازمان تامین اجتماعی 15 عدد، افزایش دستمزد 8 عدد، استخدام رسمی 8 عدد، بهبود شرایط کار 8 عدد، بیمه بیکاری 7 عدد، کار و اشتغال 6 عدد، اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل 4 عدد متفرقه 23 عدد بوده است.

ج) - اکثر حرکت‌های کارگری برای مقابله با مشکلات و تهاجماتی که علل کلان اقتصادی دارند، صورت می‌گیرند. به عبارت دیگر، غالب مسائلی که حرکت‌ها برای حل و فصل آن‌ها سازمان‌می‌یابند، در سطح "کارگاه" مربوطه قابل حل و فصل نیست. سیاست واردات کالاهای مشابه تولیدات داخلی و اثرات زیان‌بار آن‌ها بر صنعت نساجی یا بر صنایع لوازم خانگی، وابستگی شدید ارزی و یا تغییرات نرخ ارز اثرات آن بر صنایع خودرو سازی را نمی‌توان در سطح این یا آن کارخانه منفرد حل کرد.

د) - غالب حرکت‌ها به پیروزی قطعی دست نمی‌یابند. هرچند که ممکن است روز محشر را به عقب بیندازند ولی نمی‌توانند حریف را کاملا منکوب کنند. مثلا نتایج حرکات کارگری در سال 78 این واقعیت غم‌انگیز را چنین

نشان می‌دهد: " نتیجه 207 حرکت کارگری ناروشن، وعده رسیدگی 17 عدد،

درگیری با ماموران 9 عدد، پیروزی کارگران 7 عدد بوده است. " (67)

ه- مطالبات حرکت‌های مستقل کارگری غالباً از سطح کارگاه مربوطه فراتر نمی‌رود. یعنی مطالباتی که همه صنف معینی را به پا کنند یا مستقیماً در رابطه با مسائل کلان اقتصادی باشند، پدیده نادری هستند. مثلاً با آن که اخراج‌ها، خصوصی کردن‌ها و عدم پرداخت به موقع دستمزدها پدیده‌ای است فراکارگاهی، ولی کارگران هر کارگاه معمولاً فقط مشکلات خودشان را طرح می‌کنند. البته مطالبات مستقیماً مربوط به مسائل کلان اقتصادی طرح می‌شوند و حتی حرکت‌هایی در رابطه با آن‌ها صورت می‌گیرد، ولی عموماً از طرف نهادهای کارگری وابسته به خود رژیم.

و- غالب حرکت‌ها اشکالی را انتخاب می‌کنند که مطالبات‌شان در سطحی فراتر از کارگاه مربوطه انعکاس یابد. به عبارت دیگر، خطاب غالب حرکت‌ها مقامات دولتی و یا حتی فراتر از آن، فشار بر مقامات دولتی از طریق سروصدای لازم و جلب توجه مردم است و این نشان می‌دهد که کارگران مربوطه درمی‌یابند که مشکل‌شان در محدوده کارگاه قابل حل و فصل نیست. بررسی اشکال مبارزه در سال 78 نشان می‌دهد که 127 حرکت کارگران به شکل تجمع در برابر کارخانه یا مراکز دولتی اتفاق افتاده است. 41 حرکت کارگران به شکل اعتصاب در کارخانه، 21 حرکت به شکل تحصن، 9 حرکت به صورت راه‌پیمایی و تظاهرات و 49 اقدام کارگران به صورت نامه و طومارنویسی انجام گرفته است.

دورنمای وسیع حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان

برای این که تصویر همه‌جانبه‌ای از مبارزات بالفعل طبقه کارگر ایران داشته باشیم، باید علاوه بر حرکت‌های کارگری به معنای اخص کلمه، حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان به طور عام را نیز مورد توجه قرار بدهیم. در این رابطه باید به سه فقره حرکت توجه داشت.

الف) - حرکت‌های کارگرانی که در واحدهای کوچک و گاهی حتی نامریی (یعنی کارهایی که در هیچ آمارهای اعلام نمی‌شود و غالباً حتی محل ثابتی ندارند و یا در محل زندگی خود کارگر انجام می‌شوند) کار می‌کنند. این حرکت‌ها یا از طرف اتحادیه‌های صنفی صورت می‌گیرند که معمولاً سروصدای زیادی ندارند و در سطح سراسری و در رسانه‌ها بازتابی نمی‌یابند مثل حرکت کارگران نانوائی‌های سقز (68) یا از طریق فشار آوردن بر نهادهای کارگری خود رژیم صورت می‌گیرند که در این صورت بازتاب وسیع پیدا می‌کنند و حتی رنگ سیاسی به خود می‌گیرند ولی تاکنون معمولاً (برخلاف حرکت‌های اعتراضی کارگران کارگاه‌های بزرگ) خصلت مستقل نداشته‌اند. مثلاً حرکت‌های اعتراضی وسیعی که به ابتکار خانه کارگر و کانون عالی شورای اسلامی، در اعتراض به حذف کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار سازمان داده شدند، نمونه‌ای از این حرکت بودند. باید توجه داشت که نهادهای کارگری رژیم زیر فشار شدید و اعتراضات وسیع کارگران کارگاه‌های کوچک به این سازمان‌دهی دست زدند. شرایط کار و بی‌حقوقی در واحدهای کوچک، کارگران را به مرحله

انفجار رسانده است. برای این که تصور روشنی از شرایط کار در این اماکن داشته باشیم بگذارید درد دل یک قالی باف را بشنویم: "هیچ جایی از ما حمایت نمی‌کنند. تا کی می‌توانیم فرش ببافیم. بیمه که نیستیم اگر در پشت دار قالی اتفاقی رخ داد، معلوم نیست جواب بچه‌هایمان را چه کسی خواهد داد. هیچ دلبستگی برای ادامه کار نداریم، حاصل دسترنج ما را ارزان می‌خرند. اگر برای سازمان دولتی فرش ببافیم و تسهیلات بانکی در اختیارمان بگذارند، بهره بانکی آن قدر زیاد است که اگر شانس بیاوریم و تلاش و درآمد ما برابر شود، خدا دوستان داشته است". این‌ها را زنی 40 ساله به نام نوری جان احمدی می‌گوید که به دلیل کار مستمر در فرش، دست‌هایش پینه بسته و چشم‌هایش از سو افتاده است. او که همانند زنی 60 ساله نشان می‌دهد، می‌گوید: اکثر کارگران فرش در کارگاه‌های خصوصی اطراف اصفهان کار می‌کنند. توانایی مالی ما در حدی نیست که برای خودمان فرش ببافیم. بنابراین مجبوریم با امکاناتی که مالکان (که در حد عمده در کار فروش و صادرات هستند) در اختیار ما قرار می‌دهند به صورت کارگر مزدبگیر کار کنیم. قبلاً 10 درصد حق بیمه ما را کارفرما می‌پرداخت و 20 درصد بقیه را خودمان کارگران فرش پرداخت می‌کردیم. در حال حاضر کارفرمایان رغبتی به بیمه کردن کارگران ندارند و در صورتی که بخواهیم بیمه شویم باید تمام 30 درصد حق بیمه را خودمان بپردازیم که ماهیانه رقمی می‌شود در حدود 150 هزار ریال". (69)

(ب)- حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان در محیط‌های زیست‌شان. این فقره از حرکت‌ها بسیار وسیع هستند و اهمیت اجتماعی و بازتاب سیاسی

گسترده‌های دارند. در واقع بعضی از این حرکات‌ها (مانند شورش بزرگ محلات فقیرنشین چند شهر بزرگ در دهه 1370) لرزه بر ارکان رژیم می‌اندازد. مسئله این است که حرکات‌های این چنینی حرکات‌هایی هستند که معمولا در مقابل کارفرما صورت نمی‌گیرند، بلکه طرف آن‌ها معمولا نهادهای دولتی است و مطالبات مطرح شده در آن‌ها نیز غالبا ربطی به شرایط کار و اشتغال و دست‌مزد ندارد، بلکه موضوعات مختلف شرایط زندگی کارگران و زحمت‌کشان را طرح می‌کنند. در این‌جا تنها با کارگران به معنای اخص کلمه، سروکار نداریم بلکه زحمت‌کشان محلات و مناطق فقیرنشین هستند که به حرکت معنای می‌بخشند بنابراین می‌توانیم آن‌ها را حرکات‌های محلات زحمت‌کش نشین بخوانیم. این حرکات‌ها هستند که وضع انفجاری کارگران و زحمت‌کشان کشور را به نمایش می‌گذارند و نموداری از رزمندگی آن‌ها هستند.

ج)- حرکات‌های کارمندان و مخصوصا کارمندان بخش عمومی. باید توجه داشت که این‌ها نقدا حرکت، و مخصوصا حرکت مستقل قابل توجهی ندارند ولی از آن‌جا که وضع درآمدی بخش بزرگی از آن‌ها در نتیجه بی‌ارزش شدن ریال، بسیار پایین آمده است، نارضایی در میان آن‌ها تقریبا همگانی است. از طرف دیگر بخش بزرگی از کارمندان در نظام جمهوری اسلامی "آدم دولت" تلقی نمی‌شوند، بلکه خودشان جزو "غیرخودی"ها هستند و شدیداً حقوق‌شان لگدمال می‌شود. در سال‌های اخیر، حرکات‌ها و فشارهای این‌ها از طریق نهادهای وابسته به رژیم به اشکال مختلف انعکاس می‌یابد. در این میان، مخصوصا مطالبات و نارضایی معلمان، کارکنان بیمارستان‌ها و خدمات

حشمت محسنی

بهزیستی، و نیز کارمندان بازنشسته یا آن‌هایی که با خط بازنشستگی ناخواسته روبه‌رو هستند، بسیار زیاد انعکاس می‌یابد و اگر امکانات سرکوب و کنترل رژیم اندکی تضعیف بشود، مسلم است که حرکت‌های مستقلی از طرف این‌ها شروع خواهد شد و درشتاب دادن به سازمان‌یابی طبقه کارگر نقش مهمی خواهد داشت. به عنوان نمونه می‌توان به دامن گرفتن تجمعات معلمان و تشکیل "جبهه متحد فرهنگیان" که شامل گروه‌های کانون همبستگی فرهنگیان ایران، خانه معلمان ایران، کانون استادان مراکز تربیت معلم سراسر کشور و مجمع فرهنگیان وابسته به جمعیت ایران فردا اشاره کرد. این جبهه که اولین حرکت خود را در اعتراض به سوءمدیریت وزارت آموزش و پرورش و وضع نابسامان "معیشتی فرهنگیان" (70) آغاز کرد با گسترش فعالیت خود می‌تواند اثرات تعیین‌کننده‌ای بر سازمان‌یابی طبقه کارگر بر جای بگذارد.

فصل چهارم

چگونه و از کجا سازمان‌یابی کارگری می‌تواند پیش برود؟

اکنون با توجه به همه آن‌چه گفته شد، به این سؤال می‌رسیم که سازمان‌یابی مستقل و موثر کارگری در ایران چگونه می‌تواند پیش‌برود و از کجا می‌تواند آغاز شود؟

الف- پیشروی عمدتاً از اهرم‌های فراقانونی صورت می‌گیرد

سازمان‌یابی مستقل و موثر کارگری در ایران، علی‌رغم همه موانع می‌تواند از همین حالا و درست در زیر سرکوب جمهوری اسلامی، آغاز شود و با موفقیت پیش‌برود. تردیدی نباید داشت که این کار، عمدتاً از مجاری فراقانونی می‌تواند صورت بگیرد و به احتمال زیاد، تا جمهوری اسلامی هست، نمی‌توان انتظار پذیرش قانونی داشت ولی مسلماً در بیداری، و صف‌آرایی طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان و نیز در بهبود شرایط کار و زندگی آن‌ها (البته تا حدودی) نقش بسیار مثبت و مهمی خواهد داشت. مهم‌ترین اثرات درازمدت آن بسیار فراتر از

عمر جمهوری اسلامی خواهد بود. زیرا سنگ بنای سنگربندی استراتژیک طبقاتی کارگران و زحمتکشان خواهد بود. (منظور ما از سازمان‌یابی "مستقل" اساسا استقلال از نهادهای دولتی و وابسته به دولت است، و از سازمان‌یابی "موثر" اساسا به اثر گذاری در مقابله با معضلاتی است که در ایران امروز خصلت کلان اقتصادی دارند یعنی سازمان‌یابی مورد بحث ما سازمان‌یابی در سطوح فرابنگاهی و معطوف به تشکیلات سازی سراسری است).

ب- تنوع سازمان‌یابی بخش‌های مختلف طبقه کارگر

سازمان‌یابی مورد بحث ما در میان بخش‌های مختلف طبقه کارگر با یک شیوه و با یک آهنگ پیش نخواهد رفت. بنابراین توجه به ظرفیت‌های بخش‌های مختلف طبقه کارگر و ویژگی‌های شرایط کار و زیست هر یک از بخش‌ها اهمیت فوق‌العاده زیادی دارد. به طور کلی، بخشی از مزد و حقوق‌بگیران عمدتا از طریق پیوندهای موجود در محیط کارشان می‌توانند سازمان‌یابی مناسب و کارآمدی داشته باشند ولی بخش‌هایی عمدتا از طریق پیوندهای شکل گرفته در محیط زیست‌شان امکان سازمان‌یابی مناسب و کارآمد پیدا می‌کنند. کارگران بنگاه‌های بزرگ، کارمندان (غیر مدیریتی) و کارگران صنف‌های قدیمی و جاافتاده بنگاه‌های کوچک در دسته اول جا می‌گیرند ولی اکثریت کارگران بنگاه‌های کوچک و نیز "زیرکارگران" در دسته دوم قرار می‌گیرند. در هر حال، سازمان‌یابی مبتنی بر پیوندهای محیط‌زیست هنگامی اهمیت پیدا می‌کند که سازمان‌یابی صنفی امکان‌ناپذیر یا بسیار دشوار باشد.

ج- حرکت هم‌زمان بخش‌های مختلف طبقه کارگر

تلاش و مبارزات همه بخش‌های طبقه کارگر برای سازمان‌یابی مستقل و موثر اهمیت حیاتی دارد و تنگ شدن مبارزات هر یک از آن‌ها برای روند سازمان‌یابی مختل‌کننده است. بنابراین انتظار این که سازمان‌یابی مستقل عمدتاً با تکیه بر تلاش‌های کارگران بنگاه‌های بزرگ پیش برود ساده‌لوحانه و نادرست است. مخصوصاً اگر توجه کنیم که مبارزات کارگران بنگاه‌های کوچک در شرایط کنونی کشور ما مضمون تدافعی دارد. ولی حتی اگر جز این هم بود، باز هم شیوه‌های سازمان‌یابی کارگران بنگاه‌های بزرگ، قابل‌گسترش به همه بخش‌های طبقه کارگر نمی‌توانست باشد.

د- سازمان‌یابی بر مبنای خواست‌های بی‌واسطه

سازمان‌یابی هر یک از بخش‌های طبقه کارگر تنها بر مبنای مبارزات و مطالبات بالفعل خود آن‌ها می‌تواند شکل بگیرد. و در حال حاضر کانون فعال‌ترین مبارزات بالفعل کارگران (زحمتکشان) ایران این‌ها هستند:

اول- کارگران اخراج شده، در شرف اخراج مثل 500 هزار کارگر نساجی و نیز حقوق پرداخته نشده بنگاه‌های بزرگ.

دوم- وضع شکننده کارگران قراردادی که بی‌حقوقی آشکاری را تجربه می‌کنند. آن‌ها از یک ارتش که دارای نیرویی با "800 هزار کارگر روزمزد و قراردادی در کارگاه‌های تولیدی سراسر کشور" (71) هستند مدام با خطر فسخ قرارداد که مانند شبیحی در پایان هر 3 ماه بر سرشان به پرواز در می‌آید روبه‌رو هستند. کارمندان و از جمله کارمندان بازنشسته کشوری که بنا به آمار سال

1376 تعداد آنها 291228 است (72) که وضع معیشتشان را آشکارا غیر قابل تحمل می‌یابند.

سوم- مبارزاتی که در سطوحی معین برای حمایت از کارگران بنگاه‌های کوچک و مخصوصا مشمول قانون کار شدن آنها جریان دارد.

چهارم- حرکت‌های اعتراضی، شورش‌هایی که در مناطق تهیدست‌نشین شهرها صورت می‌گیرند. پس، مسئله اصلی سازمان‌یابی مستقل و موثر در حال حاضر این است که این کانون‌های مبارزه و تنش چگونه می‌توانند به کانون‌های سازمان‌یابی تبدیل شوند. به عبارت دیگر، بحث‌های مجرد و عام درباره سازمان‌دهی کارگری (هرچند لازم) در شرایط مشخص کنونی نمی‌توانند تمرکز روی گره اصلی سازمان‌یابی و سازمان‌دهی را امکان‌پذیر سازند. باید توجه داشت که اکنون هر چهار کانون داغ مبارزات کنونی، در حال دست و پنجه نرم کردن با معضلات کلان اقتصادی هستند و بنابراین فقط از طریق ایجاد روابط فرابنگاهی می‌توانند پیش‌روی داشته باشند.

ه- فضای سیاسی مهم‌ترین عامل شتاب‌دهنده

مهم‌ترین عامل شتاب‌دهنده برای هر چهار کانون فعال و داغ مبارزه، فضای سیاسی پرتالتهاب کنونی کشور است. البته فراموش نکنیم که فضای سیاسی داغ حتی در اوج خود (یعنی در انفجار انقلاب) ضرورتا به سازمان‌یابی مستقل نمی‌انجامد، بلکه برعکس، ممکن است روند سازمان‌یابی مستقل را کاملا مختل بکند. آنچه فضای انقلابی فراهم می‌آورد فقط یک امکان است، یک امکان واقعی. مسئله تبدیل این امکان به واقعیت است. بنابراین سؤال کلیدی این است که فضای سیاسی پرتالتهاب کنونی، مشخصا چگونه می‌تواند به عامل

شتاب‌دهنده در سازمان‌دهی مستقل کارگری مبدل شود؟ برای پاسخ به این سؤال باید به عناصر هم‌گرا با کارگران و زحمت‌کشان در بحران عمومی کنونی توجه ویژه‌ای مبذول شود. به نظر ما، در فضای سیاسی کنونی جوانان و زنان نقش بسیار مهمی دارند. مخصوصاً جوانان پیش‌رو تا حدود زیادی عملاً نقش‌پیش‌آهنگان جنبش ضد استبدادی کنونی را بازی می‌کنند. اگر بخش رادیکال این پیشاهنگان جنبش ضد استبدادی کنونی به ارتباط مستقیم با چهار کانون حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان کشیده شوند، روند سازمان‌یابی مستقل کارگری می‌تواند به صورت جهشی پیش برود. باید توجه داشته باشیم که بخش بزرگی از جوانان و زنان پیش‌رو (اگر نه ضرورتاً به لحاظ ایدئولوژیک، ولی لاقلاً) به لحاظ اجتماعی در این کانون‌های حرکات کارگران و زحمت‌کشان عناصر بیرونی نیستند و خود با همان مسایل و معضلات روبه‌رو هستند و جزیی از طبقه کارگر محسوب می‌شوند. آن‌ها برای پیوند خوردن با حرکت‌های بالفصل کارگران و زحمت‌کشان فقط کافی است علاوه بر مطالبات و مبارزات ضد استبدادی به مسایل و مطالبات طبقاتی خودشان نیز تکیه بکنند. آن‌ها با این کار هم می‌توانند جنبش کارگری را به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی تحرک بدهند و هم می‌توانند درست بایین کار پایه و قاعده جنبش ضد استبدادی را گسترده‌تر سازند. از این طریق است که گروه وسیعی از عناصر سازمان‌گر به کانون‌های بالفصل حرکت‌های طبقه کارگر افزوده می‌شود. پس باید روی کشیده شدن این عناصر هم به کانون‌های یاد شده متمرکز شد.

و- نقش روشنفکران ناراضی، دانشجویان و زنان مبارز
افزوده شدن عناصر سازمان‌گر (برخوردار از افق‌های بزرگ) به مبارزات و
مطالبات محلات تهیدست نشین شهرها (و مخصوصا در وهله اول. شهرهای
بزرگ) ظرفیت‌سازمان‌یابی "زیرکارگران" و محروم‌ترین بخش کارگران
بنگاه‌های کوچک را به‌صورتی فوق‌العاده و واقعا جهشی بالا می‌برد. اما این
عناصر سازمان‌گر را از کجا می‌توان به صورت جمعی و گروهی به طرف دو
داغ‌ترین کانون حرکت‌های لگدمال شده‌ترین‌های جامعه ایران جلب کرد؟ و
آن‌ها چگونه می‌توانند با این کانون‌ها پیوند ارگانیک پیدا کنند؟ پاسخ ما به
سوال اول این است که عناصر سازمان‌گر نیز فقط از بطن همین حرکت‌های
موجود می‌توانند برخیزند. مسئله رویاندن گندم درگلدان نیست، جلب
گروه‌های وسیع عناصر سازمان‌گر به طرف کانون‌های داغ مبارزات طبقاتی
است. بنابراین، عناصر نقدا سیاسی شده برخوردار از افق‌های وسیع‌تر را در داغ
ترین کانون‌های مبارزات ضد استبدادی نقدا موجود می‌توان پیدا کرد. و
داغ‌ترین کانون مبارزات استبدادی نقدا موجود، دانشگاه‌هاست. پس مسئله،
تمرکز روی جهت‌یابی عناصر رادیکال دانشجویان (و در قدم‌های بعدی،
دانش‌آموزان سیاسی شده و رادیکال سال‌های آخر دبیرستان) است. و اما پاسخ
سؤال دوم: عناصر سازمان‌گر فقط با پرداختن به خواست‌های بی‌واسطه
مشخص زحمت‌کشان (کانون‌های یادشده) و فرموله و منسجم کردن و پیش
راندن موثر این خواست‌ها می‌توانند به معنای واقعی کلمه، به سازمان‌گری
بپردازند. در کانون‌های یادشده انبوهی از مطالبات داغ و بی‌واسطه وجود دارند

که فقط در ارتباط مستقیم با این کانون‌ها می‌توان آن‌ها را با دقت لازم فهمید و به درستی فرموله کرد. از مدرسه و درمانگاه و آب و برق و مسایل حمل‌ونقل گرفته تا مسایل سرکوب‌شده بی‌پایان زنان، آموزش مهارت‌های اولیه برای بهبود وضع زندگی و روزمره مردم گرفته تا ایجاد انواع تعاونی‌های مستقل (تولید و مصرف) و صندوق‌های هم‌یاری؛ از معنا دادن به اوقات مرده و بی‌هوده گذر زحمت‌کشان؛ از طریق ایجاد امکانات تفریحی سازنده و آگاه‌کننده (مثلا مراکز کوچک و ویدیویی در هر محل) و تیم‌های ورزشی گرفته تا سازمان دادن فرصت‌های بحث و مشاوره عمومی در هر محل برای چگونگی طرح مطالبات مشخص به مقامات و ایجاد گروه‌های فشار برای پیش راندن مطالبات؛ از شناسایی شبکه‌های سیستم تولید خانگی برای کارفرمایان ظاهرا غایب گرفته (مانند دستگاه‌های فرش‌بافی خانگی و انواع کارهای مزدی درخانه‌ها) تا تهیه آمار از شمار و شرایط کارگاه‌های کوچکی که عملا محل بردگی زنان و کودکان و سال‌مدان هستند و طرح مسایل آن‌ها و اتخاذ تدابیر سازمان‌گری مناسب برای متحد ساختن آن‌ها، مسایل بی‌پایانی برای سازماندهی مشخص زحمت‌کشان مطرح هستند که باید با حوصله رویشان متمرکز شد. با تمرکز روی این مسایل سازمان‌گران می‌توانند به عناصری خودی و درونی و ارگانیک در انفجاری‌ترین حرکت‌های طبقاتی تبدیل شوند و در ارتباطی مادی، مستقیم و تشکیلاتی، به فرصت‌هایی برای سازمان‌گری دست یابند. و تنها از این طریق است که آن‌ها می‌توانند تلاش‌های‌شان را در سطح علنی پیش ببرند بی‌آن‌که زندانی فعالیت‌های "قانونی" و رسمی باشند. لازم است توجه داشته‌باشیم که

سازمان‌یابی حرکت‌های طبقه کارگر برای این که به‌تواند واقعا به نحوی موثر پیش برود، حتما باید ابعادی توده‌ای و بسیار گسترده داشته باشد. و سازمان‌یابی در ابعاد گسترده، قبل از هرچیز به دو شرط اساسی نیازمند است: اولاً پایداری و ادامه‌کاری و ثانياً اقدامات علنی (ونه ضرورتاً قانونی یا رسمی).

بنابراین سیاسی کردن شتاب‌زده سازمان‌یابی کانون‌های داغ یاد شده چیز مطلوبی نیست زیرا رابطه‌گیری و سازمان‌یابی را به طور اجتناب‌ناپذیر زیرزمینی می‌کند و تداوم کار را ناممکن و یا بسیار دشوار می‌سازد. به عبارت دیگر می‌خواهیم بگوییم که از حرکت‌های زحمت‌کشان نباید به صورت مصنوعی برای حمایت از اعتراضات و حرکت‌های سیاسی داغ روزمره استفاده ابزاری می‌کرد. حرکت‌ها و سازمان‌یابی زحمت‌کشان وسیله‌ای برای مقابله با رژیم یا براندازی آن نیست، بلکه خود هدفی است بسیار مهم که حتی بعد از براندازی جمهوری اسلامی نیز نه تنها باید ادامه یابد بلکه در ابعاد بسیار گسترده‌تر و با شیوه‌هایی بسیار حرفه‌ای‌تر و آگاهانه‌تر پیش برود. البته هیچ‌یک از تأکیدات من به معنای پرهیز از فعالیت‌های روزمره سیاسی یا حتی شورش‌ها و اعتراضات محلات تهی‌دستان نیست. هر جا که لازم‌شد، اعترافات باید خصلت کاملاً شورشی هم به خود بگیرد. نکته مورد تأکید من این است که چنین حرکت‌های تند و شورشی باید تا آن‌جا که ممکن است با حساب‌گری و طرح‌های آگاهانه همراه باشد و گرنه از شورش‌های آنی واکنشی که زود مشتعل می‌شوند و زود فروکش می‌کنند، کار زیادی ساخته نیست.

ز- دانشجویان دانشگاه‌ها (و در وهله بعد، دانش‌آموزان سیاسی شده سال آخر مدارس) در تقویت دو کانون فعال دیگر حرکت‌های طبقاتی (یعنی

حرکت‌ها و اعتراضات کارگران زیر پا خالی شده بنگاه‌های بزرگ و کارمندان به استیصال کشیده شد) نیز می‌توانند نقش مهمی داشته باشند و مخصوصاً در گستراندن پژواک مبارزات آن‌ها و پیوند دادن این مبارزات با مبارزات سیاسی شده روزمره ضد استبدادی تلاش کنند. فراموش نباید کرد که پیوند دانشجویان رادیکال با این بخش از کارگران و کارمندان هم برای سازمان‌یابی مبارزات دوکانون یاد شده می‌تواند شتاب‌دهنده باشد و هم برای مبارزات ضد استبدادی روزمره رادیکال کننده. برخلاف این نظر که "کاهش حساسیت دانشجویان در موضوع عدالت اجتماعی، آن‌ها را - برخلاف دهه‌های 40 و 50 - از کارگران و مسایل کارگری دور می‌کند. آن‌ها هم چنان به فاصله‌گیری از بازار سنتی ادامه می‌دهند، اما به دلیل مسائل و مشکلات مشابه، ارتباط شان با جوانان بیرون از دانشگاه افزایش می‌یابد." (73) ما نه تنها با دوری و "کاهش حساسیت" بخش قابل توجهی از دانشجویان از مسایل کارگران روبرو نیستیم بلکه برعکس با افزایش کمیت دانشجویان و با ارتقاء هزینه تحصیلی روزبه‌روز هم سرنوشتی بخش قابل توجهی از دانشجویان با کارگران بیش‌تر و عینی‌تر می‌شود. با تجربه‌های آموزنده‌ای که از این نوع پیوندها وجود دارد باید فعالانه در میان کارگران و دانشجویان تبلیغ شوند، مثلاً به عنوان نمونه‌ای از این رابطه می‌توانیم در سال 1968 در پیوند جنبش دانشجویی با جنبش کارگری مکزیک در نظر گیریم که چگونه موجب وحشت رهبری (74) وقت بوروکراسی اتحادیه دولتی گردید. نمونه درخشان دیگر تجربه دانشجویان رادیکال و جنبش کارگری در کره جنوبی است. چونگ این‌مون و یونگ چاول کیم در مقاله خود نقش

سازمان‌گرانه دانشجویان را چنین بیان کرده است: "بسیج بنیادین توده مردم ارتباط نزدیکی با تشویق استراتژیک تغییرات فرهنگی داشت. به طور سنتی، کارگران، کشاورزان و فقرای شهرنشین، توده‌های سازمان‌یافته‌ای به شمار می‌آمدند که موضع ایدئولوژیک مشخصی نداشتند. این گروه‌ها در دوران "چون" سازمان یافته و از لحاظ ایدئولوژیک هشیارتر شدند و فعالیت سیاسی خود را افزایش دادند. این تحولات تا حدی ناشی از آموزش‌های سیاسی و ایدئولوژیک دانشجویان رادیکال و فعالان کلیسا بود. در رژیم "یوشین"، دانشجویان و فعالان کلیسا از مردم جدا بودند و فعالیت سیاسی آنان به اعتراض بر سر موضوعاتی مشخص محدود می‌شد و ایدئولوژی‌ها، استراتژی‌ها و سازمان‌ها را دربر نمی‌گرفت. در دهه 1980، این گروه‌های میانه به ایدئولوژی‌هایی رادیکال مانند مارکسیسم و الهیات رهایی‌بخش مجهز شدند و از طریق نفوذ سیستماتیک و آموزش و آموزه‌های سازمان یافته، ایدئولوژی‌های یاد شده را بین مردم گسترش دادند. چنین تلاش‌هایی وجدان سیاسی نیروهای حاشیه‌ای را بیدار کرد و رفتار استراتژیک آن‌ها را در مخالفت با رژیم استبدادی "چون" و نظام سرمایه‌داری جدی‌تر کرد." (75)

همین نقش سازمان‌گرانه دانشجویان را ما در جنبش کارگری آفریقای جنوبی نیز مشاهده می‌کنیم. تام لاج در مقاله خود به مراکز مشاوره‌ای که در تکوین اتحادیه‌ها نقش مهمی ایفا کرده‌اند چنین خاطر نشان کرده است:

"در دهه‌های 1970 و 1980، دو موج پیاپی ایجاد سازمان‌ها، شبکه گسترده و مترادگی از انجمن‌های داوطلب را در جوامع سیاه‌پوست آفریقای جنوبی ایجاد کرد. پیشگام این فرآیند، اتحادیه‌های کارگری بودند که در آستانه

اعتصابات 1973 ناتال تشکیل شدند. دانشجویان و کارگران کهنه‌کار، مراکز مشاوره‌ای را تشکیل داده بودند که اتحادیه‌ها از آنجا سرچشمه می‌گرفت. این افراد از تاریخ کارگری آفریقای جنوبی درس گرفتند و به الگوهای بین‌المللی توسل جستند. اتحادیه‌های دهه 1970 برخلاف ابتکارات قبلی کمونیست‌ها، بر سازمان‌هایی که حیطة اصلی فعالیت‌های‌شان کارخانه است، رهبری کاملاً آموزش دیده در کارگاه‌ها، مسائل مربوط به محیط‌کار و تغییر پیوندهای سیاسی خارجی تأکید می‌ورزیدند. پاسخ‌گویی رهبری در برابر اعضا، صداقت در مسائل مالی و مبارزه‌جویی در کارگاه‌ها از ویژگی‌های بارز موج جدید گرایش به اتحادیه‌ها بود." (76)

بنا به همین تجارب دانشجویان ایران نیز می‌توانند در پیوند، با حرکت‌های کارگران اخراج شده، در شرف اخراج و یا حقوق پرداخته‌شده نقش بسیار کارسازی بازی کنند و مرکزی در دانشگاه یا از طریق دانشگاه‌ها برای تمرکز دادن و تشکل دادن به این حرکت‌ها ایجاد کنند. در این جا باید توجه داشت که استفاده ابزاری از کارگران بی‌کار شده و حقوق پرداخت نشده، می‌تواند نتایج بسیار ناگواری برای این کارگران داشته باشد. باید توجه داشت که این‌ها وسیله نیستند خود هدف هستند. در این رابطه حرکت دانش‌جویان دانشگاه امیر کبیر یک نقطه عطف در این رابطه محسوب می‌شود. میزگرد دانش‌جویان امیر کبیر پیرامون "جنبش کارگری" با حرکت کارگران شادان‌پور قابل مقایسه است. اگر حرکت متحد کارگران شادان‌پور با چیت‌ری گام اولیه اما اساسی برای سازمان‌یابی در سطح فراتر از کارخانه را نشانه می‌زند، این حرکت دانش‌جویان

نیز جهت‌گیری و سمت‌گیری دانش‌جویان در پیوند با کارگران را منعکس می‌کند.

ح- در پایان، چکیده نظرم‌ان را خلاصه می‌کنیم: ارتقاء سطح مبارزات هم- اکنون موجود در چهار کانون حرکت‌های طبقاتی که نقداً از آن‌ها جرعه برمی‌خیزد و هم‌آهنگ کردن آن‌ها برای ایجاد احساس هم‌بستگی طبقاتی و آگاهی از ظرفیت‌ها و سرنوشت‌های مشترک میان بخش‌های مختلف طبقه کارگر، بدون در نظر گرفتن خصلت‌ها و مشخصات و شیوه‌های سازمان‌یابی و مبارزاتی خاص هر یک از بخش‌های مختلف طبقه کارگر. و نیز افق‌های وسیع سازمانی‌دادن به مطالبات کارگران و زحمت‌کشان و راه‌بار کردن برای ارتقاء آن‌ها از سطوح صنفی به طبقاتی - سیاسی، بدون بی‌توجهی به منطق کار در هر یک از این سطوح و بدون تازاندن مصنوعی مبارزات و مکالبات مشخص بی‌واسطه و استفاده ابزاری از آن‌ها. چنین کاری از طریق تمرکز روی داغ‌ترین کانون‌های مبارزات سیاسی روزمره ضد استبدادی کنونی و متصل کردن عناصر رادیکال آن‌ها به کانون‌های داغ مبارزات طبقاتی شدنی است.

منابع:

- 1- کاتوزیان این نکته را چنین بیان کرده است " استبداد- یعنی انحصار قدرت مطلق و خودکامه- فی‌نفسه با هرگونه خودمختاری و استقلال مخالف است. بدین‌گونه استبداد... هرگونه تمایز کارکردی فی‌مابین طبقات اجتماعی را نبود می‌کند، حتی اگر این طبقات با دارایی‌ها، درآمدهای مختلف و نظایر این‌ها، در واقع وجود داشته باشند. استبداد همه کس را بدون توجه به جایگاهش به یک عامل - و یا در واقع مفعول - بدل می‌کند؛ ساده‌ترین دلیلش این‌که هرکسی موقعیتش را مرهون حکومت است و حکومت می‌تواند آن را در یک چشم برهم زدن بهتر یا بدتر کند. استثمار فرد از فرد بی‌وقفه ادامه دارد، اما خود استثمارکنندگان نیز ممکنست توسط حکومت استثمار شوند، و مهم‌تر آن‌که "حق" استثمار ندارند. بلکه صرفاً از "امتياز" استثمار کردن برخوردارند و این امتیاز می‌تواند هر زمان به اراده حکومت به شخص دیگری واگذار شود." دکتر محمد علی (همایون) کاتوزیان- اقتصاد سیاسی ایران- ص 281.
- 2- آصف بیات - کنترل سیاسی و سازمان‌دهی کارگری در ایران (1355-1345) یک بررسی مقدماتی در کنکاش شماره 3.
- 3- ژان دوپونت- کره جنوبی در خیابان -راه کارگر شماره 142 ص 22.
- 4- منبع شماره 1 ص 290.
- 5- روابط متغیرهای کلان در اقتصاد ایران- فصل‌نامه تأمین اجتماعی سال دوم شماره اول ص 45.

- 6- دکتر امیر محمد حاجی یوسفی -رانت، رانتیر و رانتیریسیم: یک بررسی مفهومی - اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره 126-125.
- 7- نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی.
- 8- مکاتبات مارکس و انگلس پیرامون ماتریالیسم تاریخی ص 167 ترجمه خسرو پارسا.
- 9- سیاست های خیابانی - آصف بیات ص 203-202.
- 10- اکبر فریار - "اتحادیه‌های کارگری در دنیای امروز" ص 234 - اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره 163-164.
- 11- همبستگی - شماره 145- 29 فروردین 1380.
- 12- سعید رهنما- شوراها و توهم کنترل کارگری چشم انداز شماره 13 ص 13.
- 13- علی ربیعی - " آقازاده‌ها" مردم را نسبت به انقلاب بی اعتنا کرده‌اند- کار و کارگر شماره 2983 ص 3. چپاول و غارت اموال عمومی قبلا تحت عنوان "ثروت‌های باد آورده" توسط جناح‌های رقیب در حاکمیت مورد افشاگری قرار گرفته بود در این رابطه می‌توانید به مصاحبه مرتضی نبوی با مجله صبح و یا به مقاله مشترک نبوی و ملایری مراجعه کنید. مثلا دو نفر اخیر این پدیده را چنین توضیح داده‌اند: " واگذاری امتیازات دولتی (مجوزهای خاص و انحصاری واردات و صادرات، واگذاری اموال دولتی تحت عنوان خصوصی‌سازی و...)، سوءاستفاده از شرایط نابسامان بازار سرمایه (در مقطعی که عملکرد شرکت‌ها فاقد شفافیت اطلاعاتی لازم بوده و مضافا مناسبات غیرطبیعی بین عوامل ذی‌ربط برقرار بوده است) از دیگر عواملی است که در یک دهه گذشته منجر به

ضرورت سازمان‌یابی سراسری کارگران و استراتژی ما

بروز رانت در اقتصاد ایران شده است." جستاری در ثروت‌های باد آورده - مهندس سید مرتضی نبوی ، مهندس محمد حسین ملایری - مجلس و پژوهش شماره 23 ص 28 .

14- دکتر سعید شیرکوند- " آفازدها اقتصاد کشور را فلج کرده‌اند" روزنامه همبستگی شماره 130 ص 9.

15- منبع شماره 7.

16- معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور - کاروکارگر شماره 2971.

17- رئیس سازمان بهزیستی- کاروکارگر 8 اسفند 1379 .

18- کار و کارگر 18 اسفند شماره 2974 ص 9.

19- غلام عباس توسلی - جامعه شناسی کار و شغل ص 257.

20- هم‌مهمین 22 اردیبهشت 79.

21- همشهری 14 دی.

22- همبستگی شماره 130 ص 9.

23- مابه‌التفات نرخ ارز و بحران بیکاری- ص 4 کاروکارگر شماره 2985.

24- کاپیتال جلد اول ص 575.

25- بعد از سیاتل، ویلیام تب، راه‌کارگر شماره 167 ص 46.

26- "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" نوشته رفیق شهید

مسعود احمد زاده ص 62-63.

27- راه کارگر و مسئله تشکل‌های غیرحزبی کارگران- حمید تقوایی ص 2.

- 28- کار شماره 194 مقاله "کمیته کارخانه و مقابله دو خط مشی در جنبش کارگری".
- 29- کار شماره 193.
- 30- سرمقاله دفترهای کارگری سوسیالیستی شماره 24.
- 31- کتاب پژوهش کارگری شماره 3.
- 32- دولت و جامعه مدنی - آنتونیو گرامشی ص 115-116.
- 33- غلام رضا نصیرزاده- "برنامه پنج‌ساله؛ پیش‌بینی‌ها، توفیق‌ها".
- 34- روزنامه سلام، شماره 2156 صفحات 1-2. و "ناکامی‌ها"، تدبیر شماره 37 ص 20.
- 35- تحول اشتغال و بیکاری در ایران (1345-1375) علی اصغر مهاجرانی اطلاعات شماره 129-130 ص 189.
- 36- حیات نو شماره 298 ص 9.
- 37- حیات نو شماره 298 ص 9.
- 38- حیات نو شماره 298 ص 1.
- 39- "نقش و جایگاه واحدهای کوچک صنعتی در توسعه اقتصادی" تدبیر شماره 38.
- 40- اثر خصوصی سازی بر امنیت و ثبات اجتماعی ایران - ابراهیم رزاقی اطلاعات سیاسی- اقتصادی ص 175.
- 41- حسن طایی - اشتغال و برنامه ریزی نیروی انسانی ص 66.
- 42- همشهری 14 دی.
- 43- همشهری 12 اردیبهشت 1379.

ضرورت سازمان‌یابی سراسری کارگران و استراتژی ما

44- علیرضا مرندی وزیر سابق بهداشت روزنامه اخبار، شنبه 21 تیر ماه 76

ص 4.

45- دکتر محسن نظری - مشخصه‌های تحول بازار نیروی کار ایران در

چهار دهه اخیر (1335-1375) اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره 131-

132ص 169.

46- مطالعات جامعه‌شناختی اعتصابات کارگری در واحدهای صنعتی شهر

تهران (1368-1372) مجله اندیشه جامعه، شماره اول تیر ماه 77، ص 35.

47- همشهری 14 مرداد.

48- ابراهیم رزاقی - اقتصاد ایران - ص 380.

49- بیست سال صنعت - انتشارات وزارت صنایع

50- خرداد 4 اسفند ص 9.

51- همان‌جا.

52- بیست سال صنعت - انتشارات وزارت صنایع.

53- بیست سال صنعت - انتشارات وزارت صنایع.

54- همان‌جا.

55- همشهری 14 اردیبهشت 1378 ص 5.

56- منبع 49.

57- صنعت نفت، شیوه‌های دستیابی به ارزش افزوده بالاتر - ماشالله نژاد -

مجلس و پژوهش شماره 26 ص 112.

- 58- ارنست مندل "مارکس، بحران کنونی، آینده کار"، در دفاع از مارکسیسم شماره 2 ص 60.
- 59- سرمایه مارکس چگونه شکل گرفت، رومن روسدلسکی، سیمین موحد، 430.
- 60- کاپیتال جلد اول - کارل مارکس ص 592 .
- 61- اقتصاد ایران - ابراهیم رزاقی - ص 370.
- 62- بررسی تحولات اشتغال روستایی و راه‌های گسترش آن - علی خزاعی - اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره 132-131 ص 182.
- 63- منبع 56.
- 64- همان جا.
- 65- مطالعات جامعه‌شناختی اعتصابات کارگری در واحدهای صنعتی شهر تهران (1368-1372) مجله اندیشه جامعه ، شماره اول تیر ماه 77، ص 35.
- 66- یوسف آبخون - سهراب یکتا. 1378: سال گسترش حرکت‌های اعتراضی.
- 67- منبع قبلی.
- 68- در باره کار و زندگی کارگران کارگاه‌های کوچک - از انتشارات کوموله.
- 69- روزنامه ایران - پنجشنبه 4 مرداد 1380.
- 70- کاروکارگر- شماره 3006 - ص 2- تجمع اعتراض‌آمیز جمعی از معلمان تهرانی.
- 71- کاروکارگر شماره 2990 ص 57.

ضرورت سازمان‌یابی سراسری کارگران و استراتژی ما

72- این آمار مربوط به بازنشستگان کشوری است. آمار بازنشستگان سازمان تامین اجتماعی در این آمارها منظور نشده است. به نقل از کتاب بازنشستگی - یوسف اردبیلی - ص 294.

73- درآمدی بر رفتار شناسی سیاسی دانشجویان در ایران امروز - مجید محمدی ص 160.

74- "زاپاتیستا" و جنبش کارگری مکزیک - ریچارد رومن- ادورولاسکوآراگویی - برگردان: ف.م.هاشمی چیستا شماره 174 و 175.

75- دموکراسی و توسعه ص 209 آدریان لفتویچ- احد علیقلیان - افشین خاکباز.

76- منبع قبلی ص 266.